

کتابخانہ مصنف سرکار عالی حیدر آباد دکن

۲۰۸۵۹

نمبر جلد

تالیخ جلد

سیاحت و چٹھوا

نام کتاب

فن کتاب

نمبر کتاب فری کور

قصہ

کتب خانہ



(۴-۵)

سید اکبر حسین



مجلس برائے سرکاری :
رواں

چشم
برائے سرکاری

جمہوریہ

د سائنس کمال در طلباً عیانت برور طبع

بسم الله الرحمن الرحيم

ۛۛ یکدیگر و سخن در باب طبع کتب ۛۛ

[illegible]

میشوند و نتیجه آن این است که فکر و خیالات خوانندگان آنرا بخیر
 فایده و سخن بیاموزند که فایده دین و نه منفعت دنیا است و بپروملا میسازد.
 کتابهای افسانه دیگری که از آثار مهمه ادبیات فارسی شمرده میشود مانند
 شهرنامه فردوسی، و سکنه نامه نظامی و یوسف زلیخای حضرت مولانا
 جامی رحمت الله علیه، و غیره که همه آنها نظم است و مصنفین آنها اداد سخن
 خرازی را در آن داده اند آنها نیز خیلی مغلق و پیچیده میباشد که فهمیدن
 آنها کار هر خواننده و نویسنده است و شش و هفتاد ساله دانش، احوال
 سهیلی، و امثال آن نیز آنقدر آسان و سریع الفهم نیست که بسواد خوانی
 محض از آن استنباط مدعا بشود.

حالا نگران زمان زمان ترقی و ایجاد است و در هر چیز آن نویسنده گمی دیده
 میشود. بسیار افسوس است که مرده نماند که این فدیة فشن چهر
 بدو پیشه را با پاشا را میخواند و بهجهان خودش می آید که می
 آید. و از که اب افسانه (سیاحت به دور دور زمین به شد و ز) که
 راجع آنرا بصورت یک مآخذ قوی و بسیار سودمند است و مغلق و
 عجیب گفته بخوانان آن رغبت نمیکند و او را نیست مگر اینکه ذهنیه او
 چه نویسنده ای مرده نماند. بهمان ابواب و طرر و خبر برف و یخ و عذ گزین
 ت. و چون این که این افکار و جبهه بر آن آید و او را (نویسنده) میگوید
 که نویسنده و نویسنده را در این راهی است که حاصل وید و بنابر

به ترکی عثمانی . و از ترکی عزیز بنیان (محمود طرزی) بزبان فارسی
ترجمه کرده است . ما طبع و نشر این اثر را ازین سبب آرزو نمودیم که ازین
گونه اثرهای جدید در مملکت ما بسایه عرفان آیة اعلی حضرت قبله گم
تمس اعظم روحی له فداء (سواج انلة والدین) خلد الله ما که افزونی
کیرد . و اگر درین وقت خواننده نیابد در اسقبال امیدواریم که انشاء الله
اینگونه اثرها را اولاد وطن کماں ذوق و شوق بخوانند . و بسی استفاده
از آن بتوانند . ومن الله التوفیق .

امضا



این مسئله که مجامع‌های علمی در آن متحیر می‌باشد در کجا ظهور می‌کند ؟

خواهید رسید که «دوئل» (۱) کند کان - یعنی همدیگر خودزانه
تصکب، نند کاراچه : خب، مدهیم که آنرا هیچ ضرری نرسید .
آ، دوئل کند کن که باشد : آنرا نماندیم . اما چرا یکدیگر دوست

(۱) ر'البك عادت - يازدو، وگوارم دم هريك است كه در ماين دوشخص
فان بخشيش شود. - دوشخص بريك مشوقه هم - گر رقيه شوند، يا آنكه
بكي آيد بگري راحه - كه در همديگر خودشان را دوتلو - عني همديگر كشي -
دو - - - ر'اله دوعرف شده - هم رفتن ميشود، وپايس هم حاصره ميشود. در
هر دو رگوه - انهي كه شرط شده باشد - به صواب و قضا كه دارد يا نه هر كچه يا
مگر محو شده - بگي جنگ و - رزمه بگي بد -

استقدر است که یکی ازین دو جنتلمن دوئللو کنند پیرتر آن انگلیز . و جو اتر
آن امریکا نیست . هر کادر باب گاو بیچاره کله خورده تحفیفات بعمل آریه
که آبادر کج و کدام سرزمین این کله را بغیر حق خورده ؟ درین باب هیچ
مشکلات نمی بینیم ! زیرا این گاو بیچاره در ساحل طرف راست تالاب
(نیاغارا) در نزدیک پل معانی که سه میل دورتر از شلاله مشهور (نیاغارا)
ست در یک چمنزاری چرامیمود . پس معلوم شد که دوئللو — یعنی همدیگر
کشی — نیز در همین موضع که از اصائی ممالک جاهل و بیگانه امریکار بازار اضائی
کانادار بط داده است بوقوع آمده است .

جنتلمن انگلیزی ، و جنتلمن امریکایی چون تفصیحی های خود ،
بر همدیگر مغالی کردند ؛ و کله ها بحطارتی یکی بر گاو ، و یکی بر تنه یکدیگر ختی
بر خورد انگلیز اسوی امریکایی پیش آمده گفت :

— بر ادعای خود باز ثابت قدم که بیت (رول بر تانیا) سروده میشد ؛

— منم بر ادعای خود ثابتم که بیت (یاقی دوول) سروده میشد ؛

بن برین گفتگو نزدیک بود که در مجادله و دوئللو دوم بار آغار کند . ولی
شاهدانی که برای دوئللو حاضر بودند میانجیگری برآمده گفتند :

— در گذرید ! و دیگر مجادله را لزوم نیست ؛ ، حکم میکنیم که هر بیت

(رول بر تانیا) ، و هم بیت (یاقی دوول) سروده شده است . حالاهمین

قدر بست ! برویم طعمه خودیم .

این سخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرت و شطارت بسوی
طعامخانه که در آن جوار بود رفتند . این يك معلوم نشد که آیا انگلیزی
حق دارد یا امریکایی ؟ اما اینقدر گفته میشود که این دو تللو برای يك مسئله
بسیار عجیب و غریبی وقوع یافته که از چند ماه باینطرف فکرهای مردمان
بر عتبق (۱) و بر جدید (۲) راز و راز بر کرده است .

حالا سراق و اندیشه میکنند که آیا مسئله عبارت از چیست ؟ اما پیش
از آنکه آنرا گفت مسئله بیان کنیم اینرا باید بگوئیم که پیش از ظهور این مسئله
هیچگاهی از زمین بسوی آسمان اینقدر نظر ها و دور بینها متوجه نشده است .

مسئله اینست که یک شب پیشتر از وقوع دو تللو در مابین جنتمن انگلیزی
و امریکایی در دایره شب از جو هوا یکصدای طرم که لاره بسیار
حوش آهنگی ، بنواخت بگوش مردمان زمین که در نواحی شالانه (نیآگار)
سکن هستند برخورد کرده است . بعضی ارشوندگان اینصدای طرم آسمانی
ادعا میکردند که لاره بیت . ملئی (رول برتانیای) انگلیزی سروده
میشد . بعضی ادعا میکردند که لاره بیت . ملئی (یا قی دوول) امریکایی
سروده میشد .

آیا این صدای طرم هوایی را چه معنی بدیم ؟ و چگونه تفسیر کنیم ؟
۱ . نهی اسطر الاوان قدیم میبود خیالهای تختههای شالاشای برها ،

(۱) ترجمه حشکه که اصطلاح من جعرا فاعارت از قطعه های اروپا
آمریکایی میباشند . (۲) ترجمه حشکه نو که عبارت از قطعه امریکاست .

ولشکرهای دیوها و طرم نواختن آنها تصور میشد! حالا آنکه درینصغر
آنجنان خیالها و تصورهارا آب شسته .

پس چه گفته شود؟ مگر اینکه صدای طرم سیاحان (بالون) سوار است
یعنی سیاحان بالون نشین این طرم را از روی هوانو اخته اند! بواقعیکه
همچنین باید حکم شود . زیرا دیگر چیز معقولی گفتن نامعقول است .

اما هزارا سوس که این حکم معقول را نیز داده نمیتوانیم . زیرا مسئله خیلی
دهشتناکست . چونکه اگر صدای طرم تنها در جوار نالای (ساعارا)
شنیده میشد، و سبب دوئلوی دو جنگلن و هلاک کاکاو میگردید چیزی
نبوده ولی دهشت و غرابت را به بنید، این صدای طرم که امرور دریجا
شنیده شد، بعد از چهل و هشت ساعت از (اوروپا)؛ و بعد از هشت
روز از (چین) و (ژاپان) شنیده شد، و به تلگراف هم دیگر خبر داده شد.
چه عجب حال! آبا این چه سن شخصیت که در جو هوا به اسد رجه
سرعت و تیز رفتاری قطع مسافه میکند، و در هر جا که میرسد طرم
خود را مینوازد؟

این است که این مسئله در هر جهت دنبالماعت هیجان و شور و شر عظیمی
گردید چسان نگردد؟ فرض کنید که انسان در خاله خود نشسته باشد،
ویکی یکبار یکصدای وایک کرگری بشنود آیا بتلاش نمی افتد که این صدا
از کدام طرف آمد، و این کرگر از چه پیش شد؟ و بعد از آنکه حسنحه

کند. و تحقیق نماید، و باز هم نداند و نیاید که این صدا از چیست و از کجاست آیا مجبور نمیشود که از آن خانه برآمده بدیگر جا مقیم شود؟ حال آنکه کار در اینجا و این مسئله چنین هم نیست! چونکه خانه ما کره زمینست! در هر طرف آن صدای عجیب و غریبی میشنویم. و بحقیقت آن پیغمبریم بلا اینجاست که کره خور را ترک کرده نمیتوانیم. کجا برویم؟ به دیگر سیارات گریختن ما عذیم الامکانست!... پس چه باید کرد؟ همه حال میباشد که این طرم نواز را پیدا کنیم، و این کردش کننده نیز بر واز طبقات هوایه را بدست آریم!

یك نقطه دیگر نیز هست، چو آنکه این يك از قواعد حکمیه است که در جاییکه هوا نباشد صدا وجود نمیگیرد، بنابراین قاعده حکمیه اثبات میشود که این صدای طرم در طبقات هوایه که اطراف کره زمین را احاطه کرده است حاصل شده.

و الحاصل این حادثه غریبه را همه اخبارها و اوراق مطبوعه عالم سرمایه کلاه و دست آویز بحث و مقال گرفتند. مسئله را از هر جهت حل کردن، روشن ساختن و خنثی کردن. راست، دروغ بسی خبیلات و افکارات صرف کردند. خود سندگان را به بسی اندیشه ها و خیلی وسوسه ها انداختند. اما رفته رفته مسئله مفلح شده میرفت. اندیشه ها و مبالغه ها از هان و حیا لات عمومی را زیر و زبر مینمود. مسائل سیاسی به یکسو شد، هیچکس

بدیگر مسئله هانمیرداخت ، هر کس که اخبار را بدست میگرفت اول از حوادث طرم هوایی دم میزد . اگر راست بگوئیم دیگر معاملات دنیا به ترك شدن حوادث سیاهیه یکچند وقت خیلی استراحت یافت .

در کره زمین هر اقدر در صد خانه هائیکه موجود است از همه آنها سوالی درین باب بوقوع آمد . باید که سوال شود : اگر صد خانه هادر خصوص اینگونه حادثه همیشه جواب شافی و معلومات کافی داده نتوانند پس برای رصد خانه ها چه حیثیت و اعتبار بای میماند ، و وجود آنها را چه لزوم است ؟ در حالتیکه سیرات سماویه را پنج شش بار بلکه ده یا نوزده بار بزرگتر کرده از صد ها هزار میلیارد مسافه در خصوص حرکات شان معلومات میدهند . و از آنرها گذر فخر ها و تکبر ها میکنند هرگاه در باب تحقیق اسباب حکمیه این حادثه عجیبه که در یکچند کیلو متر و بالاتر از کره زمین بوقوع آمده بها خبر صحیح ندهند به این هیئت شناسان رصد کاران چه باید کرد ؟

بناء علیه هر اقدر تلسکوپ دوز بینهای رصد دور بین یک میله ، دور بین دو میله ، دور بین کلان ، دور بین خورد ، عینک دو چشمه ، عینک یک چشمه که موجود بود همه بیکبارگی بسمت سما متوجه شد ، آیا عدد آنها چه قدر باشد ؟ اینست که تخمین آنها قدری مشکل بنظر میآید .

رصدخانه ها جواب ها نوشتند؛ اما جوابهای شان کافی وقناعت بخش
نیامد. هر کس يك رأى و فكرى داد. اما همه مختلف؛ اینست كه ازین
سبب در هفته آخرین ماه نیسان در هر جهت دنیا در مجلس های فنیه و
عظماى علمیه مجادله ها و مباحثه ها و مناقشه های عظیمی بر پا خواست.

رصد خانه یاریس در جواب دادن دورانید خانه حرکت کرد. و هیچ
يك جواب قطعی نداد. زیرا حادثه مذکور را قابل حل نیافت. چونكه
از بعضی ولايتهاى فرانسه خبرهای غریبی رسید: یعنی در بعضی جاها
در ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ در وقت شب در جو هوایك ضیای شدید الكتریك مشاهده
شده بود كه این صیغه بعد، بیست ثانیه دوام ورزیده است. ضیای مذکور
د (پیش دومیدی) نام محل بساعت ده، و در رصدخانه (بوگردوم)
بساعت يك، و در (مونتوانو) بساعت سه، و در (نیس) بساعت چار،
و در (سموز)، و (بورژ)، و (له مان) بوقت شفق دیده شده
بود.

س انجین يك ضیای عجیبی كه از بقدر جاهاى مختلف در يك شب
دریده شده در جن بر حلی و تصویری بودن آن حكم خواهد شد؛ این است
كه ایزه مسئله ضیای آن مسئله طرم جو هوایار و ده سال گذشته تشویش
و هیچ جن مرد، ن دنیا را دوبالا نمود. آیا چه گفته شود؛ این گونه ضیای شدید
معمولی كه در طرف بكچمد ساعت از بسی جاهاى مختلف دیده شود چه

چیز است؟ یا بگوئیم که این ضیا از منابعی سر چشمه های مختلف ظهور میکند که در انحال میباشد که بسیار جاهای طبقات هوایی را استیلا کرده باشد حال آنکه از حرکات سیر رفتار ضیای مجهول مذکور اینچنین حکم داده نمیشود. با بگوئیم که این ضیا از يك منبع ظهور مینماید که در انحال حکم باید کرد که این منبع ضیا در ساعتی دو صد کیلو متر و سرعت حرکت میکند. صدای طرّه نیز همچنین يك سرعت را مالک بود. پس معلوم شد که در مابین این ضیا و صدایك، باستی بهم وجود دارد:

در جاهای مختلفه امریکاهمه مردمان بحیرت افشاندند. حسن تجسس مردمان قطعه مد که معلوم است که برای ادنا چیزی چه هیجانها و چه شور و هار با میگردد! و چون اینچنین يك حادثه سهاوئی عجیب و غریبی بطهور آید پس هیجان و شورش آنها را حساب باید کرد!!!

رصد خانه هادر بیابانهای افق فکر حاصل نتوانستند. رصد خانه مشهور (غرنوش) (۱) و (اوکسفورد) (۲) که معتبرترین رصدخانههاست باز در دادن رأی باهمه متفق نشدند. حال آنکه هر دوی شان ادعا میکردند که هیچ نیست. وعده انفاق شان ازین بود که یکی میگفت:

- واهمه با صره است!

آندیکری میگفت:

واهمه ساومه است!

(۱) یکی از شهرهای بزرگ انگلستان است که رصد خانه آن مشهورترین رصد خانه هاست. (۲) اوکسفورد بزرگترین شهرهای بزرگ انگلستان است که رصد خانه بزرگی دارد

و برین سخن خودشان مجادله و منازعه هامیکردند . اما شایان دقت این
است که هر دو درصد خانه برین يك متفق بودند که (وهم) است . هرگاه از
باصره باشد باز ساءمه باشد چه اهمیت دارد ؟

هل الخصوص در رصدخانه‌های بر این (۱) و ویانه (۲) مباحثه و مناقشه چنان
بیش و بیش پیدا کرد که اختلافات دوله را سبب میشد . ولی جای شکر است
که رصدخانه روس ذی حق بودن هر دو را اثبات نموده گفت :

— فرضیات و تخمینات شما از نقطه نظر نظریات معقول دیده نمیشود.
 اما اگر از نقطه نظر عملیات فکر کرده شود محتمل شمرده خواهد شد.
 رصدخانه های حکومت اسونجیر در حق این مسئله هیچ چیزی نگفتند.
 ولی رصدخانه های ایستاسنک روزی در میان ابرها یک جسم متحرکی
 دیده بودند، و در شب هم روز باریک جسم شهاب آسائی مشاهده کرده
 بودند که ازینرو واضح بود مسئله را اعتبار ندادند، و بر بودن یک
 چیزی باور کردند. اما چون پرسیده میشدند که آن چیز چیست؟ از
 جواب دادن آن عاجز میشدند.

کار رفته رفته بدرجه رسید که مردمان از باب فن را خیلی مانده و خسته
نمود و مکر و ذهن شنرا بگرداسد و دولایهای سقیم و دور و درازی پویان
و سرگردان ساخت و مردمان عوام را بحیال و اوها م پرهیجن و
اعتی انداخت آهسته آهسته گوش مردمان اس گونه آوازها.

و این قیل و قالها عادت گرفته کم مانده بود که بعد از یکمدتی مسئله حوادث
سمای سراسر فراوان و شوش شود، اما یکی یکبار از رصدخانه مشهور اسوج
که سویدن هم میگویندش یک حوادثی نشر یافت که این خبر باز افکار
عمومی را زیر و زبر ساخت. چونکه از رصدخانه مذکور در وقت صبح در
میان ابرهای یک جسم بسیار عجیب و غریبی مانند یک مرغ بسیار بزرگی
که در پرواز باشد دیده شده بود.

این حوادث سراسر نوفل و قافله و مباحثه ها و مناقشه ها را تازه ساخت
این حوادث را اروپائیان مشکوک و شبهه ناله دیده ننواستند زیرا اگر
تنها رصدخانه اسوج این جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدا نمیکرد اما
چون رصدخانه نوروج یعنی ناروین نیز عیناً همان دیدنی را دیده، و نشر
نمود هیچ جای شک و شبهه نماند. و به این سبب در باب حل و تفهیم این جسم
که آیا چه باشد، و هر کدام حادثه فنی و طبیعی هستند شود؟ در محول فنون
اوروپا بغور سعی و تدقیق آغاز گردید.

حالا آنکه مردمان امریکای جنوبی، بره زلیا، پرو، لاپاتا اوسنر
ایا، این مشاهدات اسوج و نوروجیان را به نظر استهزا دیدند و اوستر
ایا بئان قهقهه های بسیار فراخ خودشان را نامیتوانستند وسعت دادند.
و تمسخرها کردند. اما در میان این پاتسهایک آدمی بود که به اس مناقشات
استهزا کارانه نظر نکرده مسئله را اهمیت و اعتبار داد. اس آدمک مرد

چینی بود که مدیر صدخانه (زریقاوی) نام ملک چین بود. این چینی گفته بود:
 - این جسمیکه در میدان بحث و مناقشه درآمده است احتمال دارد که
 يك جسم ماشين داری باشد که در حو هوا حرکت میکند .

بچه لقب فرس و تحسین !!

حالا سوور کبید که این حوادث و وقوعات که در برعیویمی اور ویا،
 و آسیا، و افریقا استدر بر صد همدیگر محاذله ها و مناقشه ها بر انگیرد؛ آیا
 در بر صد همدیگر متفقه ایسریکا چه چیزها بر پا کرده باشد؟
 این باب معومه است که يك امر کاین ته بار مرصدات و تحسینات به تأمل
 و تفکر نمیداید. چو این طریقی که امر کاین بران پونا شود ها ما هرا
 هت که در صد همدیگر سواد اریست در میان شان آنقدر
 سه هی بر دل و محذله های سر له بر اشد که ر صدخانه ها اگر دور
 سه هی خود اسب شمع میخوردند دور یه هی همدیگر را بر سر همدیگر
 خود می شکسته بندند .

• • • ها و محاذله از همه حاشیشر در میان ر صد خانه های مشهور
 (وشیهون) (۱) • (ولومیا) (۲) میدان گرفته بود. این هم گمان نشود که
 این مناقشه در خصوص احوال طبیعه، و چکو نگتنی کیفیت جسمیه
 آن بود؛ بی نیایانکه اصل مناقشه درین بود که جسم مدکور در
 مسله های سیرر کمی، و در مدت بسیار فلیلی از هر دور صدخانه مدکور،
 (یکی در شهر یی روگ امریکا است • (۲) این، از شهر یی مشهور امریکا است •

و هم بعد از کمی همان جسم مذکور از رصدهای (دارمون قولاً)
 (اون آریور) دیده شده بود که این مسئله اختلاف افکار، و تعجب
 بسیار را موجب شده بود! چونکه اینچنین جسمی که از بقدر رصدهای
 های از هم دیگر دور در يك وقت و يك زمان دیده شود آیا چگونه سرعت
 حارق العاده را مالک خواهد بود؟

ولی رصدهای (دودلی)، و (آلی نی) این مسئله را به اینصورت
 حل کرده گفت:

— اینگونه جسمی که در یک مدت کمی ازین چهار رصدهای از
 هم دیگر دور دیده شود میباید که يك جسمی باشد که از زمین بر روی هوا
 مائلاً بالا برآید، و به اینصورت یعنی در حالت صعود مایلانه اوقات بل رویت
 او میشود.

درین اثنا از طرف مدیر رصدهای (سیسیانی) که بر قلعه کوه «لوقوت»،
 نباشده است تکمال اعتماد بیان کردید که:

— هیچ شبهه نیست که در حوّه وایک جسم متحرکی موجود است. بهمه
 حال يك چیزی هست. این جسم در نقطه های مختلف کره زمین در اندك
 اندك مدت ها را نشان میدهد. اما این جسم چیست؟ و بر روی، و
 تیز روی آن چه درجه است؟ اینست که تعیین این مسئله ها غیر ممکن میباشد.
 این رأی مدیر رصدهای (سیسیانی) فکر را بر وجود يك جسم متحرک

ای متفق ساخت ، اما اختلاف رأیها در باب چه بودن آن بیجان و
 وحش آمد . درین اثنا حار مشهور (نیورک هارلد) مکتوب یکی از
 ترکیب شود و آن نشر نمود که آن مکتوب اینست :

(صورت مکتوب)

« اله از خاطر هافرا موش نشده باشد که در مابین (ساراسمن) نام داکتر
 فرانسوی که به میراث (به کوم راجینه هارا) نایل شده بود ، و (چولیچ)
 ظم مهندس المانی یک رقابت و هیجاشتی بسیار مد هشت بوقوع آمده بود .
 اینهم معلومست که هر یکی ازین دو شخص در داخل ممالك امریکا در قسم
 جنوبی اراضی (اوره غون) یک یک موقعی برای خود شان انتخاب
 کردند . و داکتر مدکور در موقع خود بنام (فرانسویل) یک شهر نو
 اصول عجیب و مستحکمی بنامود . مهندس المانی نیز در موقع خود یک
 کارخانه بزرگ طوب بسازی بساخت باز از خاطر هافرا موش نشده باشد که
 مهندس المانی برای خراب کردن شهر داکتر فرانسوی را با یک گله یک
 طوطی ساخت ، و یک گله بسیار مد هشی را در یک طوب خیلی دهشتناکی
 انداخته بر شهر داکتر فرانسوی بینداخت اما این گله عظیم مد هشت بسببی
 که مهندس در حساب قوت آن خطا کرده بود بمجر دیکه از دهن طوب
 برآمد چه ن یک سرعت خرق العاده را مالک گردید که در ساعتی یکصد و
 پنجاه فرسخ مسافت قطع کردن گرفت . و ازین سبب بر روی زمین خفتاد ،
 و مانند یک سیاره شده بقوه عن مرکزیه زمین گرفتار آمد . و در

اطراف کره زمین بدور خور دن دایره وی دایمی مجبور بماند ! پس اگر این جسم مجهول هوایی که عالم را به ولوله انداخته همان کله باشد چه بعد دارد ؟

آفرین ! تصور مشترك اخبار (نیورك هرالد) را به بینید که برای مسئله مغلقه مجهوله چه قالبی پیدا کرد ! اما هزار امسوس که در کله مذکور طرحی که بیت های ملئی انگلیزی یا امریکائی را بنوازد موجود نبود ! ایتست که این فکر نیز پوشیده . و خراب گشته بیکطرف افتاد ، و رصد خانه هارا قانع نساخت . بعضی از رصد خانه ها جسم مجهول را (حجر سماوی) گمان کرده بران قرار دادند ! حالا فکه حجر سماوی نیز بطرم غزل سرایی کرده نمیتواند !

و الحاصل اینگونه فرضیات ، و احتمالات همه کی پوشیده و ابتر شده . میرفت . و هیچ يك تخمین درست و صحیحی برای جسم مجهول هوایی پیدا نمیشد . اما چنان گمان نشود که پوشیده کی و ابترئی این تصورات و خیالات فکرها و دماغهای مردمان امانده کرده از فکر تجسس و کج و کاو و چگونگی جسم مجهول هوایی درغ شده باشند . فی ! بلکه مناقشه ها و بحث ها باشند تمام دواء میوزرید ، و هرکس يك رأی و تصورها میدوانید .

درین اثنا یکچند روز بسکوت و آرامی گذشت . زیرا جسم مجهول

یکجند روز هیچ چیز را نشان نداده بود، و در هیچیک طرف دنیا
سوادنی در این باب دو عرض گفتگو نیامد .

تا آنکه در دوم ، ونهم ماه خریزان برح سرطان يك واقعه بسیار عجیب
و شریب دیگر بوقوع آمد که باز سر از نو مسئله جسم مجهول هوایی را در
نظار مردن زمینی پیش از پیش تازه تر ساخت . به بیدید که چه شد ؟

در طرف مدت هشت روز یعنی از دوم تا نهم ماه خریزان مردم شهر
(هاما مپووخ) بر تالاق قله بسیار بلند کلیسای (سن میشل) ؛ و مردمان
(ستراسبورغ) بر نوک کلیسای (مونستر) ؛ و مردمان امریکا بر نوک
قله (هیکل حموریت) و تالاق (هیکل و اشاعتون) ؛ مردمان چین
یاد شده اند بر نوک (پنجصد باکره) ؛ مردمان هند بر بام بلند طبقه
شانزد هم بعد مشهور (برهما) ؛ مردمان روم بر نوک صلیب قبه بلند
کلیسای (سن پتر) ؛ مردم انگلستان بر بلندترین نقطه کلیسای
(سن پول) مردم مصر بر نوک (اهرام جیزه) ؛ مردمان پاریس بر نقطه
وادی (قله ایغل) يك يك بیری عجیبی را خلاصه دیدند که رنگ بیرق
سید و یل آفتاب بر روی بران رسم شده بود .

چون بالا بر آمدن برین نقطه ها را اور بسیار مشکله شمرده میشد
از او هر کس برین فکر اتفاق و اعتماد تام حاصل نکردند که در مابین طرم
هوایی و این یی خلافی مناسب و ارتباط تمامی وجود است . یعنی

جسم طرم نواز روی هوا برق خود را بر نقاط مهمه روی دنیا بر افراشت ؛
 حالا این حادثه را در همین جا گذاشته یکبار در کلب (ولدن) شهر قیلا
 دلقیاد را امریکارفته به بیم که چه قیل و قال است ؟

باب دوم

اعصی - ار لغو کلب (ولدن) و آنکه اتفاق فکر حاصل نکند آیا ترکدام
 بحث تجادله می افتد ؟

— من میگویم که پروانه همه حال در طرف دنباله باشد ؛

پناه نفر بیکران فریاد بر آورده گفتند :

— ما هم چنین میگوئیم !

بمقابل این (فیل ایوانس) گفت :

— فی فی ! من میگویم که پروانه در طرف پیش رو باشد ؛

پناه نفر دیگر بار بیکران فریاد بر آورده گفتند :

— ما هم همچین میگوئیم !

— به این روش اصلاً اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد ؛

— اصلاً ! ... اصلاً ! ...

— چون چنینست مناره و مجادله چه لزوم دارد ؟

— این مازعه و مجادله نیست ، مباحثه و مناقشه است ؛

حالا خواهید پرسید که این مباحثه و مناقشه در کجا ، و برای چه

و چرا پیش آمده بود؟ لهذا خبر میدهم که کاپ (ولدن) که در گوجه
 (والثوت) شهر مشهور (فیلا دلفیا) که درد اخل جواهر متفقہ امریکا
 و انگلست برای اینگونه مباحثه ها مناقشه ها مخصوص و مقرر شده
 میباشد. و هرگاه از سبب چون و چراى مباحثه و مناقشه پرسیده شود
 که برای چه بود؟ اولاً انیرا بگوئیم که این مباحثه کنندگان کاپ (ولدن)
 از اشتغال کنندگان مسائل سیاسیه نیستند بلکه این مردمان اعضای کاپ
 (ولدن) بالون پرانان امریکا نیست که برای راندن بالونها را بر روی
 پادشاهای تند، وزیر حکم آوردن کرده و اباحت و جدال میکنند. اینست که
 مباحثه و مناقشه مافوق محض برای همین مسئله معلقه فیلا بعمل آمده بود!
 گفته بودیم که این کاپ و لدن در شهر درشمیر (فیلا دلفیا) میباشد اما
 فیلا دلفیا گفته بجا بکنی تمام درنگ داریم. این شهر بجزان زودی و چابکی
 ترقی و فراخی گرفته که به بیان نمی آید. در حالیکه يك قصبه بسبب
 کوچکی بود در کم مدت از (نیورک) و (شیکاگو) و (سانفرانسیسکو)
 هم بفرسختن پیش قدمی نمود. اما شایان وقت و حیرت اینست که فیلا دلفیا
 نه در کنار بحر است، و نه به منابعهای تیل پترول نزدیکست. و نه کانهی
 بسیار با اهمیتی را مالکست. باوجود آنهم از شهرهای (پارسیورک)
 و (مانچستر) و (برلین) و (ادیسبورغ) اور و پابزرگتر است. این شهر
 ملك و نیم ملیون نفوس دارد که بعد از (پاریس) و (لندن) و (نیورک)

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود .

فیلا دلفیا ، بسبب عمارت‌های بازیت و جسیم ، و بناهای بزرگ و عظیم خود چنان معلوم میشود که گویا از يك پاره بلور و مرمر ساخته شده است . بزرگترین مکتب‌های امریکا مکتب (ژیرار) است که آنهم در (فیلا دلفیا) میباشد . بزرگترین پاهای آهنین تمام دنیا پلیست که در شهر (شیل) ساخته شده است که آنهم در فیلا دلفیا وجود است . بلندترین و بزرگترین عمارت‌های عالم عمارت پست ویک طبقة جمعیت (فارماسون) است که آنهم در فیلا دلفیا میباشد . غیر از این‌ها ؛ بزرگترین کلیهائیکه برای مذاکره مسایل سیاست جوهور و اختصاص و مقرر شده است آنهم در فیلا دلفیاست . ها ؛ این را هم بگوئیم که اگر در ۱۲ ماه خریان این کلیه سیاست جوهور را از نظر میگذرانیدیم و مباحثه که يك شمه آنرا پیش ازین یکقدری شنیده بودیم میشنیدیم برزحقی که برای دیدن و شنیدن آن در باب رفتن کاپ میکشیدیم هیچ افسوس نمیخوردیم !

در دالان بزرگ این کاپ بقدر صد نفر هو سکاران فن بالون پرانان امریکایی با کلاه‌های فرنگی دراز خود در زیر ریاست يك رئیس و يك نائب نشسته مذاکره میکنند . نی نی بلکه محاذله و مناقشه میکنند ؛ رئیس کاپ (او نکل پرودانت) نام يك شخصیت که در فیلا دلفیا بزرگ‌ترین فضل و هنر و علی‌الخصوص به جسامت و دلاوری مشهور

میباشد، و هم خیلی توانگر و صاحب ثروت يك آدمیست . يك قسم مهم ثروت و توانگری خود را از فایده برداشتن از قوت عظیمه شلاله مشهوره (نیس غارا) بدست آورده است . چونکه شلاله نیا غارا در هر ثانیه هفت هزار و پچصد متر مربع آب میریزاند که ازین آبریزش قوت هفت میلیون اسب بخار حاصل میشود، و چون این قوت بر فابریکها یعنی کارخانه های اطراف شلاله که هزارها کارخانه های مختلف است تقسیم شود در سال پنجمه میلیون فرانک فایده و منفعت بعمل میآید . اینست که پرودانت يك شرکی تشکیل داده از بنقوت طبیعی بزور علم و صنعت استفاده توانگری و ثروت نموده است .

او کل پرودانت مجرد است . یعنی از غم اولاد و عیال آزاد و فارغ البالیست . به تنهایی زیست میکند . تنها (فریقوان) نام يك خد متکابر زکی دارد . هرگاه به اخلاق (فریقولن) واقف شوید خیلی تعجب خواهید کرد که اینقدر يك آدم بیدل تر سندرک چسان بهمراه اینگونه آدم جسور دلاور گذران میتواند ؟

پرودانت بسبب افزونی ثروت و توانگری، و مهارت علم و هنر و ری دوستان و آشنایان بسیاری را، لکست . و بسبب ریاستی که در کلب دارد البته دشمنان نیز دارد . حتی از جمله کسانی که به پرودانت را بنظر حسد و رقبت فوق العاده می بیند، و کین و غرض عظیمی درباره رئیس در دل

• پیرو راند ذکر کردن کاتب کلپ لازم می آید •

این آدم (فیل ایوانس) نام دارد که او نیز خیلی صاحب ثروت و توانگری میباشد • زیرا فیل ایوانس در فیدا دلفیا مالک يك کارخانه بسیار بزرگ ساعت سازیست که در روز پنجصد دانه ساعت جیب در آن ساخته میشود • و در خوبی و نفاست از ساعتهای جیبی (اسویچره) پاکم نمیآرد • فیل ایوانس نیز مانند پرو دانت محرد و هم خیلی صاحب ثروت و هم بسیار پر علم و فضیلت، و هم صحنه مند و بسیار تست، حالا که با وجه داینهمه • مناسب احوال و مشابعت حل با همدیگر در میان رئیس، و کاتب هیچگونه سازش و الفت افکار دیده نمیشود که اینهم ازین است که فیل ایوانس کاتب خیلی آتشین مزاج، و پرو دانت رئیس خیلی سرد و باوقار افتاده اند و به این سبب همیشه در هر مسئله بیکدیگر خود بشدت تعرض میکنند •

آیا سبب رئیس نشدن فیل ایوانس از چیست؟ در برابر ریاست کاپ (ولدن) هر دوی آنها انتخاب نامزد شده بودند • بغدادریست بار رأی جمع کردند، در هر بار عدد رأیها با هم مساوی و برابر می آمد • یعنی اگر پنجاه کس در ریاست پرو دانت رأی میدادند پنجاه نفر دیگر در ریاست فیل ایوانس رأی میدادند • این مساوات کثرت آقا، را خیلی بمشکلات انداخته بود، و اگر يك چاره برای آن پیدا نشد و تا به آخر عمر شان مسئله دوام ورزیده میرفت •

اما صد شکره (جیم سیب) نام صند و قداریك چاره سارکاری
 پیدا کرده (جیم سیب) مذکور بفرقه سبز خواران امریکامنسوبست .
 یعنی لوزکوهی میباشد که هیچگاه گوشت حیوانات نمیخورد تنها بخوردن
 نباتات اکتفا میورزد . این چاره سارکاری (جیم سیب) را (ویلیام قورب)
 نام يك عضای دیگر یار بر صواب یافت . (ویلیام قورب) مالك يك فابريك
 بسیار بزرگ شکر ساریست که تکه پاره های کهنه و فرسوده خاك جارو بهای
 بسیار اجمع آورده و آنرا با خاص گزیت آمیخته کرده بحالت (علوقوز)
 میدارد . و بعد از آن ارو فنده بسارد .

چاره سازشی که از طرف (جیم سیب) سبز خوار پیدا . و از طرف
 (ویلیام قورب) ارائه شکر سار پند شده بود این بود که به اصول
 (اشارت به نقطه متوسطه) مراجعت بشود .

اصول (اشارت به نقطه متوسطه) اینست که در اول امر بدو لوحه
 بسیار سفید و بزرگی یکيك خط اسیر و سنجیم و استی میکشند . طول
 خط را مذکور در ابکمال اعتد و از یکی پیمایش کرده بصورت بسیار مساوی
 و همایگر برار رسم میکنند . بعد از آن این دو لوحه را در کطرف دالان
 آویخته گذاشته و يك از آنها را روی آمیخته شده یکيك سورتی بند
 خود زن گرفته و هر دوی شان را هم بر آبنی آنکه بدیگر طرف نظر خود
 است . اگر دالان یک را روی آمیخته پایه میشوید . و کار چشم سه

زندهای خودشان را در وسط خطهای مذکور می‌خلانند پس هر کس که
سوزن خود را نزدیکتر بر مرکز نقطه متوسطه خطوط مستقیمه خلانیده
قوانستند آن شخص رئیس انتخاب میشود .

پرو دانت ، و فیل ایوانس سوزنهای خودشان را در يك آن و بکرمان
خلانیدند . اما عجب اینست که هر دو حریف آنقدر بنقطه متوسطه تقرب
کرده بودند که بعد از پیمایش فرق یافتی در میان آنها ممکن نشد .

حالا چه باید کرد ؟ یکی از اعضای کاپ پیمایش خطها را با يك مقیاس
فواصلی تکلیف کرد که این مقیاس نواصول طولها را با ذره بین
بیکر بسکوپ که يك میله تیره را بر یکصد و پنجاه قسم تقسیم مینماید پیمایش
کرده شود .

این رأی نیز قبول شد ، مقیاس نواصول را حاضر کردند . بعد مسافه
سوزنهای هر دو نامزد را از نقطه متوسطه پیمودند . دیدند که سوزن پرو
دانت در يك حصه یکصد و پنجاه و نیم میله تیره به نقطه متوسطه نزدیک
است ، و از فیل ایوانس در يك حصه یکصد و چهل و نه و سه ربع و نیم نیم
میله تیره میباشد .

اینست که این فرق بسیار جزوی که عبارت از يك ناز پشعی در يك نمد
برگی میباشد (او نکل پرو دانت) را رئیس ، و (فیل ایوانس) را کاتب کاپ
بخت ، و سبب غرض و حسد شدید فیل ایوانس به پرو دانت گردید .

گفته بودیم که کلیپ (ولدن) مخصوص مداکرات مسئله بالون رانی
 وزیر حکم آوردن هوا و سوفی کردن و اداره بالونهاست که بقرار دلخواه بر
 روی هوا به حرکت و رفتار آید . در وقتی که این حکایه ماجربان می یافت در
 باب این مسئله توجه دلخواه قابل سیر و حرکت شدن بالونها تجربه های بسیاری
 اجرا شده بود و میشد ولی و اسفا که از نتیجه همه این تجربه ها چنین دانسته
 میشد بود که اگر چه راندن بالون و بر روی هوا بر آوردن آن ممکن است
 ولی بالونها نمیتواند به دلخواه و بر روی پادهای شدید بر انداختن ممکن است .
 لهذا بسیاری از ارباب فن در این چاره جوی این مسئله بحال کوشش
 میورز میدند .

بعضی است که حکم (ز شایید) در روی سیر و پاشد از این
 این و مدد حکمیه این کرد . بود که هر جسمی که ثقل اضافیه آن از
 ثقل اضافیه آب سیر شد . آب فرو رود . و هر جسمی که بالعکس
 آن بود . آب فرو نرود . می هر جسمی که حجم آن همان مقدار حجم
 آب . آید و سنگین تر شد آن جسم در آب عرق و اگر نه باشد
 عرق نمیشد . است نه . فته و فته اس فاعده حکمیه را در هوا نامرطوبت
 و . ابر کردید . و در آن شدند هیات جسمی بیاند که ابر هم خفیفتر
 باشد . بر روی هوا آید . تا آنکه ناز آید و وزن را بگذارد که بار بار هوا
 سبکتر است و بر آن . آید کرده . هوا بالا بر آمدند . و بر آمدن آسان

شد ولی مسئله سوق وراندن آزا بوجه دلخواه همچنان مغلق و مشکل مانده بود . اس است که درین اوقات برای راندن بالونها را بمحل مطلوب و قوب دادن آنها مسئله (آله محرکه) خیلی میدان گرفته بود . بحای ماشین بحاری که (هابری چیقار) اختراع کرده و آنرا در بالون ایجاد کرده گئی خود وضع نموده بود . و ماشین دس کئی که (دوپوی دوملو) اختراع کرده بود ماشین های الکتریک قایم گردید .

(تیساده) نام یک مخترعی یک دیاموی الکتریک ساخت ، و آنرا در بالون وضع نموده در ثابته چار . هر سرعت به بالون خود داده توانست بعد از تیساده کیتان (کرب روتار) بقوت دوارده اسپیک دیناموی دیگری ترتیب داد که بواسطه این دینامو بالون خود را در ثابته شش و نیم من و سرعت بخشید .

این مسئله حرکت دادن بالونها را با قوه دیناموی الکتریک همه مهملد سها و ما کینست های دیارا بجوش و خروش آورد ، و بجساجوی چاره ها و اخراعه های گوناگون افه دند . و خواستند که بعضی از آنها در یک محفظه ساعت قوه یک اسپ را بگمجا سده . اگر چه کار را به ایندرجه هایش برده نتوانستند ولی رفته رفته از دینامو های تیسان و روتار و تناکیر و خفیفتر ، شینه ها ساخته توانستند . و بواسطه اهمیت و کامیابی این بالون رار فیه رفته بر سیاحت روی هوا قانع گردیده ۸۰ فتن .

حالا نکه بسیاری از دور اندیشان هنوز این فکر را هیچ احتمال تمیدادند و میدانستند که اینچنین ماشین و دیناموشیک قوت، مقابله با دهای شدید را داشته باشد در بالون تطبیق کردن آن خیلی دشوار بلکه بعید الاحتمال است. چونکه آن ماشین و دیناموشی که بر باد های تند غلبه کند چقدر سنگین خواهد شد، و در بالون چقدر ثقل پیدا خواهد کرد؟

این است مسئله که دایما، ملاق و مبهم مانده است. با وجود آنهم هوسکاران بالون به مسائل هوایی و هوایی نبودند که از اینگونه بهیهات و معلقان حرمس و هوس خودشان را فرو خود، ده بتوانند. و از آنرو در صدد آن افتادند که حس و دورگی بالون را، که بتوانند بهفزایند و حجم و ثقات، ساز، را، که خواستد کوچک سازند، و هوس دیناموشی الکتریک را، که میتواند قوی گردد. .

در جستجوی، شاید، ماشینیک قوت شان زباده، و حجم و ثقل شان که باشد امریکائیان از دیگر، ماهران، زاده تر سعی و کوشش میورزند. بنا بر این یکی از کیمیاگران مشهور امریکایک ماشین نوی اختراع کرده بود که یک پیل الکتریک، متحرک بود که هرگاه این ماشین در یک بالون وسط می و وضوع شود، ملو، دیگر دید که در ثانی هشتاد تا به یست، تره . . . را می بیند .

از این بهتر چا؟ اینست که برات اختراع این ماشین را از پیش کیمیاگر

مذکور خریداری کردند؛

اندیشه خواهد کرد که خریدار آن که بوده باشد؛ خبر بد هیم که رئیس کاپ (ولدن) جناب (اونکل پرودانت) بود . اعضای کاپ بعد از بدست آوردن این نعمت عظمی صبر و درنگ را مناسب ندیده هماندم بکار آغاز نهادند . و در زیر نظارت و نگرانی (هرری تندر) مام بالون ساز مشهور جماهیر منفقه بساختن کت بالون بسیار متین و مکملی شروع نموده شد .

امریکائیان برای اینگونه کارها نیکه منافع عمومی را خدمت کند کیسه های خود شانرا خیلی زود باز میکنند . لهذا پیش از آنکه شرکت تشکیل بیابد از هر طرف پاسه هار بخت گرفت ، و چون آغاز بکار شده صد هزار فرانک گرد آمده بود .

(هرری تندر) بالون ساز دزین فن خیلی . هارد کامه را مالک بود این آده هزار هابا تحربه بالونرا اجرا کرده بود . اما بسبب سه تجربه حدود شهرت یافته بود . در تجربه اول خود بقدر دوازده هزار متره از روی زمین بر هوا بالا برآمد . و بکمال موفقیت باز بالون خود را فرو آورد . در تجربه دوم از نیورک تا به سانفرانسیسکو که متبهای غربی امریکا است از روی هوا سیاحت نمود . در تجربه سوم از هزار و پنجاه متره بلندی بالونش بر زمین افتد . ولی بمهار نیکه داشت خود را از تلمکه

روحانی دادہ تنہا یک پائش لنگ کر دید .

حالاً معلوم گردید که کلب (ولدن) بسبب ماشین که خریداری کرده بود مسئله بالونی را که با ماشین متحرک شود خیلی پیش رده بود. در کارخانه مشهور (تورنر) که در فیلا دلفیا واقعست يك بالون بسیار بزرگی که تا بحال مانند آن ساخته نشده است بر روی کار انداختند. درجه مقاومت و توانایی این بالون را به این صورت تجرب به میکردند که در درون آن هوای بسیاری به تضییق و فشار داخل کرده میدیدند که تا بچه درجه توانایی و قوت را مالگست.

اگرچه بالونی که (نادار) نام او در سنه ۱۸۷۰ ساخته بود
شش هزار متر مکعب و وزن (ششصد دین) یسمه هزار متر مکعب و بالون
(جبر) که در نایسگاه سنه ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار متر مکعب
حجمه بارامانک بودند اما این بالون کاب (ولدن) نام چهار هزار متر مکعب
حجم دارد که اگر رئیس پروازات و رفقای او بقدر آماس بالون خود بر
خود سالد و بدر جزیره وار بالون دماغهای شان پرواز غرور گیرد جادارد!
این بالون مخصوص این نیست که محض طسعات بلند هواثیه راسیاحت
کند و نه بلکه نام آرا (غرهده) نهاده اند یعنی دایمانه پیش برود و پس
بالون زن بقوت، ماشین جدید آن
م آن مسای آن مطابق خواهد آمد!

اعضای کلب (ولدن) هر روز در زیر ریاست پرو دانت و فیل ایوانس در دالان بزرگ کلب جمع آمده در باب بالون (غوهده) خودشان و تکمیل کردن نواقصات آن مذاکره ها و مباحثه میکردند . زیرا اگر چه همه کس برین فکر بودند که بعد از یک هفته (غوهده) بواسطه ماشین تازه خود در روی هوا بقطع مسافه آغاز خواهند نهاد . اما هنوز کار غوهده به ایندر چه ها نرسیده بود . چونکه هنوز بسیار مشکلاتی در پیش مانده بود که حل آن لازم بود !

از جمله مذاکره و مباحثه وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند به پیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال . چنانچه يك شبهه ازین مباحثه را در اول این باب شنیده بودیم .

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره بدرجه شدت و درشتی پیدا کرد که کار از مباحثه گذشته بمجادله منجر گردید . در میان اعضای که طرف دار ربط دادن پروانه را به دنبال ، و اعضای که طرفدار ربط پروانه را به پیش رو بودند وعدشان هم مساوی بود چه نالبت غلیظه سب و شتم در گرفت که کار بمشت و سیلی کشید . از انهم گذشته بضرب چوبهای دست زسیا ، و هیچ باقی نمانده بود که دوئالوی دو طرفه اعضای کلب را نتیجه بخشد که درین اثنا در مجلس يك تبدیلی بوجود آمد .

این تبدل این بود که خدمتکار کلب بی آنکه بشماته و فیل و قال اعضای

مجلس حواله سمع اعتبار کند یکسر بسوی چو کئی رئیس پیش آمده
 يك (کارت ویزیت) یعنی ورقه طلب ملاقات يك شخصی را بر رئیس بداد.
 رئیس بکمال شدت اشفاق قوته ای را که داشت بنواخت حاضران
 مجلس ساکت شدند. چونکه نواختن این اشفاق امر رئیس مجلسست
 که برای سکوت حاضرین نواخته میشود.
 رئیس گفت:

— چیزی گفتنی داریم.

همه اعضا بیگزان — چه گفتنی دارید؟ بفرمائید!

— يك آدم اجنبی میخواهد که به دالان مذاکره درآید. باز همه میکران
 — فی! نمیشود! جز نیست!

— این شخص اجنبی در کارت ویزیت خود نوشته که در خصوص واهی
 بودن افکار یک بالون بوجه دخواست بر روی باد رانده شود دلایاها و شبها
 بدست دارد.

ازین سخن نار در میان اعضای کاپ قیل و قال پیدا شده همه گی باز
 بیکدیگر گفتند:

کیست این مرد گستاخ؟ بیاید که ببینیم!



❦ باب سوم ❦

❦ يك مرد بيكانه دركپ (ولدن) خود را چسان تقديم ميكند ؟ ❦

همه اعضای کلب چشمه‌های خود را بدر وازه دالان دوخته منتظر
 داخل شدن مرد بی‌یکانه که واهی بودن فکر و موفقیت و کامیابی تشبثات بالون
 را حتی شانرا را ثبات کردن گستاخی و جرأت می‌ور زده‌اند، و يك
 سکوت و آرامشی دردالان پیدا شد. اما تعجب خواهد شد که اعضای
 کلب برين يك چگونه راضی شدند که اینچنین يك بی‌یکانه گستاخی درکلب
 داخل شود؟ این راضی شدن اعضای کلب ازینست که از خدایك آدمی
 می‌خواستند که جوش و خروش قهر و غضب خودشان را بران خالی کنند؛
 در وازه دالان بار شد. يك مرد میانه بالای توانای سفید پوست زرد
 ووی ریش تنگی دردالان درآمد، و بی پروا در پاش می‌خطابت آمده،
 و دسته‌ای خود را بر برگداشته به او از تیزی گفت:

— ای امریکائی! نام من (روبرو) است. عمره سی ساله، وجودم
 سیدر توانا، معده ام آداب خوب و دست است که هر چیز را با کمال خوبی
 حل و هضم می‌کند. فوتم بسیار زاده، چشم‌هایم بسیار تیز بین است. اینست
 که این احوال غیر معنوی شخص منست!

حضرین می‌سموند، و هیچ نمی‌گویند! چو که اینگونه آعر اطلو تا بخ...

هیچ نشنیده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا يك حقه باز است ؟ یا چیست ؟
 هر چه که باشد خواهد بود ! ایستدر هست که در کلام و تقریرش يك تأثیر
 عجیبیست که این گروه پر شور و شر ، و اعضای شہادت آور را بسکوت
 مجبور توانسته است ! یعنی بعد از آن طوفان عظیمی که ذکر آن را کردیم
 در دالان مذاکره يك سکوت غریبی قائم شد .

براستی که شخص (روبرو) چنانچه خودش تعریف و بیان کرده بود
 هیچان بود . قیامتش میانہ ، اعضای بدنش مریبہ پای منتظم تشکیل داده
 بود . خطی که از شانہ هایش یکسر بسوی پاهایش فرو آمده باهمدیگر
 خیل وازی و برابر است . برین جسدیکہ خطهای طرفین آن بایکدیگر
 تہہ ہا وازی میباشد یک کاہ مدوری کہ بیک گردن کلفت و قوی باشانہ
 های بن و منتظم مربوط شدہ است تصور کنید تا کلمہ (روبرو) را دیده
 ستواید ! این کہ را در اول نظر بکلمہ يك گاوی تشبیہ خواہید داد اما
 چون خوب نظر کنید در سیمای آن چنان يك لمعہ ذکاو و ہوشیاری می
 آید کہ حیران میشود . چشمہ های درخشندہ بہ ابرو نزدیک کم وثرکان
 آن ابرو وثرکان دریر تأثیر اعصاب او بحرکت دایمی مجبور است .
 و ہایش زرد بخوری ، رنگ و باک کمی ہم پتیدہ و خیلی درخشانست .
 بندہ ش فراخ و ، نادمہ بزرگ کوردہ آہنگری بالا و پابان میشود .
 ر و ہا ، دستہ ، ساقہ ، قدم ہا ، نند شاخہای يك درخت قوی و کلفت

تنه بنظر میخورد .

در پشتهای لبهای نولك تاب خورده حریف از بروت هیچ اثری نیست .
اما از زیر چنه اش يك ریش تنك بردار کوتاه دوشاخ بی بزکری دیده می
شود . چنه ، اما چه چنه ! چنه که در قوت از چنه تمساح یعنی واگو هیچ
یاکم نمیآرد !

' این آدم آیا محصول کدام مملکت است ؟ اینست که معلوم کردن این مسئله
یکقدری مشکل است . با وجود اینهم خبر میدهم که زبان انگریزی را
خیلی خوب میگوید ، و شیوه لسانی که امریکائیها را از انگلیزان فرق میدهد
در کلامش پیدا نیست .

حالا چون يك فکری در باب اوصاف سرپای این مرد بیگانه پیدا کردیم
بشنویم که چه میگوید ؟ زو بور ، برسختن خود دوام نموده گفت :

— حالا جهت عنوانی شخص خودم را بشما بدانانم : من مهندس
حالات و متانت اخلاق از صلابت و متانت وجودم هیچ اس نمیاندم .
از هیچ چیزی ، و هیچکسی نمیترسم . در فکرم چنان يك قوت قراری
وجود است که در پیش هیچ کارعا جز نم نده ام . بريك کار یک نیت
و عزم کردم هرگاه تمام امریکا برپا خیزد ، همه دنیا مخالفت کند بر منع
آن ، موفق نمیآید . يك فکری که حاصل کردم اعتراض را بران طاقت نمی
آرد . مقصده از این تفصیلات اینست که میخواهم خود را بشما خوب

بسیارم . چه خواهید گفت که از خود بسیار بیانهاییان کردم ، هر چه که دل تان میخواهد بگوئید هیچ پروا ندارم . اما راجا میکنم که از حالا ملاحظه کنید ، و سخنی را که میخواهم آغاز کنم آنرا قطع نکنید . زیرا در اینجا برای گفتن بعضی سخنانی آمده ام که شما را خوش نیاید ، و بر شما گران افتد .

از یسنخن (روبرو) در میان صف اول اعضای کلب (ولند) يك نفری خفه شده پیدا شده . این قضیه دلیل این بود که در دریای دماغهای اعضای کلب يك جوش طوفانی پیدا شود .

رئیس پرودانت خود را بزور ضبط کرده توانسته گفت :

-- بگوئید ! بگوئید ! بشوئیم که چه میگوئید ؟

روبوور : میدانم ، که اینچنین دماغهایی وجود است که هنوز برین يك قانع و قایل هستند که بالونهای بهر طرفی که دل میخواهد سوق و رانده شود و تجربه هائیکه از یکمصر به اینطرف دریابا اجرا شده و هیچ نتیجه نه تحشیده هیچ نمی اندیشند ، و میخواهند که بالونهای پوسیده خام خود را بر ابقوت ماشین بخار یازند . وی الکتریک بطرفی که آرزو دارند ببرند . انهم از فکر های خمی که بیکچند تجربه ناقصی که در بعضی دالانهای دوزخی بر هوا می جزوی اجرا شده است پیش آمده است . اینست که شما باین صدها عرهای هستید که بر همین گمان و اعتقاد میباشید ،

و برای اینکه این مایه خولیای شما مبدل حقیقت شود بصد هاهزار زر
سرخ خود تا بر ابرایکان بهوامی اندازید !

تعجب اینست که حاضرین مزاج آتشین به این سخنان پهلودار طعنه
گزیند و بویاتمکین هیچ چیزی نگفتند ! آیا کردند ؟ یا آنکه بهوس
آن افتاده اند که به بینند که آیا این اجنبی جسور توانا گستاخی خود را
تا بکجا هایش میبرد ؟

به صورت ، رو به رو بر تقریر خود دوام ورزیده میگفت :

— یکقدری بیندیشید ! یک بالونی که از زمین بقدر یک کیلو گرام
ثقلت برداشته بهوا شود بیک متر مکعب (غاز) محتاج میشود . این غاز
نسبت بعدد یک کیلو گرام افزونی میگیرد . محفظه که این غاز در آن بگنجد
نسبت به مترهای مکعب غاز بزرگی و آما سیده کی پیدا میکند . پس
انصاف کنید که بیک بادبان کشتی کو چکی چون باد نیم تنیدی بر خورد
لااقل قوت چار صد اسب را حاصل میکند . حالا چگونه تصور میشود
که بمقابل اینچنین یک بادی آنچنان یک بالونی که استادگاه آن خود باد باشد
بواسطه یک ماشینیک کو چکی که در درون بالون وضع شده است چگونه
مقاومت خواهد توانست ؟ آیا نمی اندیشید که در هواهای طوفانی باد بر
یک محلی که یک متر مربع وسعت داشته باشد چار صد کیلو گرام ثقات میدهد ؟
پس فرض کنیم که سطح بالون شما صد متر مربع باشد ، آیا بران چه پلهزار

کیلو قلت غیرسد ؟ آیا خلاق کائنات هیچ یک مخلوقی که به بالون شهاب مشابست داشته باشد خلق کرده است ؟ آیا شهاب دعا کرده میتواند که سرطان بر توده بسپیکه از هوا سبکتر اند بر روی هوا بالا برآمده پرواز میتواند ؟ اگر اینچنین ادعا بکنید اینست ترازو ، اینست مرغ ، اینست هوا !

اما با وجود ایهم من نمیگویم که مسئله چون چغینست انسان از مالک شدن بر کره هوا فارغ شوند ، و از فکر در زیر حکم آور دهنه کره هوا دست بدهند ! فی الواقع ! آنها چنانچه زمینها و بحر ها را بواسطه اختراعات خود در زیر چنگ تصرف خود آورده اند کره نسیمی را نیز لابد حاکم باید شوند ، اما نه به اینصورتی که شهاب تصور کرده اند که از هوا خفیفتر شویم تا بر هوا ابرایم ! فی الواقع ، شهابی سبکتر از هوا بر هوا حاکم شدن میسر میشود ! اینسخن (روبرو) همه اعضای کلب را بجوش و خروش آورد دهن همه کس بر روبرو باز شد ، نعره ه و فریادها از دهنها جهیدن گرفت چونکه اینکلام (روبرو) علماً اعضای کلب (ولدن) اعلان حربست زیرا معلوم گردید که (روبرو) از طرفداران مسئله (از هوا سنگینتر) میباشد حال آنکه کلب (ولدن) فکر مسئله (از هوا سبکتر) بنایافته است .

از باب فن ، فن ، و هنر - کاران ترقی این صنعت حکم فرمائی هوا همین دوفره میباشد که مجادله و مناقشه شان دائمی الجریانست .

روبو به این جوش و خروش مردمان اهمیت نداده منتظر ساکت

شدن شان بماند . رئیس (پروذانت) مراد ما ترا بشکوت اشاوت کرد .
بمجردیکه او ناسکوت حاصل گردید و روبرویش سخن آغاز کرده گفت :

— بلی بلی ! حاکم شدن بر کره هوا بماشینهای طیار از هوا سنگینتر
• و قویست . • هوای نسیمی نقطه استناد بسیار متینست . زیرا اگر هوا
در یک ثانیه چهل و پنج زه سرعت داده شود ، یک آدمی که در زیر پاهای
خود مالک عشر یک • تر مربع یک سطح باشد بر روی آن هوا ایستاده
شده • میتواند . • و اگر سرعت را در ثانیه نود زه برساند انسان پای تحت
بر روی هوا رفتار کرده • میتواند • بنابرین میگویم که اگر بواسطه حرکت
دوریه یک پروانه که هوا را به این سرعت واپس براند بر روی هوا حرکت
بکنیم نتیجه کامیابی را بچنگ آورده میتوانیم • و اگر اینچنین ماشینهای
طیاری که هوا را به این سرعت بلکه ازینهم بیشتر بقوت پروانه های خود
رد و دفع بتواند بدست نیارید ، و بر همین فکر سقیم از هوا سبکتر بمانید
هیچگاه مظفریت و کامیابی را نخواهید یافت . • و اگر بگوئید که مرغان پرنده
هوا را در شکم خود شان کرم کرده و به اینصورت از هوا خفیفتر شده
طیران میکنند این غلط محض است • چرا که اگر چنین باشد حساب کنید
که با یک غایر شتر گریه را ، پدیدن پهلوترا که با هوا است کرم
محسوسست • آبا اینچنین غلیو از شکم بزرگ در بجاست ؛ محض بدانید که
شما با این بالونهای آمده سیده بیکاره خود بهیچ صورت موفق نخواهید شد ؛

رئیس پرودانت که نا محال خود را بزور ضبط میگرد گفت :
 — افندی ، شما سخن (فراتقلن) مشهور را فراموش کرده اید که او
 چون نخستین بار بالون را دید گفت : « هنوز طفلیست ، اما بزرگ میشود »
 نیست که حالا بالون بزرگ شده است .
 — عفو فرمائید رئیس افندی ! بالون بزرگ نشده اما آما سیده .
 مگر نشنیده اید که گفته اند (فرهی چیزی مگر آماس چیزی دیگر است)
 افندیان ! بخوبی بدانید که بالونهای شما بزرگ نشده آماس کرده است
 بزرگی ، مظفریت . غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آما
 سیده شما !

اینست که این سخن (دوروبور) در حق کاپ (ولدن) یک تحقیر بزرگی
 شمرده میشود بر تصور و فکر شان که از سالها ، پیرور اندیدند سر راست یک
 هجوم تعرضی بود . لهذا از هر طرف گونه گونه مقابله ها و مدافعه ها بر سر
 دوروبور ریخت گرفت ، و از هر طرف صدا های :

بیرون برارید این گستاخ نامه سب را !

- انشویید سخنان این حریف کشیف را !

- - بلی بلی ! بپندازیدش . تا اثبات شود که از هوا سنگینتر نیست !

بلد گردید . و مانند اینگونه سخنان بسی ایشیلاقهای تحقیرانه بنزاع
 هر سو بدید . حالا نکه هنوز کار بقول منحصربود ، و بفعل منجر نشده

بود. و روبور غیور صبور بهیچیکى از نيسختان التفات نکرده باز باينصورت
غریاد بر آورد:

-- افندیان بالون پران بدانید که ترقى در شماها نيست، ترقى و کاميابى
در طرفداران ماشينهاى طيار است. مرغان ميرند اما دقت بکنيد که
آنها بالون نيستند، بلکه ماشينهاى طيار هستند

يکى از اعضا -- نى نى، مرغان برخلاف قواعد ميخانيکه ميرند!
روبور -- غلط کرده ايد، از وقتى که صورت پرواز مرغان در زير نظر
دقت و تحقيق گرفته شده تحقيق پيوسته که دست قدرت آنها را بقواعد
فن ميخانيکى مطابق بر هوا بلند کرده است، و از آن روز کار شناسان حقيقت
بحجوبى دانسته اند که براى بر آمدن بر کره هوا بجز تقليد آنها در چار
نيست. مرغ (آلباتروس) يکنوعى از عقابهاى بزرگ که در يک دقيقه ده
بار بال ميزند، و مرغ (قاشيقي) يکنوعى از مرغان بحرى که در يک دقيقه
هفتاد بار بال ميزند، و

اعضا -- نى، هفتاد و يکبار!

روبور -- زنبور که در يک ثانيه نود و دو بار بال

اعضا -- نى نى، نود و سه بار ميزند!

روبور -- و مگس که در ثانيه سه صد و سه بار بال ميچنباند، و . . .

اعضا -- نى نى نى، سه صد و سه و نيم!

روپور - پشه که در تانیه ملهونهار

اعضا - فی فی فی ، ملهار هابار !

روپور - شما هر چه که میگوئید بگوئید؛ محقق بدانید که همه این پرندگان را دست خلقت يك يك ما شین طیارى خلق کرده و آلات ماکنه های شان را دست سرعت پرواز شان مناسب و مطابق ساخته ، و از طرف انسانها برای تقلید آنها بحال بقدر شصت آله های مختلف برای تجربه ساخته شده است که ...

یکی از اعضا - بی ! اما چنان آله ها نیکو یکی به پرواز موفق و کامیاب نیامده است !

... هر از بسوس که شما تبوقیکه بلون خود تا رابه آماسانیدن ...
... معلول شوید یکی از این آله ها را دورا دور کرده زمین از روی هوا سیر و دور نماید !

فیل ایوانس - ما کینست امدی : در مدح و ثنای ماشینهای طیار ...
... امد پروازی کردید . آیا خود شما اینچنین ماشین ساخته ، و دور عالم کرده توانسته اید ؟

... - ما با این مخزن را ، و بی ... گفت :

... هیچ شبهه نکید !!!

واه . واه : معلوم میشد که شما در جو هوا گردش کرده اید ، بر

هوا حکم رانده اید ، مطلق شده اید ؟

اعضا — قح ، قح ، قح ، !! چون چنانست زنده باد مطلق رویور !
رویور — بسیار خوب ! مهم این نام مطلق رویور را قبول کرده
چرا که به این نام حق دارم .

جیم سیپ — اگر ادن باشد ، ازین دی حق بودن شما یک قدری شبهه
کنیم . و بر رویور نکردن آن خود را ذی حق بدانیم !
رویور از بس سخن جیم سیپ که علما و زاهدان و عوامی و تههم نمود بغضب
آمده گفت :

— افادی ! در وقتی که از یک مسئله جدی و حقیقی بحث و بین رانده
شده سخن را بر اسنهنز او تکذیبها دور دادن خوشم می آید . لهذا میپرسم
که این شخص کسته که مرا بدرو و عگوئی تحمیه کرده چه نام دارد ؟
جیم سیپ — من جیم سیپ هستم . اگر گروه سبب خواران ما شوم .
رویور — جیم سیپ امدی ! روده های من خواران را روده های
دیگر مردمان درازتر است . بجای منی آید که این شهین درین باب شگرتی
روده های شما را کرده باشد !

از بس سخن رویور که تحمیر عظیمی در جمع یکی از اعضای مهم کلب (ولدن)
بود شوقان پر شور و شریک کلب که بخواب و آمد و جوش و خروش
بود دفعه گنج و غلیان نموده از هر کجای صاهای غلیط و شدید سبب او شسته

بالا برآمد . یکی میگفت :

— بیرون بیندازید این ردیل بی ادب را !

دیگر — مانند ماشین طیارش هوا کشید !

دیگر — بزندش تا آماش کند !

دیگر — بر روده هایش را از درازیش افزوثر سازید !

و مانند اینگونه سخنان هزاران ! و الحاصل قهر و شدت بالونیان کلب
ولن بدرجه بالا رسیده بود که از جاهای خود برخوایسته اطراف ، نیز که
روبوور در پیش آن ایستاده بود از هر طرف فرا گرفتند ، و دستها ، و
چوبها ، و بوطها بر سر روبوور ریخت گرفت .

روبوور ، دست بنیاب کرده و دو طبعانجه شش میله برآورده بر هجوم
کندکان خود پنج ، بر آتش داد ، و یک دود کثیفی دالان کاپ را احاطه
کرده رو بوور در میان آن دوده ی غلیظ از میان صدها رستی که مانند امواج
مخرب و هجوم کرده بود سایب کردید . طبعانجه چه ن هوایی اداخته شده
بود هیچ يك واقعه نوقه نپدید .

— باب چهارم —

— کلاه کار و قوین در چرخ سیر بندش لمیده . کشید . کشید .

اعدای کاپ ولان همیشه در است که چون هر روز بعد از نماز

به کوچه میبرایند این يك را عادت کرده اند که آنقدر شماته . و قیل و قالها میبرارند که مردم اطراف و جوانب خود را خیلی آزار می رسانند . و از همسایه گئی خود بنزار میکنند . و از نیست که مردمان محله چند بار از دست این مردمانی که در کوچه نیز بمذاکرات فتنی خود عالم را پیراقت میکنند بحکومت شکایت کرده اند . اما تا به ایندم مانند امر و ز قیل و قال پر اشکال اعضای غریب الاشکال عجیب الآمال مختلف اقوال کاپ بالون اعمال دیده و شنیده نشده بود . آنقدر جوش و خروش و هائیهوی شان در کوچه بلند شد که پولیس بمداخله کردن مجبور گردید .

اما اعضای کلب به این قیل و قال پر شور و شر خودشان تکیه درجه حق هم دارند . در اینجا کارکن در حالتیکه بهزاران شوق و هوس در فکر کار و در بالون پراختی خود بمذاکره رفتن دادن پروا نه آن مشغول بودند . يك مرد اجنبی گستاخی آمده بی آنکه برگستاخی مسئله (ارهواسنگیر) قییم نمود . بالون (غوهده) . و یکی از اعضای معتبر شان را بر تحمیر کردن جرأت ورزید ! و در حالتیکه میخواستند از و حق انتقام خود را بگیرند . حریف از میان عائب گردید .

پس اگر اعضای آن کلب هر قدر جوش و خروشی که بکنند بخت است و از نیست که به این تحقیر تحمیل نکرده فرقه فرقه شده اند . و چون بکوچه برآمده اند بهر راهی که پیش روی شان برابر آمد ، رفته اند . و بد مره

های بلند با همدیگر گفتگو کرده بهر هر طرف روانه شده اند . و بخانه های مردمان ، و میخانه ها ، و قهوه خانه ها درآمده و بپور را پالیدن گرفته اند ولی عیبات ؛ در تمام شهر فیلاذ لفا هیچ اثری و خبری در هیچ گوشه و کندی از پور نیفتند ؛ ازینسبب قهر و غضب اعضا دو بالا رسید ، و قسم کردند که همدام یکجا را جستجو کنند و پور را بدست آرند ، و برین قصد و عهد از همدیگر جدا شده هر کس بسوی جاهای خود رفتند .

تنها دو نفر از میان شان بودند که به نیت عودت کردن اسوی خانه های خودشان نبودند این دو شخص رئیس (پرو دانت) ، و کاتبش (یس) بودند که سبب رقابتی که بشدت در میان شان دوام داشت بود ؛ تا همین وقایع وسیله خوبی پزداشته تا که میتوانستند باهم مباحثه کنند ، و خدش تراجمهای بلند قوت میدادند ، و بر همدیگر اعتراضها را در دها میگردانیدند ، و همراه میرفتند .

این زنی که خدمتکار رئیس پرو دانت بود از پی افندی خود و از کینه که به یکدیگر میداد ، بین رئیس و کاتب جریان می یافت از مباحثه دانه بجایه نریخته بود ، و فیل ابوانس میگفت :

نی اندای منی ؛ اگر حرف در بست کتاب بمن عید میدهد و اینچنین رد زالت هیچ ده بموع نمی آید .

— خوب، اگر شمار نپس میبودید چه میکردید؟
 — پیش از آنکه دهن خود را باز میکرد سخن آن حریف محقر را
 میبردیم.

— آنچه سخنست که شما میگوئید؟ برای سخن بردن او دهن باز
 کردن و سخن گفتن او لازم بود. حال آنکه شما میگوئید که پیش از دهن
 باز کردنش سخن او را میبردید؛ من هیچ معنی این سخن شما را ندانستم؛
 اینست يك نمونه سؤال و جواب این دو رقیب. دیگر کلمات آنها را
 از همین نمونه قیاس نمائیم. این دو رفیق بهمینصورت بمباحثه برهمدیگر
 هجوم ورزیده در کوچه هائیکه پیشروی شان می آمد میدرامدند. رفته
 رفته بچنان محله های دوری افتادند که از جای خود بسیار دور شدند.
 فریقوان ترسناک بی جگر نیز از دنبال شان روان بود و چون میدید که
 افتدنی او در جاهای دور دست تك و تنها میرویدیراحت میشد و به اندیشه
 می افتاد.

• معلومست که فریقوان از جاهای تك و تنها چندان خوش نمیشود
 علی الخصوص در چنین نیمه های شب؛ حال آنکه تاریکی نیز زیاده است.
 نیمی قریب سببی که حال بدزیت آن گذشته است، کم روشنی میدهد.
 ازین سبب فریقوان بیچپ، و هم براه میرود، و هم خیلی اندیشه ها
 و وسوسه های ترسناکی فکرش را زیر و زبر میکند. و هر دم به اضراف و

جوانب خود فطومی اندازد، و بمعنی خیالهای جسمها و پریها در نظرش
تجسم میکند.

رفته رفته رئیس پرو دانت، و کاتب قیل ایوانس آفندر در مساحت
و منافعه فرو رفته بودند که نمیدانستند که بکجا میروند. مگر سراسر از
شهریه و نبرآمده راه جنگل (فرومون یارق) را گرفته اند. و متصل
بمجادله دوام ورزیده از سر بلنهر (شویلقل) گذشته و در یک پیشه
که از یکطرف باجنزار و از یکطرف با درختزار محاط بود داخل شدند.

در اینجا خوف و بیم فریقولن خیلی : ده ش . علی الخصوص از وقتی
که از بل گذشته اندخی این چن . سیده که در پی شان یک پنج شش نفر
عده گری میکنند نیمه سنا، خوف و بیم بچ در افزوده و بسیار دو
بدنش بلرزه میدر آید.

فریقولن بچ . به این ترس و بیم یکدیگر چه حق هم دارد. زیرا امریقولن
در نگیست، سر پست و محقق او که در بدن صعیف او دیده میشود چنان
نشان میدهد که امر درن (قزوین جمه نی) شده و زیست و یکساله
است. اخلاقتش در خیلی بیمه است است. پر خور کاهل، و ترسند
یک حریفیست. سه ساله است که خدمت پرو دانت مید شد.

در این اثر سه داندو. و در جثتم . بیت شدت نموده بود کار
گفتگوی مافیه آید برآمده تاج داندو، دگفتش رسیده بود! اما اگر

ازین مجادله یکقدری فارغ شده به اطراف خود نظر میکردند البته برای
شان بهتر بود . زیرا در یکطرف بیشه يك جسم مہیبی دیدہ میشد کہ غیر
متحرک و آرام ایستادہ بود ، و چنان گمان میشد کہ این جسم از اجتماع
صدہا آسیابہای بادی تشکیل یافتہ است .

اگرچہ فریقون بچارہ غیر ازدیدن این جسم مہیب یکچند آدمی را
ہم دیدہ بود کہ در پی نئہ ہای درختان بسخو و کین گرفتہ بودند . و از
بیم مانند برك بید میلرید ولی از بیم افندی خود چزی کمہ نمیتوانست .
ولی رفتہ رفتہ صبر و توانش زایل شدہ مجبور گردید کہ افندی را خبر بدہد .
لہذا بصدای لرزان لرزان و خفہ شدہ پریہجان گفت :

— مستراونکل ، مستراونکل !

ولی مستراونکل یعنی پرودات کہ فریقوان ہمیشہ اورا ہرچہین خطاب
میکند بمجادله و من قشۃ فیل ایوانس آنقدر مشغول نبود کہ بحواب
فریقوان بچارہ پرداختہ بتواند :

فریقونلن دوم بار باز میخواست کہ فریاد برارد . وی والستہ کہ فرصت
فریاد ایش نمند . چونکہ دران اشارہ ان درختن بیشه يك ایشپاق
خفیفی نواخہ شدہ در آن واحد شش نفر مرد قوی و نئوہ ای بہ ایشن
ہجوم نمود . و بر ہر شخص دو دو نفر حمہ آوردہ بچہ ان رعت و موت
بچارہ ہار اگر قند کہ فرصت ہیج مدامہ و مہاہ بہ ایشن باقی نمند .

در ظرف یکچند ثانیه چشمهای شان را بستند ، دهنهای شان را نیز ، دستها و پا های شان را با هم ربط کردند ، و مانند جوالهای مال بر پشتهای خود برداشتند !

پرو دانت ، وفیل ایوانس در اول امر چنان گمان کردند که درین نیمشب بهجوم دزدان شبگردی که این گونه هجو مهار ادا مرق خود مقرر نموده اند گرفتار شده اند . اما دیدند که هجوم کنندگان جیبهای شکار شدگان خود شان را نمیالند . و با وجودیکه در جیبهای هر دور فیک بقدر یکچند هزار دولا رزر و دینار نقد و بانگنوت نیز موجود است ولی کسی به آن غرض نمیگیرد .

بعد از مرور یکدقیفه بعد از آنکه از یک دو سه پته زینه بالا شدن و فرو آوردن خود شان را حس کردند گذاشته شدن خود را بر یک زمین تختائی دانستند .

در پی این کارهاییکه بیک جابکدسنی بسیار عجیبی اجرا گردید بعضی صداهای گوناگون غریبی ، و یک لرزش و غرشی بگوش شان برخورد که صداهای مذکور متصل از یکنوع (فرررر ، فرررر ، فرررر !) مرکب بود ! در میان اینقدر فرررر های بسیار پی هم ؛ دیگر چیزی فهمیده نمیشد .

رو دیگر شورش و هیجانی که در فیادلفیا برپا شد خارج دایره توصیف

و تعریفست ! هنوز وقت صبح بود که در تمام شهر حوادث دیشبه کاپ و لدن که عبارت از داخشدن يك مرد اجنبی که (روبرور ، یا آنکه ، مظفر روبرور) نام و عنوان داشت در دالان مذاکره ، و بعد از آنکه کاپ را تحقیر کرد دفعه از میان غائب شدن آن نشر و شایع گردید .

اما چون خبر کم شدن رئیس کلب ، و کانب او نیز در هائشب بمیدان آمد کار در گون شد !

در هر طرف شهر ، در داخل و خارج تحریان و جستجو ها بعمل آمد هیچ گوشه و کناری نماند که جستجو نهند . اما هزار افسوس که هیچ ثمره حاصل نشد . هر طرف تلگرافها کشیده شد ، در اخبار ها اعانها و اشتها ها نوشته شد باز هم هیچ فائده نکرده . هرگاه زهین شق میشد و رئیس و کاتب در آن میدرامد باز هم اینقدر زود گم نمیشدند !

بعد از وقوع اینحال اخبار ها از عدم امیدات امر بکامجه باز آمد زبیه شدن پولیس را طاب کردند . حتی بعضی فرقه های که بخدا حکومت بعد از فیل و قال را بباستد کردند :

— چون در میان حریف های پراکنده و شهو ر این کرانه سر فتهای انسان بوقوع ای پولیس حال زیم میماند با که پولیس به خصم بدست .

و بی هیچ فائده تر شد و نه به اینها رخصت

شدند ، و نه غایب هابیدا !
 رئیس و باشکاتبش از جائیکه رفته بودند هیچ خبری و اثری نشان ندادند .
 اگر امیه ها و وعده های بخششی زیادی از طرف کاپ به خبر آوردند کان
 رئیس و باشکاتب وعده شد ، و این وعده هابرای این بود که ادنا یک خبری
 یا اثری از آنها بدهند . افسوس که هیچ ثمره نداد .

— باب پنجم —

آمارکین و غرض در مابین رئیس و کاتب در کجا بر طرف میشود ؟

بیچاره کان اسیر افتاد کان چون چشمه هاود سته هاود هن های شان محکم
 بسته شده بود مجال حرکت ، و فریاد ، و دیدن برای شان نبود . اینچنین
 حل البته که انسان را خیلی دلتنگ و جگر خون میسازد ؛ علی الخصوص
 مانند پرودانت و فیل ایوانس اشخاص آتشین مزاج را ؛ از همه بدتر این
 بلا که فاعل این خیانت خود را نیز نمیدانند که کیست . و اینرا هم نمیدانند
 که آیا این جائیکه ایشانرا مانند جوالهای سر بسته مال و اشیا آورده گذاشته
 اند چه جایست ، و در کجاست ؟ حالآنکه اینرا هم نمیدانند که آیا هنوز بر
 سر شان چه چیز ها خواهد آمد ؟ و آیا این آواز (فر ر ر ر ، فر ر ر ر)
 چه چیز است ؟ پس چون اینهمه احوال ناگوار غیر معلومه را با آتشین
 مزاجی این دو تنند خو ، در زیر نظر دراریم در جفأ حدت و غضب رئیس

پرودانت و سرکاتبش فیل ایوانس را تا یکدرجه تصور کرده خواهیم توانست !

پرودانت و فیل ایوانس اگر چه نمیدانند که چه خواهند شد ولی به این یک محقق میدانند که فردا در کاپ و لدن ریاست و اجرای وظیفه نمیتوانند؛ هرگاه از فریقو لن پرسید که آیا او بجه فکر و تصور است؟ میگوئیم که آن بیچاره را یک قلم قوهٔ تفکر و تصور باقی نمانده، از وقتی که بهجوم ناکهانی گرفتار آمده تا به ایندم هیچ بهوش نیامده، گویا از زمرهٔ زندگان برآمده در ذیل مردگان درآمده است !

بقدر یک ساعت بهمین صورت بمانند، هیچ کس در پیش شان نیامد. حدت مزاجان بیچارهٔ ما مینالیدند، و از پس دسمالی که دهن شان با آن بسته است بعضی صداهاى مد هش خفه شده بر میکشیدند، و خیلی بر خود میپاییدند که اینهم درجهٔ غضب و شدت خاموشانهٔ شانرا نمودار میکرد. بعد از آنکه یک مدتی همچنین بیچتاب خور دند، و برای باز کردن دستهای خود هیچ فایدهٔ ندیدند آرام و خاموش ماندند تا باشد که از قوهٔ سامعهٔ خود یک فائدهٔ بردارند، یعنی چیزیکه بچشم دیده نمیتوانند. بلکه بگوش آنرا بشنوند. ولی و الاسفا که بجز صدای (فرر زر، فرر زر، فرر زر) که بیک آهنگ و یک تیره بگوش شان بر میخورد دیگر چیزی شنیدن ممکن نبود !

درین اثنا فیل ایوانس شدت و زور را در باره باز کردن خود فائده مند ندیده آهسته گی و آرامی را در باب باز کردن خود پیشه گرفت بعد از آنکه به احتیاط وسیعی و غربت کوشش و ورزید به سست کردن دستهای خود موفق گردید . باز بر همان قرار یک قدری کوشش و ورزید . گره ها باز شده دستهایش آزاد ماند . همان دم چشمها و دهان خود را نیز باز کرد ، و چاقوی امریکائی که در جیب داشت کشیده پایهای خود را نیز رهایی داد ، فیل ایوانس به این موفقیت و کامیابی خود اگر چه بر حرکت و تکام فادر شد ، ولی چشمهایش باز بر دیدن چیزی موفق نشد . زیرا در جائیکه بودند آنچه ان يك ظلمت شدیدى حکم فرموده بود که دیدن هیچ چیزی ممکن نمیشد . تنه او ، یکطرف دیوار پنج شش قدم بالاتر از یک سوراخ کوچکی يك ضیای بسیار جزوئی می آمد . ابرا هم بگوئیم که فیل ایوانس در بار کردن رقب خود نیز کوتاهی کرد . دستها و پایهای پرودانت چون آزاد شد هماده دستهای که بر چشمها و دهانش بسته شده بود در کشید ؛ بر زانوهای خود دستها را صدای خنده شده گفت :

— تمبر یکم !

نی . تمبر نمیخواهد !

-- فیل او انر :

پره دانت ؛

— بلی درینوقت درینجانه رئیس کاپ موجود است ، نه سرکاتب ؟
 خاصه که درمابین ماه وجود بود برطرف گردید .

— بلی بلی ، سراسر حقدارید . درینجا خاصه صمها نیست ، بلکه دونفر
 آدهیست که ازیک شخص سومی که برانها جبر و زور استعمال کرده بگرفت
 انتقام مجبور و محتاج میباشند .

— آیا این شخص سوم که خواهد بود ؟

— روبرو !

— آیا روبرو ؟

بر همین نقطه هر دور فیک ، تفق مانند که دشمن شان روبرو است و درینباب
 مباحثه و جدال را لازم ندیدند . فیل ایوانس فریقولن را نشان داده گفت :

— این را نیز بازکنیم ، بیچاره را برهائیم !

— یکقدری صبرکنید ، چونکه اگردهنش باز شد شباه و قیل و قالش
 عالم را بولوله می اندازد ، حالا نکه درینوقت مابسکونت محتاجیم زیرا کار
 های بسیار مهمی درپیش روداریم !

— چه کار ؟

— اگر ممکن باشد گریختن !

— بلی ، بلی ! اگر ممکن نباشد هم گریختن !

و دانت ، و فیل ایوانس محقق دانستند که این کار را روبرو در حق

شان اجرا کرده ، زیرا اگر دیگر دزد عادت می یابد البته که نقد و وجود شان را از جیبهای شان میبرد و لباسهای شان را گرفته بعد از آنکه یک یک کار دی بر کلوئی شان میراند جسد های شان را در نهر (شیلیقل) می انداخت و در چنین يك جایی حبس نمیکرد . اما این جاجه جایست ، و در چگونه وضع محبوس میباشند ؟ این است که از همه بیشتر این مسئله را حل باید کرد ، و باید دانست که این حبس خانه شان چگونه جایست ؟ پرو دانت گفت :

— فیل آیوانس ! اگر ما از دالان مذاکره کرده بودیم بمباحثه و جدال می افتادیم و تابه اینجا نمی آمدیم این باز بر سرمان می آمد ! درین يك هیچ شبیه نیست که روبرو بعد از فرار کردن از دالان کاپ با چند نفر معاون خود مار اعقب گیری کرده ، و چون مار ابطراف جسد ها و بی راهه ها پویان یافته فرصت را غنیمت دانسته بر ما هجوم کرده اند و در اینجا آورده حبس نموده اند .

— بلی حق دارید !

— حالا از این سخنان در گذشته ای را بیندیشیم که از وقت گرفتار شدن مادر جسد ، و انداختن شدن مادرین محل زمانی که مرور نموده دود دقیقه شده ازین يك معلوم میشود که حریفان هنوز ما را از جنگل (فرو وون) بیرون نکشیده اند .

— راست میگوئید ! اگر از اینجا میقیم البته حس میکردیم !

— پس من چنان گمان میکنم که مارا در درون يك عرابه حبس کرده اند، و این عرابه را نیز چنان بیندارم که از عرابه های دراز حقه بازان باشد؛
 — بلی، بلی، هم چنینست. زیرا اگر مارا در يك فلوکه که در نهر است میدراوردند از حرکت روح آب میدانستیم. هیچ شبهه نیست که در عرابه محبوس میباشیم!

— این را هم بگویم که هنوز در همان جنک هستیم، زیرا عرابه که مارا در آن حبس نموده اند هنوز حرکت نکرده است، چونکه اگر حرکت میکرد البته حرکت آنرا حس میکردیم. بنابراین از همه پیش از چاره فرار را جستجو بکنیم، و پیش از آنکه عرابه بحرکت افتد و مارا بدور جاها برد خود را وارهائیم. بعد از رهایی یافتن به جزا دادن و انتقام گرفتن روبرو مشغول میشویم!

— بلی، هم جزای بسیار بزرگ به او باید داد تا بداند که در حق دو نفر امریکایی کسی که قوه جبری به استعمال بکند چیست!!

— آه! روبرو را پیدا باید کرد! و او را بکیفر کردارش باید رسانید!
 — اما این روبرو کیست؟ از کجا پیدا شد؟ آبا انگلیز است، فرانسیست، آلمانست چیست؟

— يك مرد پست فطرت دنی هست والسلام. حالا از ذکر آن ملعون در گذشته بکار خود آغاز کنیم.

اینرا گفته هر دوشان بر پا خواستند ، و دستهای خودشانرا بسوی پیش دراز کرده در تاریکی بیک سمت خانه که در آن محبوس اند قدم زدند گرفتند ، تا آنکه به پیش دیوار رسیدند . دیوار را مانند دیوار عرابه یا خانه نیافتند ، زیرا از چاکها و درزهاییکه از تخته بندی بعمل آمده باشد اثری نیافتند ، و هم قماش دیوار بچوب هم شباهت نداشت رفته رفته دروازه خانه را از علامت حلقه آن یافتند ، ولی در دروازه نیز چاک و درزی ندیدند ! هم دروازه خیلی مضبوط بند شده بود که احتمال باز کردن آن مفقود مینمود ! حالا کار ماند بر کاردهای شان که آیا با آن در دیوار یک سوراخی کشاده میتوانند یانی ؟

در اینجا فیل ایوانس از صداهای متصل (فر ر ر ، فر ر ر) که می آمد متحیر شده پرسید که :

آیا این صدای لایتن قطع از چه خواهد بود ؟

— باد خواهد بود .

اما هوا و فتنه که ما میادیم خیلی ساکن و آرام بود !

— پس اگر باد نباشد بردگر چه چیز حکم شود ؟

هر دو رفیق ساکت ماندند . فیل کارد بسیار کوچک محکم و سرتیز خود را کشیده بر دیوار نزدیک دروازه بشدت بزد ، و خواست که یک سوراخی در اینجا کشاده و دست خود را از اینجا برآورده پیچ دروازه را

از پشت دروازه تاب بدهد!

یکچند دقیقه متصل کوشش ورزید، ولی این کوشش بجز اینکه کارد
اورا مانند آره بگرداند دگر هیچ فائده و ثمره نه بخشید.
پرو دانت پرسید که:

— این چیست؟ آیا کارد کار نمی کند؟

— نی.

— مگر دریک اوتاقی که دیوارهای آن از مس است محبوس شده ایم؟

— فی، چونکه دیوارها را چون میزنم صدای مس را بر نمی آرد!

— چون چنینست بلکه از آهن، یا از چوب بسیار سخت ساخته شده
باشد؟

— فی، فی! نه از مس، نه از آهن، نه از چوبست!

— خوب! پس از چیست؟

— این را من هم نمیدانم! چیزی که من میدانم همین قدر است که دیوار از

یک چیزی ساخته شده که کارد بر آن کار نمیکند!

پرو دانت در حالت و غناب فوق العاده گرفت، صداهای بسیار قهر
آلودی بر آورد. دیوارها را بمشقه کوبیدن گرفت. و چون اوضاع و
حرف کانی اجرا نمود که گویا روبرو پیش روی آمده و او برو حمله می آورد!
قبل ایوانس گفت:

— آرام شو پرو دانت . یکقدری شما ہم کوشش ورزید بلکہ یک کاری

ازیش بردہ بتوانید !

پرو دانت بنز کوشش ورزید ، اما ہزار افسوس کہ کوشش او نیز بیہودہ رفت دیوار ہا گو یا از بلور بود کہ چاقو بران خط ہم نمی کرد ! بغیر از صبر کردن در چارہ برای شان نماند . حالاً نکہ صبر و سکون از عادت امریکائیہا نیست ! پرو دانت ، وفیل ایوانس بجوش و خروش عظیمی آمدند ، ہر چہ بدھن شان آمد گفتند ، در حق روبرو کفر ہا و ناسزایا عیظی صرف نمودند ! اما روبرو اگر ہمان روبرو صبور با اعتدالیست کہ اورا در دالان مذاکرہ دیدہ بودیم چنان میپنداریم کہ اگر دہہمین قدر کفر و ناسزا را بشنود باز ہم هیچ حدت و قہر اورا نخواہیم دید .

درین اثنا ، حال فریقولن بیچارہ کہ ہمچنان بستہ و خستہ دریغ گوشہ افتادہ بود خراب شدہ میرفت . از یکسو ترس ، و از دیگر سو گرسنگی و سخی ماندہ کی خرخرہ و بیحجاب خوردن بیچارہ را بسیار زیاد گردانیدہ بود پرو دانت مجبور شد کہ اورا باز کند . اگر چہ میدانست کہ ولولہ و شہادتاً بسیاری خواہد کرد بارہم اورا باز کرد ! بمجر دیکہ دھنش بار شد فوریاد را وردہ گفت :

— ستر او نگل ! ستر او نگل ! کجائی ؟ اینخہ حالست ؟

پرو دانت بانگ بروز دہ گفت :

— ساکت شو ! بخوبی بدان که ما را در اینجا برای این انداخته اند که از گرسنگی بکشند ، اما برای امتداد دادن زندگی خود تا بوقتی که جان داشته باشیم باید که سعی کنیم ، یعنی اگر آدم خواری هم لازم آید از آنها روگردان نیستیم !

فریقولن — از برای خدا ، چه خیال دارید ؟ مگر قصد خوردن مراد دارید ؟
— البته که ترا بیشتر از مردن خود از گرسنگی خواهیم خورد !
— امان ! امان ! یارب !!

— امان ، زمان ، فائندارد ، محقق بدان که ترا خواهیم خورد اما يك چاره برای تو هست که اگر خواهوش شوی ، و هیچ فریاد و فغان نکنی بلکه زافرا موش کنیم ، و از خوردنت فارغ شویم .
فریقولن ، برای آنکه خود را از خاطرشان فراموش سازد و از بالای خوردن رهایی یابد در يك گوشه خزیده ساکت و خواهوش بماند ، و آهسته آهسته بگریستن مشغول گردید .

حالا آنکه رفته رفته وقت میگذرد ، شکستن دروازه ، یا شکافتن دیوار بی ثمر میماند ، آیا این دیوار را چه ساخته شده ؟ دانستن اینهم غیر ممکن ! نه خوب ، نه معدن ، نه سنک ! آیا چیست ؟ زمین اوراق نیز مجهول ! و وقتی که بران زده میشود يك صدای بسیار عجیبی میرسد که اینصدا را پرودانت هر چه که کرد با صدای هیچ يك جسمی موافق و برابر نتوانست کرد .

لغز زدن یابران چنان معلوم میشد که زیر آن کاواکست . و چنان حس میشد که باز می رابطه ندارد . صدا های (فر رررر . فر رررر . فر رررر) هم لغز زیر سطح اوتانی بر می آید . پس اینقدر احوال غرابت اشتغال اگر انسان را دوچار گرداب حیرت نماید جادارد !

فیل ابوانس از پرو دانت پرسید که :
— آیا اوتانی ما از جای که بود بدیگر طرف تبدیل مکان کرده خواهد بود ، یابر همان جای که هست هست ؟

-- تبدیل مکان کردن آن هیچ احتمال ندارد !
-- اما چون اول درین اوتانی محبوس شدیم از اطراف بوی چمن و سبزه می آمد . حالا نکه درین وقت از آن بو اثری نیست ! اینرا چه باید گفت ؟
— تنها همین را ، گو که اوتانی ما تبدیل محل نموده ، دیگر هر چه ده می گویی بگو ! زیرا اگر دریك عرابه ، یا دریك کشتنی میبودیم که آنهم حرکت می کرد البته از اهتر از ولرزه دائمی آن میدانستیم .

درین اثنا فیل ابوانس خبر داد که آفتاب در طلوع گردست ، چونکه از پیشه بیاید کر یکی که در نزدك سقف بر سر دروازه وجود بود يك دو شانی خزینی که خسته در رفت صبح جست نمود نموده . علفانی که از نصف شب چار ساعت گذشته است . زیرا در فیال دایم در ماهای خری بران شعاهات اول صبح در ساعت چار ظهور میکنند .

پرو دانت ساعت زنگدار جیبی خود را فشار داده دید که ساعت ربع کم سه را نشان داد . فیل ایوانس گفت :

— عجب ! ساعت ربع کم سه می باشد . . طاق که هنوز شب است ساعت شما با که پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس نمانده است !

— هر چه که هست ! آفتاب طلوع میکند . زیرا اساعات آن از پنجره

دید می شود !

اینست که این مسئله نیز رفتار به مشکلات انداخت ! زیرا طلوع شمس :-
خلاف عرض فیلا دلفیا بوقوع آمد ! فیل ایوانس گفت :

— گمان می برم که اگر تابه این پنجره بالا برآمده شود دیدن بیرون ممکن خواهد شد ؟

— برستی که خوب گفتید .

رئیس فریقوان را خطاب نموده گفت :

— برخیز ، پشت زابه این دیوار که بده . فیل ایوانس شما هم بر پشت فریقوان بالا شوید ، چرا که از من سبکتر باشید . من هم با فریقوان دعاوت میکنم .

فیل ایوانس بر سانه های فریقوان برآمده ، تابه پس پنجره رفت .
در پنجره یات سانس عادتی دیده ، اینست که اگر چه بسیار کلفت نبود و

باز هم بسببی که بسیار شفاف نبود دیدن را مانع میشد علی الخصوص که در چشمهای فیل ایوانس خیلی ضعف بصر نیز موجود بود .
 پرو دانت گفت :

— شیشه را بشکن تا خوب به بینی !

فیل ایوانس بدسته چاقوی خود بشدت تمام بر شیشه بزد . حالا نکه شیشه نشکست و یکصدایی مانند لوحه نقره بینی بر آورد . باز بزور ترزد . باز نشکست ، و همانصدار را بر آورد . بقرقر فریاد بر آورده گفت :

-- وای ! مگر شیشه ایست که شکستن ندارد !

براستی که این شیشه بیک اصول نوی ساخته شده بود که روشنی ازان سوز میکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل ایوانس از پشت سینه بدقت نظر کردن گرفت ، پرو دانت پرسید که :

— چه می بینید ؟

— هیچ !

— آیدر خنهای سیاهئی در ختنهام دیده نمیشود ؟

— نی !

-- نوکهای شاخهای در ختنان هم دیده نمیشود ؟

— نی !

— جان من ، چه میگوئید ؟ آیا در جنگل دیشبینه نیستیم ؟
— فی فی ، نه جنگلست نه درخت !
— عجب ! آیاه نازدهای دودکش فابریکها ، یاباهای خانه هائیز دیده نمیشود ؟

— فی نه خانه است ونه دودکش !
— (بقره) آیا در بجائیم ؟
— چه میدانم ! بغیر از هوا دگر هیچ چیزی در میدان نیست !
درین اثنادر واژه اوتانی باز شده يك آدم پدیدار گردید .
این آدم (روبور) بود که گفت :
— معتبر بالون گران ! بعد ازین در گردیدن ، و سیر کردن سراسر
حر و آزاد هستید !
— آیا آزادیم ؟

— بلی ، در میان (آلباتروس) !
پرو دانت ، وفیل ایوانس بجایکی بیرون جمیدند . سطح خانه که دران
بودند با سطح بیرون خانه برابر بود . در پیش کتاره که در آخر سطح
کشیده شده بود دویدند !
چه دیدند ؟

دیدند که از جائیکه بران ایستاده اند بقدر سه چارهزار متره پایا تر سطح زمین

مشاهده میشود که شناختن موقع و وضع آن سرزمین شناخته نمیشد !!!

— باب ششم —

یکصدری از تاریخ و فن بالون گری در کجا بحث میشود ؟

(قامیل فلاماریون) که از مشاهیر مؤلفین است این سوال را پیش از یکعصر در یکی از تألیفات خود نموده بود که :

— آیا انسانها چه وقت از نسبتی این خاکدان روی زمین فارغ شده در میان راحت و لطافت جو هوای زیست کرده خواهند توانست ؟
اینست که جواب اینسخن را درینوقت (روبرور) میدهد؛ چو آنکه جواب این سوال همین است که :

— هر و نیکه فن ماکینه مسئله طیران هوار احل نمود آنوقت زیست و پرورش در جو هوا میسر میشود !

حال آنکه این مسئله را ماکینیسیت فابل میهندس (روبرور) فاضل حل نموده است .

وجود اول باون (هونغوانیه) نام برادرانست که بالون را به تصادف پیدا کردند ، چو آنکه ایشان دریات بالاخته نشسته کاغذهای خود را مطالعه میکردند . یک بکس بزرگ پر کاغذ در پیش شان افتاده بود . بناگهان

يك كبريتی در بکس افتاده کاغذ هارا آتش گرفت . دیدند که بکس بهوا بالا برآمده از پنجره بیرون برآمد، و تا بوقتی که کاغذ ها میسوخت بهوا بود و بعد از خاموش شدن آتش بر زمین افتاد . ازین تصادف در اول امر بالوهای کوچکی که در شبهای آتش بازیهای جشنها بر هوا میکنند ایجاد گردید . رفته رفته این مسئله بمسئله فنی (از هوا خفیفتر) منجر گردید . و هوا را بسبب حرارت خفیفتر از هوای محیطه سه خننه در بالو نهان گردن گرفتند . و نسبت بمواز نه آن بعضی کسان بر بالو بر آمدن جو هوا اجسارت ورزیدند . تا آنکه رفته رفته دایره علم حکمت وسعت یافت . و در صدد جستجی اجسامیکه از هوا خفیفتر باشد افتاد . و غازی در وزن که بدفعات از هوا خفیفتر است بوجود آمد ، و مسئله از هوا خفیفتر بالایی گرفت یعنی بالو نهانها آن پر شده سیاحت روی هوا آسانی پیدا کرد .

حالا نکدیش از پیدا شدن بالون تصاد فنی (و نغولفیه) ، و ساخته شدن بالون نخستین (شارل) نام شخص حکمت شناس ، و وجود یافتن غازهای خفیفتر از هوا بعضی ارباب افکار عالیه بهوس این اقتضاده بودند که بواسطه بعضی آلات بر روی هوا سیر و گردش نمایند که این فکر طیران هواپیش از دو عصر درد ماغهای بعضی کسان جایگز شده بود . حتی در آثار (دانت ده پروز) ، و (لئونارد دایس) و (کیدوتی) نام مشاهیر افکار جستجوی ماشینهای پریدن روی هوا دیده میشود که اینها بواسطه

اجسام از هو اخفیفترنی بلکه بواسطهٔ اختراع کردن بعضی ماشینهای طیاری که به تقلید ماشین بالهای مرغان بسازند بر هوا بالا شدن را تصور کرده بودند . دو نیمصبر بعد از آن مخترعها زیاده گردیدند . در سنهٔ ۱۷۴۲ (مارکی ده باتویل) نام یک آدمی برای خود یک آلهٔ ساخته بواسطهٔ آن از روی نهر (سن) پرواز نمود ، ولی افتاده دستش شکست . در سنهٔ ۱۷۶۸ (پوفنون) نام یک شخص دیگری یک آلهٔ دیگری ساخت که از طرف دنبال باد و پروانه متحرک بود . در سنهٔ ۱۷۸۱ (میرون) نام یک معماری به تقلید حشرات (مستقیمهٔ الجناح) یعنی پشه ها و بمبر کهای چار باله یک آلهٔ ساخته بر دیگران اعتراض نمود . در سنهٔ ۱۸۰۸ (ژاق ده ژن) نام یک مهندس اوستریایی یک ماشین طیاری ساخته تجربهٔ آنرا اجرا نمود .

باز از سنهٔ ۱۸۵۴ تا به سنهٔ ۱۸۶۳ بعضی مخترعهای دیگر نیز می بینیم که اینها در باب ماشینهای طیاری که اختراع کرده بودند از حکومتها و متبوعهٔ خودشان بر اتها و اختراع نیز گرفته اند . حتی در سنهٔ مذکور برای ترویج دادن ، و بوجود آوردن ماکنه های طیاری که از هوا سنگینتر باشد یک شرکتی نیز تشکیل یافت که سنگهای اعتراض این شرکت طرفدار مسئلهٔ از هوا سنگینتر ، و شرکتهای طرفدار مسئلهٔ از هوا خفیفتر دایما بر سر همدیگر هم میخفت . بلی ، همهٔ این تخیلات و تصورات ماشینهای طیار از روی نمونه های آن معقول دیده میشد . ولی برای حرکت دادن آن ماشینهای طیار

به پیداشدن يك قوه محرکه انتظار كشيده . ميشد !

قارئین کرام ازین تفصیلات دور و درازی که بیان کردیم ، و پرو دانت وفیل ایوانس را برکنار کتاره آلباتروس گذاشته سخن را تابه این وادیاها دور دادیم باز معذور به بینند . زیرا ماشین طیاری که ظفر روبرو آنرا بوجود آورده ، و بواسطه آن اعلان سلطنت کرده هوا را نموده چنان تصور باطل نامعقولی نیست که هیچ وجود نداشت ، و در عالم تفتنین گروه انسانی در موقع بحث و مذاکره نیامده است . لهذا پیش از آنکه در کشتنی هوایی آلباتروس ، ظفر روبرو پرو دانت وفیل ایوانس سیاحت کنیم ، و در حق این ماشین طیار یک فکری حاصل کنیم در خصوص اینگونه ماشینها نیکه پیش از آن ساخته و بوجود آورده شده بود همینقدر بیانات و تفصیلات را ضروری دیدیم چونکه ظفر روبرو همه این ماشینها نیکه پیش از وجود آمده بود یگان یگان از نظر تحقیق و تدقیق گذرانیده . کماتروکا میاب تر آنرا ساخته است ، و بقوت علوفن بر کرده هوا حاکم شده است . و گرنه به سحر کرده ، و نه افسون خوانده !

روبرو مهندس . که این ماشین طیار را بوجود آورده است درین باب ایما بر مسئله سنگینتر از هوا حرکت و رفتار کرده است . طرفداران این مسئله سنگینتر از هوا در انشای مباحثه خود شان میگویند :

— مانند کبوتر پرواز میکنیم !

دیگری — بر زمین چنانچه قدم فشرده رفتار میکنیم، بر روی هوا نیز همچین فشرده رفتار مینمایم!

دیگری — لوقه و تیف ساخته بر روی هوا میرانیم!

اینسختانرا بر مبالغه حمل کردن، و وافق نیست، زیرا این مسئله در نظر فن ظاهراً آشکار شده است که هوا نقطه استناد شمرده میشود، هرگاه قدریک، ترمربع جسم هوا، بوضعیت افقی بر زمین فرو آید، غیر از آنکه سقوطش کسب خفت نماید نقطه استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد.

اینهم از روی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هوا بشود، سرعت کسب افزونی میگردد، از روی قانون ثقل، سرعت نظریه ترمربع معکوساً متناسب میشود که ازینسبب سرعت خیلی جزوی تخلف میکند.

اینهم از روی فن معلومست که بالهای هر مرغی که بزرگ باشد در خصوص حرکت دادن آن بالها اگر چه حرکت سنگین شود، اما نظریه بحسابات سطح آن بالها، ثقل آئمرغ نیز متناسباً کمتر میشود.

بنابرین مسائل فنی، باید که ماشینهای طیار ازین قوانین طبیعی استفاده نمایند، یعنی در خصوص پرواز روی هوا امر غایت تقلید کند که ماشینهای طیار از روی این تقلید بر سه قسم تقسیم میشود:

اولا — ماشینهاییکه پروانه های شان که بمقام بال قایم است افقی هلز

ونی باشد !

ثانیاً — ماشینهاییکه پروانه های شان چار باله باشد .
ثالثاً — ماشینهاییکه بایر وانه های افقی حرکت بکنند ، و از لوحه های
مایل متشکل باشد !

طرفداران این سه قسم جدا جدا تصور هادارند که یکی بدیگرتن نمیدهند ،
و هر يك اصول آن دیگر را اصلاً قبول نمیکنند .

اینست که روبرو بر اساس خط حرکت خود را بر همین قسم سوم بنا نموده
و بسی علاوه های نافع و مفید دیگر نیز ضم کرده است . پروانه هایی که
روبو در ماشین طیار خود اختراع کرده هر نوع حرکت را بکمال سهولت
اجرا میکنند بعضی از این پروانه ها ماشین راه علی میگیرند ، و بعضی بسرعت
فوق العاده ماشین را به پیدش با پس حرکت میدهند .

حکمت شناس مشهور (ویقور تون) گفته است که پروانه های بزرگی
که دور آن در دایره کوچک و سطح آن بزرگ باشد هر گاه بصورت افقی
دور داده شده جسمهای بسیار ثقیل را برداشته میتواند . اینست که روبرو
ازینفا عده حکمیه استفده کرده بالا برآورند کشتنی هوایی خود را
بدست آورده است . یعنی چنانچه مرغ هوای نسیمی را با بالهای خود
زده پرواز میکند ، این نیز با بالهای پروانه های خود هوارا زده
بالا می شود .

صورت تشکل ماشین طیار و بوز از سه قسم مرکب است: اول: (مرکبه جویه)، دوم: (آلت‌های صعود و تحریک)، سوم: (ماشینها) •

مرکبه جویه، یک کشتی نوک‌دار دنباله‌دار است که سی متره طول و شش متره عرض دارد، و سطح روی آن نیز مانند سطح واپور هاتخته پوشست امانه از چوب بلکه از جسم اختراع کرده گئی خود او. زیرا این سطح با آله‌های ماشینها. و مخزنهای ماکولات، و حوض انبار آب، و دیگر آلات و ادوات لازمی مشغول شده است.

اطراف این سفینه هوایی را یک کتاره بسیار مقبول و محکمی احاطه کرده است کتاره از چوب نیست بلکه از یکنوع سیم مخصوصی بافته شده است.

بر سطح مذکور سه عدد خانه‌های برآمده موجود است که خانه وسطی آن مخصوص ماشین بالابر آوردن، و فرو آوردن آلباتروس است خانه پاش رو مخصوص ماشین است که آلباتروس را به پاش و پس میراند. خانه دنباله مخصوص سکان دوردادن کشتیست. هر ماشین جدا جداست که با هم مربوطیت ندارد. در زیر سطح پاش روی کشتی دایره مطبخ، و مأوای طایفه‌های کاریگران کشتیست. در زیر سطح دنباله کشتی یکچمد کمره. و دالان طعم‌خوری. و وجود است که یکی ازین کمره ها مخصوص خود مهندس است. بر بام بالای سر خانه مهندس خانه آئینه‌ئی سکاندار. و وجود

است که با چرخ بسیار قوتساکی اجرای وظیفهٔ سکانداری را میکند . غیر
 ازین سه خانه که بر سطح مذکور گردید یک خانهٔ کوچک دیگر نیز بر سطح
 موجود است که مخصوص دم راست کردن طایفه هاست که پرو دانت و فیل
 ابوانس و فریقوان در آن محبوس شده بودند همهٔ کمره ها ، و خانه ها ،
 و مخزن ها ، و مطبخ ، و هر طرف کشتی بالمیهای بسیار روشن الکتریک رو
 ش شده است . در زیر بدنهٔ آخرین کشتی کمانهای بسیار قوتناک فتری مر
 بوط شده است که تادر زمان مصادف به ماشینها زیان نرسد . اگر چه آلبا
 روس وقتی که فرو آمده بزمین تماس میکند بکمال آهستگی و احتیاط
 این حرکت را اجرا میکند ولی بار هم برای احتیاط این کمانها را در زیر آن
 وضع نموده است .

ماشین بالابر آوردن کشتی طیار مهندس روبرو و ظفر باین صورت است :
 در بالای سفینه ۳۷ عدد پروانه عمودی وجود است که پانزده عدد عمود
 پروانه دار بطرف راست و پانزده عدد آن بطرف چپ کشتی وضع شده است .
 هفت عدد باقی آن در میان کشتی به ترتیب مخصوص منتظمی و وضو است
 که هیئت مجموعهٔ کشتی را در یک نظر انسان چنان میندازد که یک کشتی
 سی و یک دیر که در آب است !

اما اینقدر فرق هست که بموضع باد بانها بر هر یک ازین دیر که اودودو پر
 وانه وضعیت افقی وضع شده است که هر یک ازین پروانه ها عطا کردن

دورهای خیلی شدت را می ممکنست . محور هریک ازین پروانه هائی آنکه
 بمحور آن دگر دور می خورد که باینصورت در صعود و سقوط سفینه هیچ
 بی استقامتی بوقوع نمی آید . این پروانه هائی که بر عمودها بوضع افقی و
 خروغست برای بالا بردن سفینه خدمت میکند ، و پروانه هائی که
 بطرف سرو دنبال کشیست برای پاش راندن کشتنی طیار ، مقاومت
 میدهد . اینست که به اینصورت در کشتنی هوائی روبرو تمام هفتاد و چار
 پروانه صعود و وجود است . بعراض هفتاد و چار پروانه که رسی و هفت
 درك می باشد دو پروانه چار پرده سار بررك و دراز پرفون یکی در دنااله و
 یکی به پش روی آلتاروس که بر محور افقی حرکت دور به عمودی اجرا
 میکند . وجود است که این دو پروانه برای سرعت خارج العاده سفینه
 خروغ میکند .

اما ، وقت و موقعیت روبرو در یاست که برای دور دادن این هفتاد
 و شش پروانه پرفون خود را سرعت عطیه فون الکتریک را ووه محرکه
 ساخته است حالا ، که در سفینا آلتاروس چنان ماشینهای بزرگی که ایستدر
 فوه عطیه الکتریک را حاصل کند نیز دیده نمیشود . تنها پاهای و نور
 پیدا ، دیده میشود که حقیقت فونی که به این پیلها داده میشه ، در مجمل است ،
 و آنرا تنها خود روبرو میداند و بس ! يك جهت ، علوم می که هست همیشه

که روبرو به این سببها بواسطه بعضی حامضاتی که خود او آرا کشف کرده و استعمال میساید قوت الکتریک میدهد. و تورپنهائیکه در ماشین طیار و روبرو دیده میشود نیز از آنوا عیست که تابه اینوقت امثال آن دیده نشده است. اینست که به این سببها ماشین هوایی روبرو قوت نامحدود عظیمی حاصل میکند.

اما از تکرار کسیم، که این کشف جدید صرف به روبرو عائد است. و روبرو درینخصوص اسرار خود را بدرجه نهایت پنهان گرفته است. اگر پرو دانت، و فیل ایوانس برین اخراج روبرو واقف میشدند هیچ شبهه نیست که این کشف تا بسیار سالها پنهان میماند.

حالا سخن برین ماند که آیا مهندس برای ساختن جسم (مركبه جویه) خود چگونه جسمی استعمال کرده است؟ آیا آن جسمیکه کارد فیال ایوانس را از ساخت، و هیچ تأثیری بر و نکرد، و نه مارکی و نه سحی و نه صدای آن بهیچ جسمی از اجسام مشابیه نداشت از چه بود؟ چوب بود، آهن نبود، مس نبود پس چه بود؟

اما اگر از چه بودن آن بشما خبر بدیم حیرت و تعجب مکسید! زیرا این جسمیکه روبرو کشتهی هوایی خود را از آن ساخته کاغذ است کاغذ!! این يك معلومست که صنعت کاغذسازی از چند سال باینطرف خیلی زرقی کرد. رقههای کاغذ را به شاسته و (دکسترن) نام اجزای

کرده باماشینهای پر قوت آبی تضییق و فشار داده مانند فولادیک جسمی از آن حاصل میشود . حتی از ینگونه کاغذهای تضییق و فشار یافته عراده های واغونهای ریل و خطهای راه آهن نیز ساخته شده است . و از اینست که روبرو بسبب سکی و محکمئی که کاغذ دارد آلباتروس خود را از کاغذ ساخه است . ولی اجزاهای که در باب محکمئی و قوتمندی و تضییق و فشار آن بکار برده طبعاً از همه اصولهای موجوده مکملتر است .

تمام بدنه آلباتروس . سطاح ، سقف ، دیوار ، زینه ، کمره ها ، مخزنها ، حوض انبار آب همه گئی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذیکه در سبکی کاغذ . در محکمئی فولاد در شفافئی آئینه ! حالا نکه آتش نیز بر توانائی می کنند . آمدیم بر محورها . وسیله درها . و پروانه ها !! در مخصوص مهندس روبرو معدنی که آنرا (ژلانی) میگویند استعمال کرده است . همه آلات و ادوات ماشینخانه آلباتروس مهندس روبرو از همین معدن بسیار خفیف قوی و متین نرم ساخته شده است .

نفری موجوده سفینه عبارت از هشت نفر است که همه آنها در زیر حکم (توم تورنر) نام یک سر طایفه میباشند . سه نفر آنها بخدمت ماشینخانه . دو نفر بخدمت سکانداری . یک نفر خدمتکار ، یک نفر طایفه که همینقدر آدم برای تمام خدمت سفینه کافی می آمدند .

در سفینه تفنگهای شکار . چراغهای الکتریک ، آلات هیئت و حکمت

و کیمیا، برای تعیین موقع آلات لازمه، ترمومتر، بارومتر، ستروم
غلاس، يك كتبخانه كوچك، يك مطبعه كوچك، يك طوب شش سا
نیمه تروئی دنباله پر بسیار مقبول که هر طرف دور میخورد. کاه، باروت،
دینامیت، يك مطبخ بسیار صفا و پاک که با الکتریک گرم میشود. يك
تحویلخانه که هر گونه خوراك و مشروبات، و پوشاك و لوازمات در آن پیدا
میشود موجود است. بر سر اینهمه بعضی آلات ساز نیز وجود است که
از انجمله همان طرمی که گاه لاره بیت (یا نقی دوول) و گاه لاره بیت (دول
بریتانیا) را نواخته، و سبب هلاک گاو بیچاره میکنند شده است نیز در
دیوار دالان آویخته شده میباشد.

در سفینه يك کشتی كوچك را بری نیز وجود است که هشت نفر
در آن بخوابی میکنند. و در بحر و تالاب شناوری میتواند.

هرگاه پرسیده شود که رو بور بعضی وسایط لازمه که در وقت قضا
زدگنی سفینه برای محافظه کردن سفینه را از افتادن بکار آید داردیانی؟
گفته میشود که نه! هیچ وسایط لازمه درین باب ندارد. زیرا مهندسان هیچ
احتمال قضا زده کی را در سفینه خود نمی بینند. چونکه اولاً محور پروانه
هم باهمدیگر مربوط نیست خراب شدن يك چند عدد آن به کشتی هیچ
ضرری نمی رساند.

خلاصه کلام مهندسان رو بور و غلظت بسیار این هیزی که در ساختن و بو

جود آوردن آلباتروس صرف نموده غیر از آنکه بر جو هوا حکمرانی میکند بر پنج قطعه کره زمین و بحر هائیز حاکمست .

— باب هفتم —

پرودانت و فیل ایوانس در جوابه قانع شدن مسئله را ضی نمیشوند ؟

پرودانت ، و فیل ایوانس را بر کنار کتاره آلباتروس گذاشته بودیم . پرودانت متعجیر ، فیل ایوانس واله شده است . اما هر دوی شان حیرت و استغراب خود را نشان دادن نمیخواهند .

فریقو لن ، چون دانست که در سفینه هوایی میباشد ، و در جو هوا سیر و سیاحت میکند بچمان خوف و دهشتی افتاده که به تعریف و بیان نمیآید . در انشائیکه اسیر های مادر میان وله و حیرت بودند پروانه های آلبا تروس بکمال سرعت دور میکردند . و اگر چه بکمال سرعت آلباتروس قطع مسافه مینمود اما معلوم میشد که سرعت دوریه پروانه ها سه چند این نیز زیاده تر شدن ممکنست . درینوقت پروانه ها سفینه هوایی را در ساعتی بیست کیلومتر و سرعت میداد .

اسیران ، با آنکه مهمانان آلباتروس بر کتاره سفینه تکیه زده اطراف را سیر میکردند ، سفینه سریع السیر در دنبال خود در جو هوا مانند واپور هائیکه در دریا حرکت و رفتار مینمایند يك اثر قدم سفید غبار آلودی

میگذاشت. روی زمین نیز غبار آلودیك. منظرهٔ نشان میداد علی الخصوص
يك نهر بزرگی دیده میشد که بضیای شمس میدرخشید. در طرف چپ
آن نهر يك جنگل بسیار غلو و تیره پدیدار بود که تا نظر کار میکردم
شده رفته بود. پرو دانت با صدائی که از قهر لرزان شده بود رو بور خطاب
نموده گفت:

— آیا اینرا نمیگوئید که در کجاهستیم؟

— گفتن لزوم ندارد!

— آیا کجا میرویم؟

— در جو هوا سیاحت میکنیم!

-- آیا این سیاحت نابکی دوام خواهد ورزید؟

— تا بوقتی که لازم باشد!

— یا! اگر این سیاحت بدردمان بخورد؟

— باید بخورد!

پرو دانت دندانهای خود را بهم فشرد و خاموش شد. اینست اول کلمهٔ که
در مابین صاحب آلباتروس و اسیران او در میان آمد. و بعد ازین کلمه
رو بور بقدم زدن، و اسیران یا آنکه مهمانان به بدایع صنعتهای خارق العادهٔ
آلباتروس مشغول شدند. و از یکطرف مناظر لطیفهٔ زیر پای خود را تما
شامیکردند. درین اثنا فیل ایوانس گفت:

— پرو دانت ! چنان گمان میبرم که در وسط ممالک (کانادا) رفتار داریم،
و این نهری که میبینیم (سن لوران) خواهد بود، و این شهر یکی در عقب
گذاشتیم شهر (که بک) باید باشد.

— برستی که همچنینست فیل ایوانس ! از خانه های آن که با سرب
جاده های آن پوشیده شده معلومست که (که بک) باشد.
-- پس معلوم شد که آلباتروس تا به ۴۶ درجه طول شمالی بلند شده
آمده است.

— بلی، هیچ شبهه نیست، به بینید، کلیساهای انگلیز و فرانسیس نیز
معلوم میشود، حتی دایره گمرک نیز کم معلوم میشود.

پرو دانت هنوز سخن خود را بخوبی تمام نکرده بود که شهر سرا سر
از نظرشان پنهان گردید، و ماشین طیار در میان ابرها غوطه خورده
زمین نامعلوم شد، مسافران سفینه آلباتروس نظر خود را از پایان برداشته
ببالاعطف نمودند، و به تشکلات خارجی سفینه نظر دوخته در پیش بدایع
صنایع خارق العاده ماشین طیار واله و حیران ماندند که درین اثار و بور به
اینان نزدیک شده بصدا ی پر غروری گفت :

— ای افندیان بالونیان ! باما شینهای سنگینتر از هوا در جو هواسیاحت
را قایل و قانع شدید یانی؟ آیا هنوز بر غیر ممکن بودن آن دعوا کرده میتوانید؟
چون انکار این حقیقت محضه غیر ممکن بود بالونیان طرفدار مسئله

خفیفتر از هوای بیچاره بسکوت مجبور گردیدند .
رو بور ، باز بطور متبسمانه گفت :

— دیدم که سکوت کردید ! دانستم ، دانستم ! شمارا اگر سنگی از جواب دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من ! شمارا که بسیاحت روی هوا برآورده ام چنان بخاطر تان نرسد که شکمهای تان را بهواسیر خواهم کرد ! بفرمائید دوستان من ، طعام صبحینهء دالان طعاعخوری آلباتروس که این اول طعام شهادرانت شمارا انتظار میکشد !

بحقیقت که مهمانان شدت گرسنگی را خوب حس کرده بودند . لهذا ناز و استغفار ارجح ندیدند . و اندیشیدند که بعد از آنکه بر زمین فرو آییم بمقابل این طعام او خوب شکمش را سیر کرده بعد از آن جزای مکمل او را میدهیم .

مهمانان را پیشخدمت سفینه طیار در دالان طعاعخوری که در طرف دنباله کشتی بود داخل کرد . دالان خیلی منتظم ، و منین بود . یعنی بدرجهء که انسان خود را در یکی از دالانهای منتظم ترین اوتل بزرگ پاریس گمان میکرد . در اینجا مکمل یک سفرهء طعام حاضر شده بود . از انواع طعام خیلی چیزهای گوناگون دیده میشد . اما از همه طعامهای بیشتر یک نوع نان خشکی شایان دقت بود که این نان از گوشت بسیار میدهء که با آرد آمیخته شده بود بعمل آمده بود . کبابهای اعلا . شوربای نفیس ، یکنوع

طاس کباب مرغ، چای بسیار خوشگوار اشتهای گرسنگی، همانان آلبا تروس را حرکت می آورد.

فریقولن نیز فرا.وش نشده بود. اورا نیز در کمره طرف سرکشتی فرو آورده يك کاسه شوربای گرم، و نان مذکور را در انجا حاضر یافت. بچاره فریقولن از گرسنگی بدرجه رسیده بود که دندانهای زیرینش بشدت بدندانهای زیرینش بهم بر میخورد. اما این لرزه او تنها از گرسنگی نی بلکه از ترس بسیار هم بود. چونکه متصل میگفت:

— وای مبادا یکطرفش بشکند! وای مبادا بیفتد!

بعد از یکساعت پرو دانت وفیل ایوانس بر سطح سفینه پدیدار شدند و نور هنوز معلوم نبود. تنها سکاندار در اوتانی آئینه ئی دنبال چشمان خود را بقطب نماد وخته سفینه طیار را همیراند. و ما کینست کشتی برای نگرانی ما کینه ها از خانه بخانه گردش میکرد. دیگر کسی پدیدار نبود.

درین اثنا آلبا تروس اگرچه از میان ابرهارهایی یافته، و روی زمین قابل رؤیت بود، ولی بسبب سرعت رفتار کشتی طیار بخوبی چیزی دیده و شناخته نمیشد. فیل ایوانس گفت:

— عجب قوت! عجب سرعت که اصلا باور شدنی نیست!

— ما هم باور نمیکنیم والسلام!

— به بینید يك شهر دیگر نیز معلوم میشود!

— بلی بلی ! بعضی مناره های دودکش کارخانه هارامی بینم ، آیا کدام شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارتها و استقامت بازارهایش چنان معلوم میشود که شهر (ووتره عال) باشد !

— اینجا سخنست ؟ هنوز دو ساعت نشده که از (کدبك) گذشته ایم .

— محقق ووتره عالست ، زیراداره پارلمنتوی آنرا بدرستی شناختم !

— پس معلوم شد که سفینه طیار در ساعتی بیست و پنج فرسخ قطع مسافه مینماید !

بواقعیکه آلباتروس درینوقت تمامهمین قدر سرعت رفتارداشت . و گمان و تخمین فیل ایوانس نیز بخطا نرفته بود . زیرا شهریکه دیده بودند (ووتره آل) بود چونکه از بلبل داریکه برروی نهرسن لوزان انداخته شده بود ، و آلباتروس درینوقت ازروی آن درگذر بود بخوبی شناخته شد . و غیر ازین از بازارهای فراخ ، و سرکه های راست و برابر . و مغازهای بزرگ ، و بانگها و کلیساهای جسیم آن ، و جنگل بسیار خوشنمای (وونر وایال) نام آن محقق شد که ووتره آلست .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهرهای امریکاکانادارا سیاحت کرده است و به اینسبب اکثر آراهی شناسد ، و به پرسیدن از روبرو احتیاج نمی افتد . بعد از (ووتره آل) پك کمی از سر موقع (اوتاوا)

گذشتند که بسوی شالاهای مشهور و بزرگ آن چون از بالا نظر میشد چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ واپور است که بجوش میباشد.

ساعت دو بود که روبرو پدیدار شد. سرطایفه (دوم تورنر) نیز با او بود. روبرو با سرطایفه یکچند کله گفتگو نمود. هابدم آن کلمات به آذمانی که بشینخانههای سرودنبال بودند تبلیغ گردید. بعد از یکا حطه جهت عزیمت سفینه تبدیل یافت یعنی بقدر دو درجه بسوی جنوبی غریبی دور خورد. پرودانت و فیل ایوانس دانستند که سفینه طیار را زاده تر سرعت دادند. حال آنکه ازین بیشتر نیز قوت سرعت در وجود خارقه آورد آله تروس موجود است.

مینید کشتیهای طور پیدودر ساعتی چهل کیلو. ترودر آب قطع. مسافه میکند قطارهای ریل فرانسیس و انگلیز در ساعتی صد کیلو. ترودر. بعضی لوقو. و تیفهای فوق العاده ساخته شده است که در ساعتی یکصد و سی و هفت کیلو. تر و سرعت نشان داده توانسته اند.

حال آنکه آلتاروس اگر آخرین سرعت خود را استعمال کند در سرعت دو صد کیلو. تر و مسافه را بی گفت و شنید می پیماید که این سرعت معادل بسرعت بادهای تند طوفان نیست که در ختبار از ریشه می برارد. خلاصه اگر آلتاروس همه سرعت خود را استعمال کند همه کره را در ظرف دو صد ساعت یعنی کمتر از هشت روز دور میکند.

اتحاد روی زمین چار صد و پنجاه هزار کیلومتر و راه آهن موجود است که اگر همه این راههای آهن بر يك خط مستقیمی دراز شود بر محیط دایره خط استوار روی زمین در ایزده بار دور میتواند بدوایدانند ! به روبرو چه ؟ روبرو نقطه استناد یعنی راه آهن خود کوه هوار ساخته ، و سرعت خارق العاده بران رفتار میکند والسلام !

بس کمان میبیریم که بعد از بتقدیر تفصیلات قارئین گرام بخوبی دانسته باشند که آن جسم مجهولی که از ماهها ساکنان روی زمین را بتلاش و اندیشه عطشی انداخته بود ، و سبب هلاک گاو و بچاره در دوئل لوی دو جنتل من . و و و جب قیل و قال ها و جنگ وجد الهای انجمنهای علم و فن شده بود بجز همین آلباتروس منهدس روبرو دیگر چیزی نبود .

صدای طریقه که عالم را به ولوله انداخته بود از طرف دوم تور بر نواخته میشد . بیرقهای یک بر بناهای مرتفع دنیا خلانیده شده بود ببرق ظفر روبرو و آلباتروس است .

تأجل مهندس روبرو خود را شناختن ندن و نشاندادن نمیخواست و از آنرو همیشه در شبها سیاحت میکرد . و نادر آچراغهای الکتریک خود را در میداد . در روزها در میان ابرها پنهان میشد . اما حالا آرزوی پنهان شدن خود را ندارد . آیا اگر همچنین نمیبود به کاپ و لدن چرا میآمد . و از مسئله بالون چرا بحث میکشاد ، و سفینه طیار خود را در جنگل پنهان

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور را در آن چرابر میداشت ؟
 لکن چه فائده ؟ این کاشف بینظیر را دیدیم که در کاپ ولدن بچگونه
 معامله تحقیریه دوچار گردید ، حالا به بینیم که او باریئس و باشکلب آن
 انجمنی که این معامله را در حق او روا داشته بودند چگونه معامله خواهد کرد ؟
 روبرو بدو نفر سیاح تقرب نمود . حریفان برای اینکه حیرت و استغراب
 خودشان را به روبرو نشان ندهند خاموشی را اولی دانسته بودند ! چونکه
 در کله های این حریفان آنچنان يك عنصر عنادی وجود است که دفع
 و زایل شدن آن ممکن نیست !

روبرو به این عناد مهبانان یا سیران خود دانسته ولی التفت نکرد
 گفت :

— افندیان ! چنان گمان میدهیم که شما به این فکر و خیال هستید که آیا
 این ماشین طیار من که برای سیاحت جو هوا بسیار کار آمد است ازین هم
 بیشتر سرعت پیدا خواهد کرد یا نه ؟ لهذا بشما میگویم که ازینهم بیشتر
 سرعت دارد چونکه اگر سرعت خارق العاده که دلم بخواهد بود داده نتوانم
 بر کرده هوا کنم نمیشدم و عنوان من مظهر روبرو نمیشد . من هوای نسیمی
 را خواستم که نقطه استناد مینی برای خود بسازم ، سا ختم و کامیاب هم
 شدم . دانستم که برای غلبه کردن بر باد ، از وقویر شدن لازمست ،
 خود را قوتمند تر کردم . کشتیهائی که در زیر بحر حرکت میکنند هر طرف

آنرا آب احاطه کرده است، آلباتروس مرا نیز از هر سو هوا احاطه کرده پروانه های من مانند پروانه های سفینه های تحت البحر در جو هوا کار می بیند. اینست که مسئله طیران هوارا من باینصورت حل کردم که این نتیجه راهیچگاه بالونهای آما سیده شما میدان آورده نمیتواند!

از طرف دونفر رفیق هیچ جواب نیست! مهندس هیچ فتور نکرد. و یک نیم تبسمی کرده گفت:

— بلکه بخمال شما بگذرد که آیسفینه طیار من عموداً بر طبقه های بلند ترین هوا بالا برآمده خواهد توانست، و در انجا با بالونهای آما سیده یک مجادله خواهد کردیانی؟ لهذا در اول امر بشما نصیحت میکنم که هوش کنید با بالون (غوه د) خود بمقابلۀ من در جو هوا نبرائید!

دونفر رفیق شانه های خود را یک تکانی داده عدم تنزل خود را ایما کردند و روبور بسر طایفه یک اشارتی کرد. هاندم پروانه های عمودی آلباتروس توقف نمود. سفینه بقدر یک میل مسافه بجهد و باز آرام شد. روبور باز یک اشارتی کرد، دفعته پروانه های عمودی بچنان شدتی بدور آمد که قابل تصویر نیست. صدا های (فر ررر، فر ررر، فر ررر) زیادی گرفت سفینه نیز بشدت صعود نمود.

فریقونل بیچاره بلرزه در آمده بی اختیار فریاد برآورده میگفت:

— آه افندی من! آه افندی جان من! حالا خواهد شکست، حالا بر

زمین خواهیم افتاد ! یارب تو مرا نگه دار !

روبوربی پروا خندیده بالا برآمدن دوام ورزید ، در یک چند ثانیه آلبا تروس بقدر چار پنجهزار متر و بالا برآمد ، دایره رؤیت به نود میل بر رسید ، این ارتفاع از نزول بار و مترو به ۴۸۰۰ مایلمتر دانسته شد .

بعذازانکه درجه ارتفاع دانسته شد آلبا تروس به نزول آغاز نهاد زیرا زیاده از آن بالا شدن بسبب کم شدن مولد الحوضه نیک در هواست و همین جوهر سبب حیات است مهلك شمرده میشد . روبور وجود خود و سفینه نشینان خود را به تهلك انداختن رابیهوده یافت .

آلبا تروس باز به نقطه که همیشه در آن طبقه رفتار داشت بکمال سرعت به سوی جنوب غربی بحرکت افتاد .

مهندس گفت :

— افندیان ! اگر اندیشه شما همین بود گمان میبرم که رفع شده باشد !

در بخار و دانت خود را ضبط کرده نتوانسته گفت :

— مهندس افندی ! ما هیچگاه بهیچ اندیشه نیفتاده ایم گمان شما بخطا

رفته است . تنها از شما يك سوال داریم ، البته که جواب خواهید داد .

روبور — بگوئید !

— بچه حق در جنگل (قرهون) فیلا دلفیابر ما هجوم کردید ، بچه حق

مارادر اوتاق حبس کردید ، بچه حق ما را در سفینه طیار خود بجائیکدل

تان میخواست میبرد؟

— بالونی افندیان! شما سراجیه حق در دالان خود تحقیر و ذلیل کردید،
و بدرجه بر من صولت و هجوم نشاندادید که بر زنده رهایی یافتن خود تا
بحال متحیرم.

فیل ایوانس — سوال باز سوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشود،
پرودانت — راست میگوید بچه حق؟
روبور — آیا این را دانستن میخواهید؟

هر دور فیک — بلی! بلی!
روبور — چون چنینست بدانید که به این حق کردم که از شما زیاده
مقتدر تر بودم.

فیل ایوانس — بی ادبی کردید، بی تربیه گئی کردید!
روبور — هر چه که کردم، کردم.
پرودانت بجوش آمده و به قهر پیش آمده گفت:

— مهندس افندی! شما از چند وقتست که به رهنی و قطاع الطریقی
مشغول میباشید!

روبور این سخن تحقیرانه بزرگ پرودانت را بکمال صبورى و بی پروایى
هضم نموده گفت:

— لکن افندیان! انصاف کنید، و یکبار بزرگ نظر انداخته این منظره

لطیفی را که در عالم نظیر ندارد به بینید باز هر مجادله که میکردید بکنید !
 رفقای اختیار بیایان نظر انداختند . فیل ایوانس بی اختیار فریاد برآ
 ورده گفت :

— وای شلاله (نیاغارا) !

براستی که آلباتروس بقدر دو صد متر و از روی شلاله نیاغارا بالاتر به
 آهستگی رفتار داشت !

حقیقاً که این منظره را تماشا کردن از مجادله برپا نمودن هزار هزار بار
 بهتر بود ، زیرا بدیدن منظره شلاله مشهور نیاغارا که در بزرگی و عظمت و
 لطافت دیگر مثالی ندارد ازین نقطه که آلباتروس است تا بحال هیچکس
 موفق نشده است صداهای پرهیبت و عظمت آبهای عظیم تالاب (نهریه)
 که از ارتفاع یکصد و بیست متره بیک وسعت بزرگی میریزد گوشهای سفینه
 تشنه را به اهتزاز می آورد . جو هوای یک طبقه رطوبتناکی استیلا نموده
 باین سردی و نمناکئی پیدا کرد . انعکاس ضیای شمس که رو بغروب
 نهاده بود بر شلاله میتابید ، و هزاران قوس قزح رنگارنگی ازان حاصل
 میشد . و چنان گمان میشد که یک نهر محلول الیاسی از میان دانه های
 زمرد ، و یاقوت و لعل و نیل در جریان آمده است . علی الخصوص تپه های
 سبز ، و چمنزارها ، و جنگلهای اطراف آن این منظره را حس و لطافت
 دیگری مبدخشید .

بعد از یک ساعت آلباتروس از نهریکه جها هیر متفقہ اسریکارا از کانادا جدا کرده است مرور نمود . تیره گشتی شب نیز جها را فرا گرفت .

— باب هشتم —

— رو بوردر کجا سوال مهمی را که از او میشود میگوید ؟ —

پرو دانت، وفیل ایوانس را در یکی از کمره های دنبال کشتی برای خواب و راحت برده کمره را بخودشان تسلیم نمودند که در اینجا، مکمل دو چپرکت بافرش گرم و نرم خواب، و یک البارئی جابه و پوشاک، و، اصل آن یک اوتافی کوچک توالت یعنی شست و شوی آرایش و غیره حاضر و وجود دبود، که در کمره های واپورهای مکمل داک نیز به ایندرجه اسباب سرحاحت یافتن مشکست .

سیاحان هوایی مابر بسترهای خواب اسراحت خود بیفتادند . ولی بسبب بعضی اندیشه هائیکه ذهن شانرا مشغول داشت تا بسیار وقت، مابر بسترهای خودشان از پهلویه پهلوی غلطیدند . خود از خود می پرسیدند که آیا بچه بلا افتادیم ؟ اینجا خارقه هائست که می بینیم ؟ آخر کار، خواهد شد ؟ مهندس روبروز باماچه خواهد کرد ؟ هنوز چه خارقه ها، دیگر خواهد دیدیم ؟ اینست که این اندیشه های بچاره هار بسیار مضطرب و پریشان داشت .

فریقون ترسندك رادر طرف سر آلباتروس در پهلوی آشپز خانه يك
اوتاقی دادند كه این همسایگی خیلی موجب ممنونیت زنگنی شكپرست
شده بود . اما از دیگر طرف از خوف و دهشت بسیار هیچ نان بجانش
نمی نشست و خواب بچشمش نمی آمد . نهایت به بسیار زور بخواب رفت .
لكن در خواب چند بار از بالا بزیر افتادن خود را بدید ، و صدا های دهش
بر کشید .

حالا نكه در هوای ساكن سیاحتی كه در آلباتروس اجرا میشود خیلی
مستریحانه مرور مینماید . بجز صدا های يك آهنگ (فر ر ر ر ، فر ر ر ر .
فر ر ر ر) پروانه ها دیگر هیچ چیزی شنیده نمیشود . تنها گاه گاهی صدا های
صغیر لوقو و تیفهای ریل كه از روی زمین میگذشت بگوش سیاحان هوایی
طنین انداز میشد . و گاه گاهی كه از روی کدام دهاتی میگذشتند صدا
های حیوانات اهیه مانند گاو و كوسفند و خروس و غیره نیز بگوششان
بر میخورد .

روز دوم پرو دانت و فیل ایوانس از خواب برخاسته بر سطح برآمدند
در احوال دیروزه و امروزه كشتی طیار هیچ فرق نیافتند . همان پروانه
ها و همان فر ر ر ر ها . همان دیده بان در پیش رو . همان سكاندار در دنبال
اتما برای دیده بان كشتی آلباتروس را چه حاجتست ؟ در واپور ها دیده
بان از ضرورتی است . زیرا بیم صادمه باد دیگر واپور در هر وقت محتملست .

حالا نکه در آلباتروس بیم، صادمه، بادیگر آلباتروس هیچ احتمال ندارد.
اگر بگوئیم که بامکه با بعضی بالونهای (غوهده) مانندی تصادف کند ! این
احتمال نیز خیلی بیجاست . آیا آلباتروس از صادمه آنچنان بالونهای آما
سیده چه پروا دارد؟ بمجرد دد که خوردن آلباتروس با آنچنان بالونها آیا
از آنها اثری خواهد ماند؟

خوب ! پس چون چنینست این احتیاطکاری دیده بان برای چیست؟
بگوئیم که این احتیاطکاری ازینست که دفعهٔ قله های بعضی کوهها در پیش
روی آلباتروس بر آمدن بعید الاحتمال نیست . لهذا دیده بان برای همینست !
پرو دانت . وفیل ایوانس اطراف راسیرو و تما شامیکر دند . دیدند که در
زیر پای شان يك تالاب بسیار بزرگی پدیدار است . و در یکطرف تالاب
• مذکور يك شهر بسیار بزرگی • وجود است .
فیل ایوانس گفت :

-- هیچ شبهه نیست که این تالاب (•یشینگان) . و این شهر (شیکاغو) ست .
پرو دانت بادور بین بسیار اعلامی که در کمرهٔ خود یافته بود شهر رامعاینه
کرده هفده عدد خط راه آهنی را که از شهر مرور کرده است بدید . و
وکایسای بزرگ . و دو ایر حکومت ، و او تلهای بزرگ آنرا بنز تقریق نمود
فیل ایوانس (سرمان) نام يك او تل بزرگی را نشان داد که هیئت عمومی آن
عیباً بيك طاس تخته نرده شباهه بود .

پرودانت گفت :

-- اگر این شهر شیکاگو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ایم، و ازین هم معلوم میشود که اگر بر همین راه دوام و درزیم از نقطه برگشتن فیلا دلفیا خیلی دور می افتیم .

براستی که همچنین هم بود . آلباتروس رفته رفته یکسر از ایالت پانسیلوا نیادور شده میرفت ، و راه غرب را پیش میگرفت که اگر درین وقت روبرو راپیدا کرده به برگشتن مجبور کنند باز هم کار از کار گذشته است .

امروز مهندس بمیدان نبر آمد، یا بکار خود مشغولست ، یا آنکه خواب میکشد ! لهنداهر دو رفیق بی آنکه مهندس راه بینند طعام خوردند . بعد از طعام هر دو رفیق برای انتظار روبرو در زیر عمودهای پروانه ها بگردش و قدم ردن آغاز نهادند . پروانه های عمودی به آندرجه سرعت دور میکردند که انسان آنرا یکباره جسم کلوله گمان میکرد .

از سر حکومت (ایالوا) بطرف دو ساعت گذر نمودند . از روی نهر (میسیسیپی) که واپورهای دودیر که در میان آن مانند فاقه های کوچک معلوم میشد نیز بسرعت گذشتند .

بوقت ظهر یکساعت باقی مانده بود که شهر (ایوواستیس) را دیدند و بعد از کمی به اراضی حکومت (ایووا) داخل شدند . دریچه ها سلسله جبال ماریچی که از جنوب یکسر بسوی شمال امتداد یافته است دیده شد .

زروه های بلند این کوهها آلباتروس را با لایرا بدن مجبور گردانید .
 بعد از این کوهها چنزار بسیار واسعی که تابکوههای (روشوز) ممتد شده
 است پدیدار شد . از سردی هوا چنان معلوم میشد که آلباتروس رفته رفته
 به جنگل (فاروست) نزدیک میشد .

امروز شایان دقت هیچ يك حالی ظهور ننمود . پرودانت وفیل ایوانس
 تمام روز تنها ماندند . درین اثنا فریقولن را دیدند که در طرف سرکشتی
 بر افتاده ناهنج چیزى نه بیند . بچاره بحال دهشتناکی بود . چونکه رفته
 رفته خوف و هراسش بیشتر شده میرفت .

بعد از ظهر بدو ساعت بحدود حکومت (نه براسقا) رسیدند . که شهر
 (اوما هاسیتی) نام در اینجا بر سر خط راه آهن یکصد و پنجاه فرسخی
 درازی واقع شده است که در مابین (نیورک) ، و (سانفرانسیسکو) کشیده
 شده است . درین اثنا آبهای زردنهر (میسوری) نیز دیده شد . بعد از کمی خانه
 های چوبین و عمارتهای رنگین شهر (اوماها) مشاهده و پدیدار شد .

هیچ شبهه نیست که چنانچه از سفینه طیار شهر به بسیار خوبی دیده میشود
 از شهر نیز سفینه طیار بصورت مکمل مشاهده میگردد . زیرا مهندس روبرو
 سفینه خود را مانند پشابه پنهان کردن آنقدر لزوم نمی بیند ، و در میان
 طبقات بسیار بلند هوا در ابرها پنهان شدن نمیخواهد . پرودانت وفیل
 ایوانس حیرت و تلاش مردم شهر را که از دیدن این سفینه غرایب دینه

بر بالای سر خود حاصل کرده بودند. میدیدند . چونکه همه مردمان چشمهای خودشانراودوربینهای شانرا بسوی بالا متوجه داشته بودند و واله و حیران مانده بودند ، پس معلوم شد که دیده شدن این ماشین طیار مهندس روبرو از طرف مردمان (اوها) مسئله طرم هوایی را چنانچه بر رئیس کلب ولدن و سرکاتب او حل و روشن ساخته بود بواسطه تلگرافهای مردمان اوها بر همه مردمان روی زمین ظاهر و برهن ساخته باشد .

بعد از یکساعت آلباتروس از اوها در گذشت . برسیا خان اسیر گشته آلباتروس به تحقیق پیوست که سفینه خط راه آهن کبیر را تعقیب نموده یکسر بسوی غرب متوجه میباشد . حالا آنکه این مسئله پرو دانت و فیل ایوانس را بد هشت می انداخت . و امید برگشتن و وطن شانرا از دل شان دور می ساخت !

پرو دانت گفت :

-- معلوم است که این حریف بجایی که دلش میخواهد مارا میبرد !

فیل -- بلی ! هم از ما نمیپرسد ! اما جان خود را نگاه کند ! من از آن آدمی نیستم که اینگونه کارها را هضم بتوانم !

پرو دانت -- منم نیستم ، اما اگر سخن مرا میشنوی باید که صبور و اعتدال دما را پیشه گیری !

فیل -- چه ، به اینگونه معامله صبر کنم ؟

پرودانت — بلی، حدت و غضب را برای يك وقتی نگهداریم كه فائده و منفعت آنرا به بینیم !

ساعت پنج بود كه كوههای سیاه اراضی بزا سراسر از نظر نهان گردید. وقتی كه شام شد تمام حوضه مهر (پلات) را گذشته بودند. امشب مانند شب گذشته صداهای لوقو و تیفهای راه آهن، و آوازه های حیوانات اهلیه ده ها و قریه های معمور سکونت شب را خلل پذیر نمیشد. زیرا این زمین ها همه کجی چمنزار، جنگلزار، شورزار بود. گاه گاه صداهای گاوهای دشتی و جنگائی ماها، و غنوناام امریکا كه بگله ها گله ها مانند سیلاب خروشان در جریان میبودند، و گاه گاه آوازه های شغال و روباه و كرك نیز بگوش مسافران آلباتروس نشین میرسید و نیز گاه گاهی كه آلباتروس بزمین بسیار نزدیک میشد بویهای خوش نباتات خوشبویی كه درینسوز مینها بوافری وجود است بدماغهای شان بر میخورد.

والحاصل امروز نیز با خور رسیده بعد از طعام شب مسافران بخواب رفتند. فردا كه (۱۵) ماه حزیران بود صبح وقت فیل ایوانس پیشتر از پرودانت از كمره خود برآمده ب فكر آن بود كه بدكه ر و بور را دیده بتواند ؟ ولی چون مهندس را نیافت مجبور گردید كه سبب پنهان بودن ر و بور را از سر طایفه (توم تورنر) پرسد. توم تورنر در پیش اوتاق سكاندلر بنطارت و نگرانی مشغول بود. فیل ایوانس به او نزدیک شده پرسید كه :

— آیا امروز مهندس روبرو را دیده می‌توانیم ؟

— نمیدانم !

— آیا از اوقات خود بیرون برآمده است ؟

— بلکه برآمده باشد !

-- چه وقت خواهد در آمد ؟

— البته هر وقتیکه کارش تمام شود خواهد در آمد !

توم تورنر اینرا گفته و بکار خود مشغول شد ، و چنان وضعیتی نمودار کرد که دیگر جواب نخواهد داد .

پرو دانت نیز درین اثنا برآمده بود . هر دوی شان بطرف زیر نظاره کردند . در زیر پای خود وادیا و دره های کوههای (روشوز) را مشاهده کردند . اما این راه گمان و تخمین درك کردند . زیرا فیل ایوانس چون اینطرفهار ندیده بود حکم کرده نمیتوانست که این کوهها و دره ها کجاست . اما خریطه منتظمی که در پیش روی او تاقی سکاندار در مابین آله بارومتر و وتر و متر و آویخته شده بود تعیین موقع را نشان میداد .

بعد از کمی بعضی زروه های کوههای بامدی که باطلوع شمس خاوری يك رنگ آتشی گرفته بود در پیش روی خود مشاهده کردند که این زروه های کوه (روشوز) بود .

رفته رفته سردی بسیار شدیدی بر وجود خود شان حس کردند . فیل

ایوانس گفت :

— این سردئی هوا از تبدیل حرارت منطفه نیست بلکه از بلند پروا
زئی آلباتروسست که میخواهد از سر زروه های کوهها بگذرد !

و بواقعی که همچنن هم بود زیر اچون در زیر نظر کردند دیدند که زروه های
کوه های پر برف در زیر پای شانست ! بعد از یک ساعت هوا کسب اعتدال
نمود . مگر آلباتروس زروه های کوه را پیوده در میان دژه ها و کوهسارها
در آمده است که این ره پارتی میان دژه ها و کوهسارها تنها سیاحان مار
نیز و بلکه کشتیمانان بسیار ماهر را نیز بر اه غلط کردن ، و دو چاره
و حیرت ساختن کافیست .

بعد از یکچند دقیقه آلباتروس کوه (سته ونسون) را بطرف راست
گذاشته نهر (بلوستون) را مرور نمود . و به تالاب بسیار بزرگی که بنام
همین نهره و سومست واصل شد .

این تالاب که از بلندترین تالابهای دنیا از سطح دریا شمرده میشود
چنان يك منظره لطیفی را مالکست که تعریف قبول نمیکند . اجسام
منلئه که اطراف سواحل این تالاب را گرفته است به انعکاس شمس دلآرد
چنان يك لطافتی میگرد که چشمها را امیدر خشد . جزیره های سبز و
خرمی که در میان تالاب عرض دیدار میکند چه خوش منظره . چه خوش
لطافت !!

منظره لطافت آور جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور
 پدیدار است دگرگونه لطافت و علویتی تشکیل میدهد . آبهائیکه در میان
 جزیره های مذکور میماند هریک مانند آئینه مجالایی میدرخشد .
 مرغان رنگارنگ متنوع عجایب و غرایبی که در اطراف و میان این تالاب و
 جود است شمار انواع آنها ممکن نیست !

سواحل سنگستان ، و درختستان این تالاب خیلی نظر ربایی داشت .
 از زیر درختان و سنگهای کنار تالاب در هر طرف بصد هاشالاهای
 کوچک کوچک حاصل شده بود . از میان بعضی از این شالاه ها بخارهای
 ماء بسیاری نیز ظهور میکرد که این بخارهای ، ، همگی از حرارت داخله
 زمین ، و میاه معدنی که دایما در حال غلیان بود بحصول می آمد . بعد از
 یکساعت آلباتروس تالاب بزرگ و باند بلو - تونرا گذر نمود . و بعد از کمی
 از فواره های آبهای معدنی جوشن طبعی که در لطافت و غرابت معادل
 خوارده های مشهور طبیعی (ایرلند) میباشد باز گذشتند . این فواره های
 طبعی که بقوت حرارت مرکزی زمین بسبب بر میخیزند شکلهای مختلف
 دارد . بعضی مانند بادزن . بعضی بشکل قوسی . بعضی چون خط
 مستقیم . بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینماید .

پرودانت ، وفیل ایوانس به این مناظر لطیفه طبیعی حیران حیران
 میگریستند . مهندس رو بور چنان گمان میشد که این منظره هار بار بار

دیده که هیچ پدیدار نبود .

ساعت هفت بود که آلباتروس در دره مشهور (بریدزر) که خط راه آهن بزرگ امریکا از آن مرور نموده داخل شد . در اینجا آلباتروس گویا مهارت فوق العاده زیر حکم بودن خود را نشان داد . میخواست که سرعت سیر خود را کم کرده از میان این دره عمیق مارپیچ طولانی بکمال مهارت رفتار نماید .

اعتراف باید کرد که این سیاحت دره عمیق مارپیچ (بریدزر) آلباتروس شایان حیرت بود . سیاحان ، که دشمن طرفداران از هوا سنجین هستند ، باز هم در پیش این دره پیمایی ماشین طیار از هوا سنجینتر از حیرت و استغراب خود داری نتوانستند .

آلباتروس در ظرف دو نیم ساعت دره مارپیچ را طی نمود . و از جهت مسافت و روشی که بمقام بهره کمر قطعه امریکای شایسته سراسر بیرون برآمد . و بقطع کردن اراضی (اوتاه) امرعی که در ساعتی حدود یک و نیم مایل آغاز نهاد . و هم بر روی زمین یکچند صدمه تروزی دیک . برفت که درین اثنا یکی یکبار صاعقه ای لوفو ، موتیف ریل از بایان بگوش آلبا تروس نشینان برخورد و پروانه وفیل ایوانس به بایان نظر کردند . دیدند که یک ریل دایک بسیار سریع السیر است که بسوی شهر (غراف) (زن ساله) روان میباشد .

آلباتروس مانند عفا بی که برای شکار خود فرو آید بیکبار کی بقدر صد مترو فرو آمد و باریل بصورت وازی بر قنار آغاز نهاد ، از واغونهای ریل سرهای بسیار مردمان بیرون برآمده بتمشای ماشین طیار مشغول شدند ، بسیاری از ریل نشینان در برنده های قطار نیز برآمدند حتی بعضی بر باه های واغونها نیز بالا شدند .

صداهای حیرت ، و آوازه های شاباش ریل نشینان بعیوق برآمد . اما در بوره نوز هم بر سطح سفینه طیار پدیدار نبود . آلباتروس حرکت دو ریة پروانه های عمودی خود را کم کرده زیاده تر فر و آمد ، و برای پس نم ندن قطار ، سرعت خود را باز کمتر نمود . چنان گمان میشد که آلباتروس یک مرغ درنده بزرگ است ، و قطار نیز یک مار گرنده بزرگ است که مرغ درنده او را میخواهد بر باید . آلباتروس گام بچپ و گاه بر است قطار بالهای خود را کشاده پرواز دارد . گاه میگذارد که قطار پیش شود ، و چون یک قدری پیش شد باز یک سرعت خارق العاده از و پیش میشود ، باز آرام شده با قطار برابر میرود . درین اثنا بیریق سیاه رنگ آلباتروس که رسم آفتاب زردی بر آنست بکمال عظمت باز گردید . کپتان قطار ریل نیز بیریق جمهیر ، تنقه را باز کرده جواب داد .

سیاحان بیچاره مابرای اینکه خود را بقطار نشینان بشناسانند بیهموده کوشش هاور زیدند ، پرودانت بیچاره دستهای خود را در اطراف دهن

خود گرفته به بامدی هر چه تمامتر فریاد برآورد :

— من در فیلا دلفیا رئیس کاپ ولدن پرو داتم !

— منم سر کاتب اوقیل ایوانسم !

این ندا هادر میان آوازهای هور راها ئیکه از ریل نشینان میبر آمد آ میخنه

شده غایب گردید .

سه چار نفر طایفه های آلباتروس ار شنیدن اینصدا ها ار کمره های خود

بیرون بر آمدند . یکی از انها بسوی قطاریک ریسیمانی آویخت و به اینصورت

بر لوقو موتیف ریل ریشخند واستهزا نمود که یعنی نو ما رسیده نمیتوانی

ر یسمانرا بجود به بند که ترا کشیده بیریم ! در وقت کشنی دوانیهای دریایی

نیز کستیهائی که پیش میشوند برای کشنیهای بس مانده همچنین ر یسمان می

اندازند و به اینصورت بران اسمها میکنند .

آلباتروس سرعت معتاده خود را ترفه در ظرف نیم ساعت آنقدر از

قطار پاش افتاد که در افق دود آن نبرد . همیشه .

یکنیم ساعت بعد از طهریک نقطه بسیا واسعی که باضیای شمس مید

رخشید دیده شد . پرو دانت گفت :

— مرکز اداره (مور مون) ها خواهد و .

فیل — بلی ، بلی ! (سل لاف) نام شهر است . (لب شور) است .

براستی که همچنین بود ، این شهر (سل لاف) است . راست که مرکز

حکومت قوم (موردون) است. و آن نقطه که میدرخشید، عیدهای جسیم آنهاست که سطح قبه مجلای آن ضیای شمس را بر جهت منعکس میساخت این شهر در دامه کوه بزرگ (واراح) که بادرختان سیب و ارجه و ستور است واقع شده میباشد. در یکطرف نیز نهر بزرگ (ژورون) که آبهای زلاب (اوت) را به تالاب شور میریزاند دهنده باشد.

مطرحه ایشهر بزرگ مانند یک خوابی گذشت. آلباتروس با سرعت خیلی زیادی یکسوی جنوب غربی رهسپار مادیپیمایی گردید. این سرعت از سرعت بدخیلی افزونتر بود که به این سبب بر سطح آلباتروس استادن بر مرفران خیلی دشوار میگذاشت.

بعد از کمزری آن تروس برارضی (ماوادا) به پوار آتارهاد که این اراضی زللهای معادن غرقه کوه (سه را) را از رکهای معدن طلای (قایقورنه) غریق میساخت.

فیل ایوانس گفت:

— گمان می‌رم که پایش از آنکشب شود (ساگرانسیسکو را خواهیم دید):

پرو دانت — خوب. بعد از آن؟

درین اثنا مهندس روبور نیز بر سطح پیدا شد. هر دو سیاح بی‌مکت و درنگ در پشش رفته گفتند:

— مهندس روبور امدی! اینست که تا بمنتهای حدود امریکای سیدیم،

گهن . میبیریم که حالا لطیفه را خاتمه بدهید

-- افسدیان ! من اصلاً لطیفه را دوست ندارم !

مهندس اینرا گفته و به قوم تورنریك اشارتی کرد . هم ندم آلباتروس
بر من نزدیک شد ، ولی چنان تیز رفتاری را آغاز نکرد که بر سطح سفینه
استادن محل بود . مسافران خود را بعد از اذیت های خود در سائیده
راستند ، و در آنجا آرام یافته پرودانت گفت :

— اگر يك كمي دیگر مرا به تنك آرد گلویش را به پشه آفتاد خواهی
دشرد که نفسش را از آله ترویش زود تر بجهنم بفرستم !
فیل -- این فایده ندارد ! چاره برای فرار بدانت !
پرو -- بلی . مطلقاً باید یافت !

در وقتی که مسافران میخواستند بحواب بروند يك صدای شرب شرب
بر رنك و بلندی بگوش شان برخورد که این صدای موجهای بحر بود که با
مراحل بر می خورد و این صدای امواج گو با صدای مادی بود که از حدود
اسر بکجا آمدن اعلان نمود .

— باب نهم —

آلباتروس در یکاده هزار کیلومتر و يك ساعه راهی میساید ، و در يكجا يك جهیدن بوقوع میآید ؛

پرودانت و فیل ایوانس بر فرار قطعياً قرار داده اند . چونکه در سفینه

طیار بقدر هشت نفر مردمان تنومندی پر قوتی و وجود اند که بدو نفر بر آنها غلبه جستن ، و سفینه را مالک شدن ، و بجاییکه دلشان بنخواهد فرو آمدن غیر ممکنست . اگر بگوئید که این نهاد و نفرنی باکسه نفر اند ، زیرا فریقولن نیز با ایشانست ! حالا نکه اگر فریقولن را شناخته باشید آن کاهل پر خور تر سندرک را بجمع آدم حساب نباید کنید .

پس خوب ! چون بقوت غلبه ممکن نیست البته بحیله مراجعت باید کرد . فیل ایوانس این مسئله را از هر طرف به پرو دانت فهمانید ، و او را بسکونت و اعتدال دم دعوت کرد ، و منتظر فرصت شدند .

فردا چون از کمره های خود برآمدند از ساحل هیچ اثر ندیدند ، و و جهای بحر محیط کبیر را بکمال شکوه و عظمت در زیر پای خود یافتند . آلباتروس بکمال سرعت بقدر صد متر و بلندتر از روی بحر هوا پیمایی مینمود . هندس رو بور از کمره خود خیلی کم خروج میکند . امروز نیز بقرار عادت خود خیلی ناوقت از کمره خود برآمده در جهت دنبال کستی بقدم زدن مشغول شد ، و بمسافران خود از دور یک سلامی داد !

امروز فریقولن نیز یک جرأت و جسارت فوق العاده ابراز کرده در حالیکه چشمانش از یخوایی سرخ شده بود ، و نظرش حال طبعی خود را غائب کرده بود ، و پایهایش میلرید از کمره خود بیرون برآمد . مانند شخصی که زیر پای خود را محکم و استوار نهیند ، و یا بر پل بسیار کم

بر لقی لقی راه برود همچنان براه رفتن آغاز نهاد . در اول امر چون دید که پروانه ها بحال طبیعتی خود دور دارند یکقدری خاطر جمع شده آرزوی دیدن شهر ها و زمینها ئیکه آلباتروس از روی آن میگذرد بدش افتاد . و آهسته آهسته بسوی کناره کناره سفینه روان شده و مانند نمایان دستپالك کرده کنار سرکناره را بدست آورد .

الحفی که این جسارت فریقولن یک همت بسیار بزرگی شمرده می شود آفرین فریقولن آغا ! آفرین !!

اول وجود خود را پس کشیده کنار را بخوبی بجنبانید تا بداند که محکم است یانی . و چون دید که محکم است خود را راست کرد ، و به پیش میل کرده سر خود را بپایان بیاویخت . اما اینرا هم بگوئیم که فریقولن اینهمه کار ها را بجنبم پوشیده اجرا کرده است . نهایت دفعه جسمهای خود را بسوی پایان باز کرد !

سبحان الله ! چه نعره ها ، چه خود را پس کشیدنها !
سر خود را در میان دوشانه خود چنان فرو کشید که انسا را بحیر می انداخت ! اگر و هایش زنگله نمی بود راست بر میخواست . فریاد بر اور ده گفت :

— امان یار بی ، بحر است ! بحر !
حال فلاکت اشمال فریقولن را آشپزباشی سفینه دیده بزودی خود را

به او برسانید ، و اگر از زیر بغل‌هایش نمی‌گرفت بیچاره بشدت تمام بر پشت می‌افتاد .

این آتیز (فرانسو اتا پاژ) نام يك فرانسوئست که داخل شدن آن در شمار طایفه‌های آلپ تروس يك مسئله مهم‌انست . اما زبان انگلیزی را خوب تکلم می‌کند . از زیر شانه‌های فریقولن گرفته و بشدت تکان داده گفت :
-- راست بایست ! راست ایستاده شو !

فریقولن انظر رنو میدانه خود را بسوی پروانه‌های آلپ تروس دوخته گفت :

— امان مستر تا پاژ !

— آیا چه می‌فرمائید ؟

— آیا اینها خواهد شکست ؟

— نی ! اما یک روزی از روزها البته خواهد شکست !

— چرا ؟ چرا ؟

— چونکه در مملکت ما می‌گویند که هر چیزی می‌گذرد . میشکند .

خراب میشود !

— اما از برای خدا ! نمی‌بینید که در زیر ما بحر است :

— خوب است نی ! اگر بیفتید افکار نمی‌شوید !

— اما غرق میشوم . غرق !

— بلی ، غرق میشوی اما خورد و خاش نمیشوی !
 بعد از یکچند دقیقه فریقون خود را جمع کرد و توانسته به کمره خود
 درآمد امروز که ۱۶ حزیرانست ماشین طیار بصورت ، متدالانه قطع مسافه
 مینمود . دایما بقدر صد و ترو باندتر از سطح آب رفتار میداشت که به
 اینصورت سطح مجلای درخشنده بحر بخوبی تماشا میشد .
 پرو دانت گفت :

— اگر روبرو در پنجایک شکار ماهی آرزو کنند هیچ بعید الاحتمال نخوا
 هد بود زیرا اطایفه هارامسغول تدارکات جمع آوری اسباب صید ماهی مینم
 فیل — اماد دریا هیچ ماهی دیده نمیشود . مگر بعضی ماهیان (بالینه)
 که از صید آنها بجز خونریزی بیروده دگر هیچ فائده نیست .
 هر دو رفیق در همین سخن بودند که روبرو بر سطح سفینه پدیدار شد
 توم تور نیز بالا بود . بنا بر اشارت روبرو الباتروس فروتر آمد . و بقدر
 پنجاه و ترو از سطح بحر بالاتر ماند .

نه هیچ يك ساحلی پدیدار است . و نه هیچ يك کشتی . تنها بعضی فوار
 های بخار ماء که از دماغهای (بالینه) هابر هوا میشد در بعضی نقطه های
 روی بحر مشاهده میشد .

توم تور نو باد و نفر ما کینست دیگر بطرف سر سفینه طیار برقتند بدستهای
 شان يك يك تفك رخ دار قالیفور نیایی که مخصوص برای شکار بالینه ساخته

شده و از کله آن (ژیقین) نام پیکان پرده دار میبراید موجود بود . کله های ژیقین دار مذکور باز یسمانهای مضبوطی بچرخهای قره دار سطح سفینه مربوطست .

درین اثنا مهندس روبور بطرف پدیشی سفینه بجای دیده بان برآمد . و بدست راست خود برما کینست و بدست چپ خود بر سکاندار اشارت و کوفمانده دادن گرفت . آلباتروس بچه درجه سرعت و سهولت تابع اشارتست که تعریف آن نمیشود . گویا سفینه یک جسم ذی روحیست که روح آن (روبور) است . درین اثنا توم تور نر فریاد برآورد که :

— ایست ، بالینه ، بالینه !

براستی که بقدر شصت هفتاد و ترو پینتریک بالینه بسیار جسیمی پدیدار گردیده بود . آلب تروس رایکسر بر سر بالینه برانندند . و قتیکه بر سر بالینه رسید توقف نمود . توم تور نر تفنگ ژیقین دار را بسوی بالینه دور داده نشان گرفت . و مامش را بکشید . ژیقین از تفنگ برآمده بر پشت بالینه اصابت نمود ، و ریسمانی را که با آن مربوط بود با خود برد . کله بمجر دیکه بر بدن بالینه بکفید ژیقین در وجود بالینه درآمد .

حیوان بیچاره از صدمه ژیقین متأثر شده چنان دم خود را بشدت در آب بزد که آبهای بسیاری تابدرون سفینه برنخت ، و بسرعت و شدت تمام در آب غوطه بخورد . مقرر که ریسمان ژیقین بآن مربوط بود بچنان

سرعت بدور افتاد که برای آتش نگر فتن آن آب بران ریختند. حالات تصور
 بکنید که قوت بالینه باریسمانی که به سفینه مربوطست سفینه را بچه سرعت
 و شدت در پی خود هم می کشد ؟ پروانه ها ایستاده شد ، آلباتروس به کیف و
 آرزوی بالینه به تبعیت مجبور گردید . توم تورنر تدر بدست منتظر ایستاده
 بود که اگر ماهی بصورت تیکه سفینه رازیان برساند غوطه بخورد به بریدن
 ریسمان حاضر میبود .

بقدر نیم ساعت آلباتروس شش . میل . سافه را در پی بالینه بهمین صورت
 رفتار نمود . بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید و روبرو
 اشارت کرد . پروانه های افقی بدور افتاد . آلباتروس بقدر بیست و پنج
 متر و بلند شد . بالینه دم عظیم الخاقت خود را بدھشت تمام در آب همیزد ،
 و گاهی بر پشت غلطیده روی دریا را کف آلوده می ساخت .

یکی یکبار ماهی بر جهید . و چنان يك غوطه خورد که توم تورنر در کار
 خود که چه کند حیران بماند .

در آن واحد سفینه تابه سطح در یافرو آمد . در نقطه که بالینه غوطه
 خورده بود يك گرداب عظیمی حاصل شده بود بر سطح آلباتروس موجهای
 بسیاری ریختن گرفت . تهلكه نزرکی بر سفینه و سفینه نشینان عرض
 دیدار نمود !

اما هزاران شکر که توم تورنر درین اثنا به بریدن ریسمان کامیاب آمده

تهلکه بر طرف گردید . آلباتروس بمجردیکه از ریسمان ماهی رهایی یافت
دفعه بقدر دوصد . ترو بسوی هوا بر جهید . و بوبر بکمال اعتدال دم مانوره
سفینه طیار خود را اجرا کرده بود .

بعد از چند دقیقه لاشه ماهئی بالینه که بشدت ژیقین آلباتروس مرده
بود بر روی بحر بالابرامد . از هر طرف مرغان لاشه خوار در یابی بران
هجوم بردند . آلباتروس یکقدری این منظره را چون تماشا کرد بر راهیکه
داشت به بادیمائی خود آغاز نهاد .

فردا که ۱۷ جزیران بود بساعت ده خشکه پدیدار گردید که این خشکه
شبه جزیره (آلاسقا) بود . آلباتروس نشینان اینو قعرا که بسیار ماهئی
(فوق در انجا شکار میشود تماشا کرده در گذشتند . دوهزار کیلومتر و سافه
که در مابین جزائر (آله ثونیه ن) و دماغه (قام جاتقا) وجود است تابه
شام قطع گردید .

پرو دات و فیل ایوانس تابه ایندم فرصت فرار را نیافتند . و گمان میشود
که در یسرر و اینها باز فرار را مناسب نینند . آلباتروس شبه جزیره قامچا
تقارایک خیز گذر کرد . عمارتهای (پترو باوه لوفسق) و کوه آتشفشان
(فلو شو) را بقدریک ثانیه دیده توانستند . در ۱۹ جزیران دماغه شمال
(ژاپونبا) و جزایر (ساخلین) دیده شده در آبنا (پروز) که در مابین
آنها و افگست . واصلات نمود که درین آبنا (آمو) که بزرگترین نهر

های سبیر یاست همیر نزد *

وقتیکه به آبنای • واصلت کردندیک دمه بسیار کشیف و غلیظی پیدا شد
از انرو آلباتروس بالا برآمده خود را از دمه هارهایی داده دمه را در زیر
گذاشت • درین اثنا روبرو از پیش • همانان خود گذشته توقف نمود و بیک
ظور بی اهمیتی گفت :

-- افندیان ! واپورها و کشتیه ها وقتی که در میان دمه • می مانند خود را در
تپه که عظیمی دیده و صغیر هانواخته با هستگی راه می پیمایند نا آنکه • پیدا
با یگر واپور و کشتی یاسنک • صادمه نکند • حالا آنکه آلباتروس از دمه هیچ
پرواندار دزیرادر آن واحد از میان دمه ها خود را بالا کشیده بی پروا برهی
کد دارد دوام میورزد !

روبو زاینسxn خود را تمام کرده از پیش روی شان در گذشت و به
کندیدن یایی که بدهن داشت دوام ورزید *

فیل ایوانس به پرودانت گفت :

— • معلومست که آلباتروس خارق العاده از هیچ چیزی ترس و باک ندارد !

— • معلوم خواهد شد که دارد یا ندارد ؟

ازین سخن پرودانت معلوم شد که یک فکر خفی و مدهشی در دل میپوراند •
ده • هاتمام آروز بر دوام بود • آلباتروس بسببیکه با کوههای باند (فوزی
زاما) که در ژاپن یاست • صادمه نکند خیلی بلند گردید • روز دیگر چون

دوه زایل گردید يك شهر بسپار خوشنمايي پديدار گرديد كه عمارتهاي
 بست پست چو بين روغئي آن خيلي دلربايي داشت ، جادها ، و بازارهاي
 صاف و مستقيم ، و صيفيه ها و باغچه ها و يشه زارها و كشتزارهاي برنج آن
 بخوبي ديده ميشد ؛ قيل ايوانس چون به اينظر فها سياحت نكرده از انر و شهر
 مذكور را شناخت .

روبور در اثنائي كه ارتفاع ميگرفت به سياحان نزديك شده گفت :
 — افنديان ! ميدانم كه شما اين شهر را نميشاسيد . لهنذا بشما خبر بدهم
 كه اين شهر (يديو) ست !
 پرو دات جواب نداد . زيرا هر وقتي كه به پيش روي هندس ميا آمد
 بحالي ميشد كه گوياني هوا مانده و حالا خفه ميشود !
 روبرو بار گفت :

— منظره شهر يديو حقيقتاً خيلي خوش است . اما بعد از كمی كه منظره
 شهر (بكين) پايتخت چين را به بينيد اينرا هم قراوش خواهيد كرد ؟
 در ظرف يك ساعت آبنای (قوره) را آلباتروس گذر نمود . بعد از ان
 شبه جزيره قوره را دور نموده به بحر اصفرد داخل شد . در ۲۴ حزينان بر
 سر پايتخت چين يعنى شهر (بكين) واصل شد .

هر دو سياح مابر كنار كتاره تكيه زده به خارج تماشا ميگردند . و بحقيقت
 كده هر را همچنانكه روبرو گرفته بود يافتند . ديوار هائي كه اين شهر بزرگ

را بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چین ، و دیگری را قسم مانچو میگویند ، و دوازده محله که در اطراف آنست ، و بازارهای واسعی که در وسط شهر دراز شده رفته است . و عیدهای زرد و سبز بزرگ ، خانه های توانگران . و بانچه های شانرا ، و عیدهای شهر بزرگ زرد ، و بانچه های بزرگ ، و تالابهای صعی ، و کوههای سبز و خرم آنرا یکان یکان تماشا کردند . نهایت در وسط شهر اصغر | شهر احمر | نام سرای امپراطوری را بنزدیدند .

درین اثنا آلباتروس در میان هزارها کاغذ باد های مختلف اشکال . متنوع الوانی که از چوبهای بانس با صولهای رنگارنگی ساخته شده بود ، و از طرف چینیان که به این بازی خیل هوسکار میشانند بر هوا شده بود داخل گردید جو هوا را صداهای مختلف آهنگ این کاغذ بادها چنان گمان میشد که بدسته های سازهای گوناگونی ده ساز گردیده است .

رو بوروبور گویا از آهنگهای این صداها خوش شده بود که در پیش هر کاغذ باد جدا جدا نزدیک شده آهسته آهسته صداهای آنها را میشنید . اما چینیانی که نارهای کاغذادها را بدست گرفته . و دهلهها و سرنها و طباهها ، مینواختند بمجر دیکه نزدیک شدن آلباتروس را بدیدند بگمان آنکه يك جانور مدهشه هوايست به ترس و بیم افتاده دفعه يك سكوت و سكوتی برای شان حاصل شد و ریسما نهار او را گذاشته به تفنك و طپانچه زدن آغاز نهادند .

بعضی از کاغذ بادها دفعه و بعضی آهسته آهسته بر زمین افشاندند . صدا های مخالف آهك نیز منقطع شد .

درین اثناء صدای طرم توم توم زور بشدت از جو هوا نواخته شد . سفینه نیز از دایره حد و دپکین بیرون برآمد .

آبا آلباتروس از اینجا باز بکدام سمت متوجه گردید . بگوئیم که دایما طریق جنوب شرقی را در پیش گرفته است که از اینهم معلوم میشود که بهندوستان نزدیک شدن را آرزو دارد .

بعد از آنکه اریکین سفینه حرکت کرد ، ده ساعت بعد قبل ابوانس و پرو دانت در جوار (شن سی) یک قسم سد کبیر را دیدند . بعد از آن در جهت های (تبت) از حدود چین - رگنشت .

در صحرای بسیار باد (تبت) که از نایاب یکم علم عاری میباشد در هر هر طرف که هوا و تپه های پر برف و منجمد گسسه دیده میشود . بعضی کوه های حله و شالاهانی که از ستونهای ضخیم تشکیل شده بودند با بعضی تالابهای پر یخ که در اطراف آن بعضی درختها و بساتینهای مخصوص آنسوز زمین که همیشه سبز است محارم بود . بر همه این زمینها یک سرما و خشکی بسیار تر و شدیدی حکم فرما بود .

بارو مترو درین وقت ۴۵۰ مایه ترم فرو آمده بود که ازین یک ارتفاع چار هزار متر و انسان میداد . با وجودیکه موسم تابستان بود حرارت از درجه

صفر نمیگذشت . برودت هوا با سرعت سفینه انزونی گرفته بدرجه رسید
که خارج تحمل بود . باوجودیکه سیاهان لباسهای گرم سفینه را که در
کمره سان از طرف روبرو حاضر شده بود پوشیده بودند باز هم در کمره
در آمدن را مرجح دانستند .

روز ۲۷ حزیران پرودات وفیل ایوانس در منتهای افق در پش روی
مرور آلباتروس بسیار بلندی حایلی دیدند ، از پشت آئینه کمره خود
بسوی این دیوار حایل بزرگی که در پش روی آلباتروس در آمدن بود
بنظر دفت همیدیدند . فیل ایوانس گفت :
— گمان میبرم که کوه (هالا) باشد .

روز دیگر که ۲۸ حزیران بود سفینه در بالای ریات (زانغ) در پش
روی کوه بزرگ رسیده بود . در اینجا نکالات از ضیه خیلی عجیب است ؛
زاده از دو صد قله کوه مشاهده میشود . هفده عدد از این زروها که از
تفع آنها پیمایش شده بستم و پنج هزار فده است . و درینوقت زرو که
در پش روی آلباتروس واقعست زرو کوه (اووه رست) است که
هشت هزار و هشتصد و ترو از نفاع دارد پشتران زرو کوه (دهوالای)
وجود بود که هشت هزار و دو صد و ترو بلندی دارد . و پشتران زرو
کوه (کسائزوغا) پدیدار بود که هشت هزار و پنجاه و ترو بلندی داشت .
این سلسله کوههای متسلسل عطیه بمناب استخوان و مهره پست قطعه

آسیاست که قطعه مذکور را بدو سطح مایل بسیار واسعی تقسیم نموده است . جهت شرقی آن چین و آسیای وسطاست . طرف غرب آن هند سنان است .

آلباتروس بفکر گذر کردن از بالای این زروه ها نیست . البته که در میان این سلسله جبال بعضی ممرها وجود است که روبوران ممرها را دیده و می شناسد ، و حالانیز از میان آن دره ها و ممرهای عمیقۀ دهشۀ گذر کردن می خواهد .

بواقعی که روبور همچنین کرد . ماشین طیار بدیعه کار سریع رفتار خود را در میان دره (اپی غاش) سوق نمود .

مردمان سفینه شب راه هیجان و تلاش بزرگی گذرانیدند . خفت هوای تنفس را دعوت میداد . سردی شدید آن بشدت تمام بر بدنهای اجرای حکم مینمود . روبور در حالتیکه لباسهای بسیار گرم و کلفتی پوشیده بود در طرف سر سفینه در جای کپتانی خود ایستاده ، و بکمال مهارت اوامر کشنی رانی را اجرا مینمود . توم تورنر سکان سفینه را بدرستی و هوشیاری تمام اداره میکرد . ما کینست دقیقه واحد غفلت نداشت . پروانه ها بسرعت فوق العاده دور کرده صدا های عجیبی بر می آورد . بارومتر و به ۲۹۰ مایه تریه فرو آمده بود که اینهم هفته هزار متره ارتفاع را نشان میداد . اما منظره کوهستان عجب منظره دهشت نظیره بود ، در هر طرف زر

و ه های سفید سفیدی پدیدار بود . پنجه های اسطواناته شکلی که ده هزار
 قدم طول داشت در هر طرف دیده میشد . در طرفهای پایان سلسله
 جبال بیشه ها و جنگلهای بسیار غلو و تیره دیده میشد .
 شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . و در طرف دوسه سا
 عت از نقطه منتهای دره مرتفعی که طی میکرد بیرون میبرآمد . و وقتی که
 از دهنه دره برآمد در پیشگاه نظر سیاحین یات وادی بسیار واسعی نمو
 دار گردید . و روبرو بطرف همانان خود پیش آمده بیکسدا ی بازگانه
 گفت :

— افندیان ! اینست هندستان !

— باب دهم —

— خدمتکار قریقولن در جای یکچند غوطه در بحر میخورد ؛ —

— ۱۰۰ —

همندس روبرو ، به این فکر و این قصد نبود که سفینه خود را بر هوا
 قع لطیفه هندستان بگرداند ، نی بلکه مقصد یکنانه او این بود که در جبه
 کملیت ماشین طیار خود را بر انکار کننده کان آن ثابت باید که از دو
 های مد هشه کوهسار بزرگترین دنیا که (هالایا) باشد بجه مهارت ،
 و چه صنعت میگذرد . آیا آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خوا
 هد بود ؟ این در آخر معلوم خواهد شد !

پرو دانت ، وفیل ایوانس اگر چه در پیش صنعت و مهارت خارق العاده ماشین طیار که در میان آن سیاحت میکنند بدل خیلی حیران و تحسین خوانند ، ولی از کبر و عنادی که دارند در ظاهر هیچ تنزل به آفرین خواننی نشان نمیدهند . بلکه همه اوقات خود شانرا به جستن چاره های فرار صرف مینمایند .

در دامنه های کوه (هالایا) ، (نزاری) نام يك چمنزار پر گل ولای بزرگی موجود است که همیشه تبلرز به بر مردمان همجوار آن عارض میگردد اما خاطر جمع باشید که بر آلباتروس نشیمان ازین رهگذر هیچ ضرر و زبانی نرسید . آلباتروس از بسیار بلند از روی آن در گذر شنه بسوی وادی که قطعه امتصافی ترکستان ، و چین است بالا برادر . در ۲۹ حزیران بوقت صبح در پیش روی آلباتروس وادی لطیف اکبر | ظهور نمود . در مابین سلسله های کوچک و بزرگ همانا بلاد وادی کشمیر الحفی که خیلی لطیف است . درین وادی بمثال بعضی شخه های جبل و سلسله مذکوره تا به حوضه (هیراب) درار شده رفت است . هر طرف این وادی لطیف ، آبشارها و چر های بسیار حوشمائی محطست : سفینه بوقت صبح بر سر شهر کشید . که آنرا (سرینگر) نیز میگویند . وجود شد . پرو دانت . وفیل ایوانس . اشای ان شهر خوشه نظر که بردوسا حل (دل) نام يك تلای وادی است . ان شهر و ده های

خوش منظر چو بین و قصر های پر نقش و نگار یک باسایه های درخت های
بید خیلی لطافت پیدا کرده بود ، و کنار های لب تالاب که بادر ختهاوسبزه
زار هامزین بود خیلی نظار د بایی داشت . فیل ایوانس گفت :

— اگر در اور و پامی بودیم ، میگفتیم که در شهر (ونڈیک) هستیم .

-- آه اگر در اور و پامی بودیم به آسانی راه امریکارامی یافتیم !

آلباتروس ، بر شهر مذکور بسیار توقف ننمود . نهر مذکور را که در
دل به یخت تعنیب کرده به پیش رفت . تا آنکه بر سر نهر مذکور دو جائیکه
از مرده خالی بود رسیده بقدرده مترو بلندتر از روی آب توقف نمود ،
و انهای را بری خود را به نر انداخته بقوت بمبه ها حوض انبار های سقینه
را به پر کردن آغاز نمود .

در وقتی که سفینه به آب گرفت . شعول بود فیل ایوانس و پرو دانت
بیک نظر عنیداری به دیگری خود دیدند . ده متر و از روی نهر بالا میباشند ،
سه حل نیز نزدیکست . علی الخصوص که شناوریرا بنز خوب میدانند ،
یک برجیدن همان ، و از اسارت ، و بوردهائی یافتن همین ! پس توقف کردن
چه لازم ؟

در آن واحد هر دو رفیق از کنار کناره یکمدری خود را برای میزبان
کشیدن واپس کشیده بسدت جهیدند . اما هزار افسوس که هنوز پایهای
شان بر هوا نشده بود که یکچند دست قوتنساکی فرار یا تراشکنجه آسا

محکم گرفت !

• معلوم شده که سیاحان دایماد ، زیر نظر و ترصد گرفته شده اند • پرو دانت ، وفیل ایوانس تا که میتوانستند بمشت و لکد ، و دست و پا زدن • مقابله و مجادله کردند • اما بیهوده ! زیرا طایفه های آلباتروس خیلی مردمان تنومند و پرقوتی بودند که رهایی اردست شان محال بود !
• مهندس روبور بیکصدای ریشخند آیزی گفت :

— افندیان ! مانند شما مردمان عاقل را ، از سفینه مانند آلباتروس ، و از چنگ مانند این عاجر که شما و را عنوان (مظفر) داده اید بفرار قیام کردن هیچ تمیزید !

پرو دانت سخنه های مستهجن بر زبان راندن گرفت و آثار شدت وحدت نمودار کرد ، ولی فیل ایوانس او را بیکطرفی کشیده به تسکین کردن کوشش ورزید •

آلباتروس بدرجه کفایت آب خود را برداشته و ناله های رابری خود را جمع کرده باریکسر بسوی غرب رهسپار عریمت گردید •
امروز بیک سرعت وسطی اضی (کابلستان) را سرور نمود ، بعد از کمی شهر کابل را نیز بدیدند ، وادی (چاردهی) و کوهستان سبز و خرم آن خیلی نظر ربایی داشت !

در وقت عصر آلباتروس از شهر • شهود (هرات) گذر کرد بعد ازان

راضی (خیوه) و (ترکان) را که در گردله های طوفان ریک مانند خیالی معلوم میشد بیک سرعت فوق العاده مرور نمود برین خط طولی که آلبا تروس گرفته از کوه های بسیار بلندیکه ازان ترس مصادمه باشد اثری نیست. تنها جبال تسلسله (دماوند) که ده هزار متر و ارتفاع دارد، و کوه «البرز» که شهر (طهران) در دامنه آن واقعست، وجود است که در وقت شام از ارتفاع یازده هزار متر و ازینواقع مانند برق خاطنی مرور نمود. روز دیگر، آلبا تروس بر سطح (بحر حزر) که از سطح بحر محیط سه صد قدم مرتفعست نزدیکشد. در وقت ظهر سفینه از سطح بحر حزر صد و ترو بلند تر هواپیمایی داشت.

آلبا تروس در وسط بحر رفتار داشت. و از هیچ خطر ف ساحل پدیدار نمیداد، سرعت خود را نیز خیلی کم کرده بود. امروز بوقت صبح توم تورنر با آشنایان و ایلانها کماله میکردند.

توم میگفت:

— بلی، بقدر چهل و هشت ساعت بر روی بحر حزر رفتار مینمائیم!

— چون چنینست البته شکار ماهی کرده خواهیم توانست؟

— بلی بلی، و ازینست که کپتان سرعت سفینه را خیلی کم کرده است.

این جواب توم تورنر را فیل ایوانس که نزدیک به آنها ایستاده بود شنید. فریقولن نیز در پیش فیل ایوانس بود، و از وزاری و نیازی رجا

میکرد که به افندی او و صاحب سفینه بگوید که اورا بخشک بکشند !
 فیل ایوانس بی آنکه فریقولن را جواب بدهد دریش پرودانت آمده
 به بسیار احتیاط که کسی دیگر نشنود سخنانی را که از توم تور نشنیده
 بود بفهماید . پرودانت گفت :

-- چه فائده ! این حریف پست فطرت را همیشه در زیر نظر دارد و تا
 دلتش نخواهد ما را واکذار نمیشود !
 -- بلی هم چنین است !

-- پس چون چنینست ، بهر گونه چاره که لازم باشد دست و پا زنیم ،
 و خود را از آلتا تروس برهانیم .

-- اما آلتا تروس هم خیلی مکمل یک چیز است . ه . ه .
 -- هر چه که باشد ! من همینقدر میدانم که مال یک پست فطرت است که
 ، را از حقوق آزادی ماجدا کرده است . علی الخصوص که این سفینه
 ، نمونه برای فکر و مملکت ما و همه رفیقان ما خیلی تها که نالیک بائیست ،
 نهد اما باید که سعی کنیم که این سفینه بلاد فیه را خراب کنیم . و وجودش
 را از دنیا برداریم .

-- اول چاره فرار ایندیشیم . خراب کردن آتر اسپان می اندیشیم !

-- بسیار خوب ! دایما بیدار باشیم . از هر فرصتی که ظهور نماید استمنا

ده کنیم .

— اما چسان خواهیم گریخت ؟

— بشنوید ! گاه گاه آلباتروس از روی زمین یکچند قدم بالا تر می‌باشد . در سفینه ریسمان هم بسیار است ، اگر یک جسارت بکنیم رهایی می‌یابیم !

— هرگاه دیگر چاره نیابیم درینهم هیچ تردد نخواهیم کرد .

— دیگر اینکه در شبهه‌ای غیر از سکاندار دیگر پاسبانی در سفینه نیست .
ریسمان‌ها هم در طرف سرکش نیست . بی آنکه کسی ما را به پند فکر خود
و ترا اجرا کرده می‌توانیم .

- - اعلا ، اعلا ! هم بنظر بسیار شکر گذاری می‌بینم که در حال شما
سکونت بسیار خوبی پیدا شده . اینست که برای کار دیدن سکون و آرامی
دیوار مفید است . اما حالا بر سر بحر حذر هستیم . کشتی‌ها هم دیده می‌شود ،
آلباتروس نیز برای صید ماهی فرو می‌آید . آیا ازین فرصت استفاده نخوا
هیم توانست ؟

— فی نیت و انیم ! زیرا همیشه ما را در زیر نظر گرفته اند .

— چون چنینست ، آياچه دليل ميگوئيد که در شبهه‌ایز ما را در زیر
نظر نداشته باشند ؟

— جانم . هر چه بادا باد . می‌خواهم که این عالم آلباتروس را خاتمه بکشم
و السلام !

پس دیده میشود که این دور فیک ، علی الخصوص او نگل پرو دانت
آفتقد ر به تنک آمده اند که تا بمحو کردن خود را با آلبا تروس در نظر
گرفته است .

امروز يك واقعه دیگری بظهور آمد که در مابین روبرو و دوسیا ح سبب
بوقوع آمدن ، معامله بسیار ناگواری کردید ، و سبب آن فریقون شده بود .
فریقون چون دید که بر سر يك دریای ژرفی در هوا پرواز است بخوف
و دهشت عظیمی افتاده بگریستن ، و فریاد کردن ، و چیغ زدن آغاز نهاد
و میگفت :

— من نمی ایستم ! . . . نمی ایستم ! . . . مرا بیرون برارید ! از خدا !
بتر سید ، مرا بیرون برارید ! . . . مرا خدا مانند مرغان برای پریدن
روی هوا نیافریده ! امان ، مرا بخشکه برارید ! بخشکه برارید ، میگویم
مرا برارید ! برارید !

پرو دانت ، فریقون را تسکین کردن نخواست . بلکه خد متکار خود
را زیاده تر و اوایل کردن برانگیخت . کار بدرجه رسید که صبر و طاقت
روبرو را ضایع ساخت .

آلبا تروس از سطح دریا درینوقت پنجد ششصد متر و بلند تر بود .
چون طایفه های کشتی بصید ماهی مشغول بودند ، و فغانها و اوایلای
فریقون احوال را مشغول میساخت از آنروا مرا کرد که فریقون را در يك

خنزنی بندی کنند حالا آنکه فریقوان در مخزن مذکور نیز آرام نگرفته به لکده ها و شتهاد رودیوار را کوبیدن ، و فغانها و چیغ زدن گرفت .

سطح دریا از کشتیها و زورفها خالی بود ، زیرا بعضی کشتیهای بادئی ما دیگران چون آلباتروس را دیده بودند به خوف افتاده فرار کرده بودند .

درین اثنا توم تور نریک ماهئی بسیار بزرگی که از نوع ماهئی (مرسین) بود با زیر پین بزده این ماهی بقدر چار قدم طول داشت که از تخم آن ساطه — یعنی چاتی بسیار اعلا ساخته ، میشود . لهذا مردمان کشتئی هوایی خیلی ممنون شدند . اما اصل ممنونیت و مسرت و قشیکه دامهسار ار در یار می آو ، دند حاصل میشد . زیرا در میان داهها از هر جنس ماهیان بصدها صدها طم بود میکرد ، و آلباتروسیان ار بسیاری فرحت و مسرت کیف بهم میزدند .

سفیده . بعد از آنکه دام خور را بدریای انداخت راه میرفت و چون یکچند میل رفته بود دام راه یکمیدند . در هر دام کشیدن هزاران ماهی صید میشد . در ظرف یکساعت زیاده از لزوم ماهی صید کردید . سفیده نیز راه شمال را در پیش گرفت .

در اثنای صید ماهی فریقوان هیچ سکوت و آرامی نگرفت . دایما و ویلا میکرد ، و بمشت و لکده درودیوار کمره را بشدت میکوبید . و رو نور بقر آمده گفت :

— این ملعون آرام نمیشود ! ها ! !

فیل — گمان میبرم که بچاره بشکایت حق دارد !
 روبور — آیامنهم حق ندارم که او را ساکت بسازم ؛ زیرا امر ادر دسر
 داد ، گوشهایم شهادت بسیار را نمیخواهد !
 اینرا گفته و به نوم تور نرا اشارت کرد . نوم تور نر مقصد روبور را دانست .
 فریقولن را از کمره اش بکشیدند . دو نفر طایفه دیگر یک سبد بسیار بزرگ
 و چاقوری حاضر کرده بودند . فریقولن را در میان سبد مذکور انداختند
 و سبد را بزرگ ریسمان بسیار محکم و متینی بستند . بچاره درین
 اثنا آنقدر فریادها و وایاها میگرد که مرغان هوا را برقت میآورد سبد را
 ارسفینه به بیرون آویختند . فریقولن در میان سفینه بقدر چند صد قدم
 بدین آویخته ماند .

روبور گفت :

— حالا هر قدر که دلت میخواهد فریاد کن !

درین اثنا پرو دانت بسوی روبور شدت و حدت پیش آمد . روبور
 نیز بسوی او پیش شد . بچشمای همدیگر بغضب نظر دوختند . پرو
 دانت گفت :

— اینجا خائنیست ! اینجا دناست است !

— آیار است میگوئید ؟

— آنقدر قوت و قدرت خود را به بدی استعمال میکنید که مرا بعد

ازین مجبور میکنید که دگر گونه معامله کنم !

— بکنید !

— یعنی بدانید که انتقام خواهم گرفت ! مهندس افندی !

— بگیرید رئیس افندی !

— هم از شما ، هم از شر یکان شما !

— برای چه ایستاده اید ؟ بگیرید ، فی !

— خاطر جمع باش ! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیران بمانی !

— بس ، بسست ! بسیار پرمگو ، و گرنه طباب هم بسیار است و سبب

حالات را بنزد پزشک خود مسکارت خواهم فرستاد !

پرو دانت ، سکوت کرد اما نه از خوف ، بلکه از غضب بسیار فیل

ابوانس بنز بسی و کوشش بسیار پرو دانت را بکمره اش فرو آورده

نواست !

ار مدت یکساعت است که احوال هوایه خیلی تغییر پیدا کرده است الکتر

یل در هوا آقدر افزونی پیدا کرده است که حد و اندازه ندارد از اشیا

رنهی آلات آباروس چنن پیدا ر بود که یک طوفان بسیار شدیدی

طهور کند .

بود از کمی طوفان باد بسیار شدیدی طهور نمود . برقهها و رعدهای

همه اگر هم برسید ! باران و بد بنز بشدت تمام اجرای احکام مینمود و درین

اثنائاً بتروس از سطح بحر به ارتفاع هزار و ترو بلند بود که بناگهان يك صاعقه بسیار دهشتناکی در نزدیکی سبد فریقولن بر سطح بحر بشدت برخورد و آبهای بحر را برهم زده و چهار اتابه نزدیکی سبد فریقولن بلند کرد . پس درجه خوف و دهشت فریقولن را قارئین گرام حساب کنند که بجه درجه رسیده باشد !

طایفه هافر یقولن را هیچ نمی اندیشیدند . همه شان به مانورۂ آلبا تروس مشغول بودند . برای رهایی یافتن از خط طوفان گاه ببالاگاه بهایان گاه بچپ گاه براست حرکت میکرد .

فیل ایوانس درینوقت ببالا برآمده خواست که برای بالا بردن فریقولن از روی بورر جا کند . ولی دید که طایفه ها ببالا کشیدن او مشغولند . بعد از یکچند ثانیه فریقولن بالا برآمد . سر تا پاتر شده بود . و از خوف و دهشت بسیار مانند سگته زده شده گردیده بود . بجا بکشت تمام در کمرۂ پهلوی آشپز خانه درآمده آنقدر ساکت ماند که تنفس هم نمیکرد . درین اثنایهای الکتریک آنقدر در خشنده گی پیدا کرده بود که روی دریا در میان تیره گی ابرها مانند آئینه مجلایی همید و خشید . دفعته در دو پروانه های عمودی يك آهسته گی پیدا شد .

رو بورر ماکینست را خطاب کرده گفت :

— قوت ! قوت ! بیشتر ازینکه طوفان ازینهم شدت کند ببالا برائیم .

— اما ممکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا در جریان الکتریکی يك بی انتظامی حاصل شده است .
بواقعی که همچنین بود ! چنانچه در زمانهای هواهای طوفانی در الکتریک
تلگرافخانه ها بی انتظامی حاصل میشود ، درینوقت در ماشین آلبرت
روس نیز همچنان يك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا شده است حال آنکه
این حادثه در تلگرافخانه ها آنقدر اهمیتی ندارد . ولی در آلبرتروس این
حادثه تهاکه عظیمی راه و جب میشود . زیرا بر زمین می افند !
روبوور فریاد برآورده گفت :

— بگذارید که سفینه فرو آید ، تا باشد که از دایره طوفان رهایی یابد .
خود مهندس برجای کوماندابرا آمد . طایفه ها بکمال غیرت بکار
غاز کردند .

آلبرتروس در حالتیکه یکچند صد قدم فرو آمد باز هم در میان ابرهای
لکتریکی مانده بود . پروانه ها از یاده ترسنگینی پیدا کرد سقوط بسیار
هشتناکی در هر لحظه نمودار گردید ! در ظرف یکچند دقیقه بسطح دریا
تماس کرد نش محقق گردید . اگر سفینه یکبار بدر یا غوطه بخورد با هیچ
يك قوتی رهایی دادن آن ممکن نمیشود !

درین اثنا ضیاهای الکتریک در طرف سمت جنوبی آلبرتروس در

گذشت . آلباترس نیز بقدر پنجاه شصت قدم از سطح بحر بالاتر بود .
اگر یکچند ثانیه دیگر فرو آید کار از کار میگذرد .

لهذا رو بور از گذشتن طوفان بسمت جنوبی استفاده کرده هماندم
جربان الکتریکی ماشین خود را رها کرد . در هماندم پروانه ها قوت و
شدت اول خود را گرفت . سفینه از تهلکه سقوط رهایی یافت . و آهسته
آهسته بصعود آغاز نهاده در جو هوا بلند شده برفت .
روز دیگر که چارم ماه تموز بود آلباتروس حدود شمالی بحر حزر را
سرور نمود .

— — — — — ❧ باب یازدهم ❧ — — — — —

❧ قهر و حدت برودان رفته رفته در گماز یاده میشود ؟ ❧ — — — — —

و بور بعد از سیاحت بحر حزر راه اور و بار اپش گرفته یکسر بسوی شمال
هوا پیمایی را آغاز نهاد . اما بجه سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعتی
که پروانان ، وفیل ایوانس را یکفلم از فکر فرار فارغ ساخته بود ! مگر
و بور نیز فکر فرار آنها را در اور و باهیدانست که بسفینه خود این سرعت
خارق العاده را بخشیده بود .

از چند روزیکه سیاحان مادر آلباتروس هوا پیمایی دارند ، باد دایم
اندرت موافق بوزیدن بود ، یعنی بطرفیکه سفینه رفتار داشت باد هم به

همانطرف وزش داشت . اما یکی یکبار باد تبدیل استقامت ورزیده چنان کسب شده و وزید که بر سطح سفینه طیار توقف نمودن محال مینمود . علی الخصوص که شدت سرعت آلتروس نیز با آن منظم گردیده توقف رانی بلکه تنفس رانیز بمشکلات می انداخت . پرودانت و فیل ایوانس که بر سطح سفینه بجز ازین شدت بودند . دفعه بچنان شدت باد ، صادف شدند که اگر خود شان را بدیوار کناره کنار محکم نمی چسپانیدند بشدت تمام از سفینه بهو امی شدند . اما صدشکر که سکاندار از اوتاق آئینه دار خود حال فلاکت اشتعال تهلکه ناک آنها را دیده بواسطه زنک الکتریکی طایفه هار اطلب نمود تا سیاحان را وارهانند .

چار طایفه بالا برآمده بکمال مشقت خود را تابه دنبال کشتی اگر چه رسا نمید توانستند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نفس گرفتن هم مشکل مینمود ، چه جائیکه رهانیدن . لهذا روبرو مجبور گردید که سرعت سفینه را یک قدری تخفیف دهد تا رهایی دادن سیاحان ممکن شود . بعد از تخفیف یافتن سرعت سیاحان بفر و آمدن کمره خود کامیاب شدند . از اینجا صلابت و متانت آلتروس را قیاس باید کرد که اینچه صلابت و متانت است !! پروانه های سر و دنبال سفینه از کثرت سرعت دیده نمیشد . سیاحان آخر ترین شهریرا که از سطح سفینه دیده بودند شهر (استرا قان) بود که در منتهای کنار بحر حزر واقع شده است کلیسا های بزرگ ،

وقلعه های جسیم ، و علی الخصوص کلیسای بسیار بزرگ پنج قبه ئی آنی
رنک این شهر بزرگ قدیم را که شاعران روس آنرا (بنجم صحرا) مینامند ،
دیدند ، و مانند برق نی بلکه بسرعت برق در گذشتند . . بعد از آنکه از
استراخان که دره صحر (وولغا) که دو صد کیلومتر و وسعت دارد آلبا
تروس گذر نمود سرعت خارق العاده را برگرفت .

بعد از استراخان کوه های (اورال) را یکمیل سرعت مرور نمود . و نشت
شام بود که از (موسقوا) در گذشت ، یعنی در ظرف ده ساعت دو هزار
کیلومتر و مسافت را که اسرافانرا از موسکوا تقریبی داده است مرور نمود .
در نیشب به (پارسبورگ) واصل شد . چون در شبهای ماه حنریان
هوای شهر پارسبورگ خیلی مظلم و تاریک میشد از آن و تماشای منظره
عمومی شهر پارسبورگ ممکن نشد .

بعد از آن خلیج فیلاند جزیره های آیو ، بحر بالنیک ، ممالک اسوج .
شهر اسموفولم ، مالک نوروج ، شهر کریستیانیا ، دیده شد که اینهمه مسافه
های بمیدی که دو هزار کیلومتر و طول دارد نیز به ده ساعت پیوده شد .
اما سفینه نیز بر سر سله مشهور (رو قانفوس) که در نوروج است یک قدری
در نلک ورزیده وجه عریمت خود را بجانب جنوب توجیه نمود . و باز
همان سرعت اولین خود را برگرفت . کوه بلند (غوستا) که در نقطه مرتفع
حوالئی (تله مازق) است مانند لوح بصر از نظر غائب گردید .

آیا درین هوا سپاهی دهشتناک فریقولن چه میکند؟ فریقولن در کمره خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام همه اوقات خورا بخواب میگذراند.

همسایه اش فرانسو تا پاژ گاه بگاه به احوال پرسى فریقولن آمده میگفت :-
 چه طورستی اولاد! مبینم که آرام شده، فریاد و فغان نمیکنى
 حاجتم، تو خفه مشو، فریاد کن، فغان کن! چه خواهد شد؟ باز يك دو
 ساعت آویزان خواهی ماند؟ اما اگر راست پرسى؟ به این تیز رفتاری آویزان
 ماندن آدم را به نزلۀ شدیدی گرفتار میآرد!

— ووسیو تا پاژ! من ازین میترسم که سفینه پاره پاره خواهد شد!
 — بلکه بشود! اما خاطر جمع باش آنقدر بسرعت میرویم که اگر
 پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد! آیا اینهم غنیمت نیست اولاد؟
 — راست بگو، ووسیو تا پاژ! ترا بخدا این هوا پر وازی مالتاکی دوام
 خواهد ورزید؟

— خاطر جمع باش! بسیار نیست! تا به آخر عمر!
 فریقولن از شنیدن این سخن باز به واوایلا و فغانها آغاز نهاد. آش
 پز باشی گفت :-

— خود را نگهدار فریقولن! اگر مهندس صدایت را شنید هاندم
 کپوراهات حاضر است! ها!!

بیچاره فریقولن از ترس بسیار هماندم يك دولقمه بزرگی بدهن خود
فانداخته ساکت میشد .

درین اثنا پرودانت وفیل ایوانس نیز بيك کاری قرار داده بودند .
و آن قرار داد شان این بود که چون بر زمین رسیده نمیتوانند هیچ نباشد
لغز حال خود بساکنان زمین يك خبری بدهند . لهذا پرودانت وفیل
ایوانس این قرار خود را خواستند که از قوه بفعل آرند .

پرودانت به نسوار دماغ عادت داشت . قطی نسوارش با او بود . و از
وقتی که بسفینه داخل شده بودند قطیش خالی شده بود اینست که این قطی
را آله مخا بره قرار دادند .

بريك ورقپاره کوچکی یکچند سطر مختصر که مافلا نیان میباشیم و
رئیس و سرکاتب کاپ ولدن هستیم و بچنك روبور در سفینه هوایی آلبا
تروس محبوس هستیم و اسم محل اقامت خود را نوشتند ، و از یابندگان
قطی رجا کرده بودند که از احوال ایشان بدوستانشان خبر بدهند .

پرودانت بعد از آنکه کاغذ نوشته خود را در درون قطی نهاد برای باز
نشدن و نشکستن آن دريك پارچه نمکلفتی آرا بدوخت و منتظر فرصت
شدند . زیرا تا يك فرصت خوبی بدست نیاید انداختن قطی بیموده میر
ود . بلکه در کدام نهر یا تالاب یا بحری افتاده غرق و ناپدید گردد .

بعد از یکمدت کمی فرصت ظهور نمود . چونکه آلبا تروس بعد از ارا

ضئی نور وچ یکسر بسوی جنوب برگزیده است . و بر خط دایره نصف النهار (پاریس) سر راست بسوی نقطه صفر این دایره که عبارت از شهر یار یسست عنان عزیمت را گردانیده بود .

چنانچه معلومست که این خط نصف النهار از روی بحر شمال مرور میکند . آلباتروس به بسیاری از واپورها و کشتیها ئیکه در میان این بحر سیر و سفر داشتند خود را نشان داده موجب حیرت و استغراب شان شده بود .

بساعت ده شام آلباتروس از برائی لیان (دو نکرک) بساحل خاک فرانسه واصل شد . اگرچه شب بسیار تاریک بود باز هم چراغ دوار الکتریک آبنای (پادیکاله) و چراغ دوار الکتریک (دوور) ساحل انگلستان یکمدتی نمودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا نکرده است از سر شهرها و قصبه ها مانند گله همیگذرد . بر همان خط دایره نصف النهار رهسپار عزیمت میباشد . تا آنکه دولتی ، آمیه ن . فرهیل ، سنده نی و امرور کرده در نیشب بر سر شهر پاریس ، واصلت کرد .

مهندس روبور بر سر این شهر شهیر دلپذیر به آرزوی توقف کردن افتاد . غریبتر آنکه آلباتروس بر سر شهر آتقدر فرو آمد که یکچند صد متر و در ما بین فاصله بماند درین اثنا روبور بر سطح سفینه برآمد . دیگر همه سفینه نشینان نیز بر سطح سفینه برای هوا خوری برآمدند .

پرو دانت و فیل ایوانس نیز این فرصت مهم را فراموش نکردند. بعد از آنکه از کمره خودشان برآمدند در يك كناره كتار آمدند، و از نظر اغیار پنهان در انجا ایستادند، چونکه مهمترین کارشان همانست که کردنی شازرا کسی نه بیند.

آلباتروس مانند يك مرغ درنده بزرگی آهسته آهسته بر شهر یاریس به پرواز آغاز نهاد، و بر بازار ها و جاده هاییکه به انوار الکتریک منور بود سیر کردن گرفت. صدا های ارا به ها و ترامواها. و صفیر های ریلها تا بگوش آلباتروس نشینان همیرسید. بعد از آن تا بحد عمارت های مرتفعه یاریس فرو آمده توقف نمود. و از برائی نوک سیخ سپر صاعقه (قله ایفل) که سه صد متر و باندی دارد بتمشای شهر مشغول شد. ضیای شدید الکتریک که از قله ایفل در پر توافشانی بود همه شهر را روشن داشته بود. آلباتروس بقدر یک ساعت بر شهر یاریس بدیمنوال سیر و گردش نمود. و چون بر میدان مشهور شانزه لزه و بازار بزرگ او په رای بزرگ رسید برای آنکیک خارقه عجیبی به مردمان یاریس نشان بدهد همه چراغهای بزرگ الکتریکنی خود را روشن نمود. و دود رای آتشین ضیای شدید الکتریک از دو بغل سفینه آلباتروس بر بازارها، و عمارتها، و باغچه های شهر یاریس انوار نثاری نمود. طرم توم تور نیز يك لاره بسیار آهنگدار بیت ملئی فرانسویرا نواختن گرفت.

صداهای هور راها، و کف زدنهای بر حیرت مردمان باریس بگوش
آلباتروس نشینان بر خورد . درین اثنای پرو دانت بر کتاره تکیه زد .
انگشتهای خود را باز نمود ، قطی نسوار در غدی پیچیده شده به پایان افتاده
از نظر غائب گردید آلباتروس نیز به هوا صعود نمود . و دفعه چراغهای
الکتریکی خود را خاموش کرد . اطراف آلباتروس را باز ظلمت و
سکونت احاطه نمود ، و در ساعتی بسرعت دو صد کیلو متر و قطع مسافه
کرد را گرفت .

اینست که دیدنی یار یسیان عبارت از همین قدر بماند . صبح به ساعت چار
آلباتروس ، همه اراضی فرانسه را مائلاً قطع ، و از دماغه (آنتیب) بر سر
(پرووانس) به قطع مسافه آغاز نهاد ، و این ازان بود که برای گذشتن از
سرکوههای (آلب) و (پره نه) وقت ضایع نکند .

بساعت نه ، پایاسهائی که در اطراف قبه کلیسای مشهور (سن پیر) در
شهر (روما) برآمده بودند گذر کردن سفینه هوایی را مشاهده کرد .
نظر حیرت و استغراب بینندگان را بخود جلب نمود !

بعد از دو ساعت خلیج (پاپولی) را گذشته یکچند ثانیه در میان دود
های کوه آتشفشان (و و زو) پویان شد . بعده بحر سفید را مائلاً قطع نمو
ده از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که سفینه را مردمان شهر (تونس)
که در ساحل افریقای شمالی واقعست مشاهده کردند .

سفینه خارق العاده در ظرف این بیست و سه روز قطعه امریکا، آسیا، اوروپا را طی نموده، یعنی زیاده از سی هزار کیلو مترو را پیچوده درین وقت بر موقعهای معلوم و مجهول قطعه افریقا بر هسپاری آغاز نهاده است. بلکه قارئین گرام اندیشه و مراقب خواهند کرد که آیا قطعی پرو دانت چه شد؟ اگر چه ماهنوز در سفینه طیار هوا پروازی داریم، و بر زمین فرو نیامده ایم که از احوال قطعی با خبر شویم. ولی باز هم برای رفع اندیشه و مراقب قارئین خود میگوئیم که قطعی مذکور در کوچۀ (ریوولی) در پیش روی خانه نمبر (۲۱۰) در وقتیکه کوچه خالی بود افتاده بود. روز دیگر بوقت صبح بدست یک زن جاروب کش با ناموسی افتاده یکسر در دایرۀ قومیسری پولیس برسد. در دایرۀ پولیس قطعی را در اوله امر از آلات ناریه کان کردند. لہذا بکمال احتیاط نمود روی قطعی را باز کرده قطعی را بر آوردند، و بکمال دقت سر آن را باز کردند.

بمجرد باز کردن یک شمشاتۀ در مردمان حاضرین پیدا شد! اما اندیشه مکسید! این شمشاتہ از کفیدن دینامیت، یاد گرفته و دگر گونه آلات ناریه نبود! فی نی، بلکه از عطسه های پی هم مردمانی که بود که بوی نسوار به بینی های شان داخل شده بود!

از قطعی یک کاغذی بر آوردند، بکمال حیرت این سطرهارا بخواندند:

«رئیس و باشکاتب کاپ (ولدن) که در (فیلادلفیا) میباشد»

« در سفینه طیار (آلبا تروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته »
 « میباشند. از روی لطف و مهر بانی به احبا و اقربای شان خبر بدهید. »

امضا

(پرودانت) و (فیل ایوانس)

اینست که بسایه این کاغذ مسئله که افکار همه مردمان روی زمین را زیر و
 زبر کرده بود حل گردید. ارباب تدقیق که در رصدخانه های روی زمین به
 تحقیق مسئله مشغول بودند نیز به حقیقت آگاه گردیده بسکوت مجبور شدند.

— ❦ باب دوازدهم ❦ —

❦ يك يك گله انسانیتك رانه روبور در جای اندازد ❦

کسانیکه اینحکایه مارا بخوانند البته به اینچند سوال مجبور خواهند شد :
 این روبوری که تا بحال اسم آن را می شنویم آیا کیست ، و از کجاست ؟ آیا همه
 عمر خود را همچنین در جو هوا میگذراند ؟ سفینه او آیا هیچ آرام و راحت
 نمیکند ؟ آیا در يك جای مجهولی يك آرام گاه مخصوصی ندارد ؟ مرغهای
 بسیار تیز پرواز عظیم الجثه در از پرواز نیز يك آشیانه آرامگاهی داشته میباشند ،
 البته که آلبا تروس را نیز يك آرامگاهی موجود خواهد بود ؛
 آیا مهندس روبور با این دو نفر سیاح چه می خواهد بکنند ؟ آیا تا به ابد

آنها را بر یافت خود گردانیدن میخواهد؟ اینست که جواب این سوالها درین وقت داده نمیشود. این سوالها را وقوعاتی که بعد ازین آمده میرود بمانشان خواهدداد!

تنها همینقدر خبر بدهیم که روبرو را که از مرغ هیچ فرقی ندارد اگر آشیان و آرامگاهی هم باشد، آن آرامگاه او درین سه قطعه یعنی امریکا، و آسیا، و اوروپا نیست، زیرا در اینجا هیچ توقف و آرامی نور زید! که میداند؟ بلکه در افریقا باشد؟ به بنیم!!!

قسم باقی مانده امر و زرد سر را رضائی (تونس) و جزایر امرار نمود. ازد ماغه (تابان) تابد ماغه (قارتاجه) رفتار نمود گاه بسرعت، و گاه بسستی رفتار مینمود. بعد از کمی بسوی داخل گردش کرده مجرای نهر لطیف (مهژدا) را تعقیب کردن گرفت، بر روی نهر مهژدا که اطراف آن بایشه های زقوم محاط شده بود ره پیمایی آغاز نهاد. بر سر چوبها و سیمهای تلگراف بهزار ها طوطیهار انشسته دیدند که گویا خبر هائیکه از سیمها میگذشت آزانیدن میخواستند!

بعد از شام آلبا تروس بسوی حدود (کرومری) متوجه گردید. بعد از کهنی کرومری نیز واپس ماند. مردمان اینجا نیز سفینه طیاره را دیده بواله گی و حیرت افتاده بودند. در شب از جزایر (فیلیپین) در گذشت.

در هشتم ماه تموز آلبا تروس بر اراضی صحرائی کیر جولان نمود .
 و قتی که برین اراضی میگذشت يك باد بسیار تنیدی ریکهای صحرا را بهوا
 میکرد که از آنرو آلبا تروس بر طبقات هوایی بلند شد و مناسبتر یافت .
 بعد از آن تپه های سیاه سیاه [شیکا] مشاهده شد . در طرفهای شام بر
 اراضی مستوئی که باتپه های ریک ، ستور بود هوا پیمایی نمود . بعد از کمی
 عوطه (اودار غلا) که در يك جنگل نخاسنایی واقع شده بود پدیدار گر
 نید . چاهای [آرته زین] که درین حوالی کمنده شده آبهای دایم الجر
 یانی داشت . آلبا تروس بانلهای را بری و بمبه های پر قوت خود ازین چا
 هاب برداشت .

مردمان (دار غلا) سفینه را يك مرغ بسیار بزرگ و دهشتناکی گمان
 کرده باتیرها و تفنگها استقبال کردن گرفتند . اما گله ها و تیرها تا به آلبا
 تروس نرسیده واپس بروی زمین افتادند . بعد از یکمدتی مدار سر
 طان را مرور نموده بمنطقه حاره داخل گردید یعنی حدود خط استوا را
 گرفت . از حدود افریقای شمالی تا به اینجا هزار کیلو متر و قطع مسافه
 نموده است . اما اینرا هم بگوئیم که مهندس روبور بر قطعه افریقا به بسیار
 آرامی گردش میکند و هر طرف آنرا از نظر دقت میگذراند ، و چنان
 گمان میشود که خریطه بسیار مکمل آنرا گرفته میخواهد .

امشب يك سیلاب ، ملخ بر سطح آلبا تروس بر یخت هاندم جمله آنها را

رو بیدند . ولی یکچند صد دانه آنرا آتشز تاباژ جمع کرده يك طعام بسیار
اعلايی ازان حاضر کرد که فریقولن نزدیک بود پنجه های خود را با آن بخورد !
روز دیگر بعد از ظهر در يك گوشه يك نهري يك شهری بنظر در آمد
این نهـر ، نهـر (نیژر) ، و شهر ، شهر (طوم بوقنو) بود . این شهر که تنها
از طرف یکچند اورو پایی دیده شده از طرف پرودانت ، وفیل ایوانس
امریکایی نیز دیده شد . این شهر بوسعت پنجد ششصد کیلو مترو ، و
بشکل مثلث بود . قیل و قال بسیاری از مردمان شهر بگوش سیاحان بر
میخورد که این صدا های حیرت ، و د عا های دفع بلا بود که از دیدن آلبا
تروس ، و کان بلای آسمانی از مردمان شهر بر میخواست !
رو بور ، نخواست که مهمانان او این شهر را نا شناخته در بگذرند . لهذا
به نزد سیاحان پیش آمده گفت :

— افندیان ! این شهر (طوم بوقنو) ست که دیدن آن برای هر کس
میسر نمیشود . در (۱۸) درجه عرض شمالی ، و (۵۱) دقیقه و (۵۶)
ثانیه طول غربی واقع شده است . ده دوازده هزار اهالی دارد . هر گاه
مردم آن وحشی نمیبود اهمیت و وقیعه آن خیلی بود .
اینرا گفته باز يك طور استهزا کارانه گفت :

— بلکه در ین شهر یکچند روز اقامت کردن آرزو داشته باشید اگر آر
زو کنید ، امر بفرمائید !

پرودانت، وفیل ایوانس شانه‌های خودشان را اجنبانیده هیچ جواب ندادند
روبور باز بیکو وضع مستهزیه گفت :

— امادو نفر امریکایی اگر در میان و حشیان افریقایی گردش بکنند
هیچگاه بقاعده احتیاط موافق نخواهد بود ! علی الخصوص که از راه جو
هوا آمده باشند !

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزایش آمده گفت :

— افندی اگر برهائی یافتن از دست شما کامیاب بشویم و بدست ظلم این
وحشیان بیفتم خود را بختیار می‌شماریم . زیرا ایزیک زندان برآمده
بدیگر زندان می‌افتیم . علی الخصوص که طومبوقتوی و حشیان در پیش
ما از آلتا روس شما بسیار بهتر است .

— طبایع مختلفست ! بهر صورت شما را بگردش اجازه نمیدهم . زیرا
زندگانی مانند شما مهمانان عزیز برای من خیلی لازمست !

پرودانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت :

— مهندس افندس ! زندان باثی شما را کفایت نمیکرد که حالا بنای
تحقیر ما را نیز گذاشتید ، ها ؟

روبور — حاشا ! تحقیر نمیکنم ، استهزا میکنم !

پرودانت — آیدر سفینه شما سلاح موجود نیست ؟

روبور — چرا موجود نیست . بسیار است !

پرودانت — اگر دو طپانچه امر کنید که بیارند ، یکی برای شما ، یکی
برای من کفایت میکند !

روبوور — وای ! مگر خیال (دوئللو) را دارید ؟

پرودانت — البته !

روبوور — فی فی رئیس افندی ! شمار ازنده نگه داشتن اولزاست !

پرودانت — فی ، بلکه زنده ماندن خود را اولتر میدانید ! حرکت
عافازنه هم همینست !

روبوور — اگر عاقلانه است . و گر مجنونانه ! هر چه که دلم میخواهد
هزار میکنم ، شما هم بهر جائیکه شکایت میکنید بکنید !

فیل ایوانس — مهندس افندی ! آگاه باشید که ما شکایت کردیم !

روبوور — آیاراست میگوئید ؟

فیل ایوانس — بلی ، وقتیکه از او رو پامیگذشتیم انداختن يك شكايه
پناهه بر روی زه بی چندان کار مشکلی نبود !

روبوور — آیا شما این کار را کردید ؟

پرودانت — اگر اینکار را کرده باشیم چه میتوانید بکنید ؟

روبوور — اینرا میتوانم که

فیل ایوانس — چه ؟

روبوور — (بقهر) که برای یافتن شکایتنامهٔ تان از پنجهزار متر و به

پایان شمار ایندازم؟

پرودانت — چون چنینست ییند از ید! هیچ درنگ مکنید! زیرا ما
اینکار را کرده ایم!

روبور آنقدر بغضب آمده بود که از چشمهایش شعاعهای قهر و وحدت
• میدرخشید. دستهای خرد و ابرو هم فشار داده برسیا خان پیش آمده. و
بنابر اسارت از نوم نورتر و سه جار ضایقه ناز پیش شدند. و بی محاله باز
پس بخود آمده خرد داری نمود. و بیکی بکمره خرد فرو آمد.
فیل ایوانس گشت.

— بسیار خرد شد!

پرودانت — کاری را که او بران جسارت نورزید من نخواهم کرد! بلی،
• هطاق من نخواهم کرد!

درین اثنا مردمان طومبو وقتیر به راه پرا آمده داهای نجات میدیخرا اندند!
• بوقت شام آلتروس بر سر درختهای جنگلهای شارب حرکت آید. و
• راههای کاهوهای جیمکائی که درین اراضی بکرت پیدا میشود، بگوش
های سیاحین برسد.

در یازدهم ستموز برقت صبح آلتروس کو همای کدیتس را در
گذشت. این کوه پانزدهمین اراضی سودان. و خلیج کینه واقع شده
است. در افق کوههای (قونق) نیز بطرز غبار آلود مشاهده گردید که در

دامنه‌این کوهها حکومت قرالئی (داهومی) افتاده است .

از وقتیکه از طومبو قزو حرکت کرده اند پرودانت وفیل ایوانس دیدند که خط حرکت آلبا تروس یکسر بسوی جنوب متوجه است . و ازین دانستند که اگر بعد ازینهم بر همین خط دوام ورزند بعد از کمی از خط استوا میگذرند . آیا بعد از ان که افریقارا ترک کند بکجا خواهد رفت ؟ چونکه بعد از ان بمرهای محیط در پاش می آید که چاره فرار را بر سیاحان فقود میسازد . لهدا هر دو سیاح بچاره را این مسئله خیلی بفکر و اندیشه انداخته قهر و غضب شان را می افزود . اما آلبا تروس بر قطعه افریقا بچنان آهسته گی حرکت میکند که گویا ازین قطعه بر آمدن نمیخواهد .

قریب ظهر بود که آلبا تروس بر اراضئی (داهومی) واصل شد . معلومست که قرالیت (داهومی) بزرگترین اقسام افریقای غربی را تشکیل میدهد . هفتصد هشتصد هزار نفوس را مالک ، و یک حکومت مستقلاً در حال وحشت مخصوصه خود دارند و با حکومت (آشانتی) که همسایه اوست قوت مجاربه کرد ندارد .

اگر چه حکومت قرالئی (داهومی) خیلی بزرگ یک حکومتی نیست اما از سبب ظلمها و خونریزیهاییکه در سال یکبار در یک جشن مخصوص خود اجرا میکنند بسیار شهرت و اهمیت حاصل کرده و در وقت تخت نشینی قرال . تصایبی که در قل اسیران اجرا میکنند خیلی نفرت آوریک

حکومتی شمرده میشود . حتی اگر يك مهمان اجنبی ، و یا يك شخص معتبری از مردمان مملکت به نزد قرال بیاید از لوازمات نزاکت مهمانوازی یکی اینست که در نزد آن مهمان ده پانزده عدد کلهٔ انسانرا هاندم بریده و تقدیم میکنند . و این قصابی را [منغان] نام وزیر عدالت قرال اجرا مینماید . همکامیکه آلباتروس به داهومی تقرب نمود حاضری تحت نشیمنی قرال اجرا میگردد که بجای قرال (باهادو) که در آن روزها مرده بود بر حکومت می نشست . مهندس روبرو این حاضری رسم تحت نشیمنی قرال داهومی را از زیر نظر دقت دور نگرفت ، و این تماشارخواست که به آلباترو سیان نشان بدهد .

بسیاری از جمعیتهای مردمان اراضی داهومی جوق جوق بسوی مقر ادارهٔ قرائی داهومی که قصبهٔ (آبومی) میباشد پیش می آمدند . این مردمان بر راههای منتظمی که در میان جنگلهای خرما و جوز هندی ، و کبله زارها کشاده شده بودند پیش می آمدند . بوهای خوشی که از درختن نارنج و پودتقال و لیمون میبرآمد تا بدماغهای آلباترو سیان میآمد . و بهزاران مرغان رنگارنگ بر شاخهای درختان میپزد آلبا تروس چون بر سر جنگلهارفتار داشت از طرف داهومیان دیده نمیشد . ساعت یازده بود که شهر (آبومی) بیدار گردید . مردمان آیندهٔ اطراف در میدان بسیار فراخی که در پیشگاه اقامتگاه قرال وجود بود جمع

می آمدند. در پیش روی سرای قرالی يك صفت بزرگی موجود بود که بر سر آن از شاخهای درخت خرما و کیکه و امثال آن يك چپرئی زده شده بود.

در یکی از حوлияهای سرای قرالی که بر اقسام مختلف تقسیم شده بقدر چار هزار جنك آورصف بسته ایستاده بودند که این جنك آوران همه زن بودند و بعضی از این زنان پیراهنهای آبی و لنگهای سرخ بر کمر بسته بودند. و کمانهای بزرگ بزرگ چوب بانس بر شانه، و ترکشهای پرتیر بر کمر داشتند، و بعضی بکس آن پوشاك پوشیده و با تفنگها و قراینه های چقماقی مسلح بودند. و يك قسمی از آنها پیراهنهای سفید و لنگهای رنگ خرما پوشیده و با حربیه ها و کارد های کوتاه مسلح بودند. و بر سرهای خود شان دود و شاخ گاوهای دشتی خال زده بودند. يك قسمی از جنك آوران دختران نوبانی بودند که نفری طو و پنجی شعر دده میشدند که سر ایا سرخ پوشیده بودند. و يك يك کاردی بر کمر و سنبه های طوب را بر شانه گرفته بودند.

بر بن جاك آوران زن يك پنج شش هزار عسکر مرد برهنه که تنها از برگهای درختان يك لك تابزا نو بر کمر آویخته بودند علاوه بکنید که از دوی دله و می در پیش نظر شما جلوه بکنند.

کوی، ها و خانه های شهر (آبرمی) امروز سراسر خالی بود همه مردمان شهر در همین میدان نزار قرالی جمع آمده بودند که همه جمع آمدگان شهر و اطراف بقدر پنجاه شصت هزار آدم بودند. اینست که درین

میدان رسم تخت نشینی قرال تو اجرا میشد، و هزارها اسیری که در محاربه آخری گرفته شده بودند و دستها و پایهایشان بسته در يك طرف صفت قرالی مانند گوسفندان قربانی افتاده بودند. در میان اهالی اداخته شده بشرف این روز مبارك قبل میرسیدند.

همکامیکه آلبا تروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دو ساعت گذشته بود. آلبا تروس از میان ابرهایی که او را از نظر مردمان داهر می پنهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد.

این قرالی که نو بر تخت می خواهد بنشیند (بوندی) نام يك آدم بیست و پنج ساله ایست که در زیر يك سایه بانی که از شاخه او بر گها ساخه شده بسته بود. در پیش روی صفت قرالی پنجاه نفر، و يك نواز و حشی موجود بودند که با یکنوع آلات بی آهنگی که از بوی غای کبج دندان فیل و نیهای چوب بانس، و دهله ها و د طباهاسر کب بودند نغمه های گریه الصوت می برآوردند. گاه گاه ساکهای طوپ و تفک نیز اجرا میشد و با صدا های آن ها آوارهای حیوان مانند هزارها وحشی نیز بلند شده يك شبات آهسته تا کی بعمل می آوردند. در يك طرف میدان گروه اسیرانی که بشرف روح قرال مرده تلف می شدند افتاده بودند. قرال مرده در وقت جلوس خودش هزار کله بریده بود که این قرال نونیز بهمین قدر کله بریدن مجبور بود.

بقدر یک ساعت نطفها خوانده شد. فریادها، فغانها غنلسرائیها اجرا

گردید . بعد از آن رقص آغاز نهاد . همه نفرهای عسکر زن برقص اشتراك ورزیدند .

نهایت زمان خونریزی رسید . روبرو که به این عادت کریهه این مرد مان وحشی بیدین واقف بود گروه اسرار از نظر دقت دور نمیداشت . مأور عدلیه قرال جناب (مینغان) بیک عظمت و غروری در پیش روی قرال ایستاده بود ، و تیغ کوتاه بسیار تیز یک بدست داشت بحرکت میآورد . اما چون درین روز مرد . یک کله میشوند بسیار است بقدر دوسه صد جلادهای بسیار ماهر نیز در عقب مینغان باتیغهای خونفشان آماده کله پرانی بودند .

وحشیها ، دفعه صداهای (فر ر ر ر) آلباتروس را که از روی میدان بقدر دوصد . ترو بلند تر فرو آمده بود شنیده سرهای خود را بلند کردند ، و هیئت غریبه جانور هوایی را دیده گمان کردند که یک . مچو دیست که برای تقدیس و مبارکبادی قرال نو آمده است .

از هر طرف سجده ها . و سلامها . و وضعیتهای احترام گرفته شد . درین اثنا کله یکی از اسیران بشمشیر مینغان پرید و دیگر جلادان نیز خوا ستند که بکار آغار کنند که دفعه از بالا یک کله تفگی آمده بر جگر مینغان برخورد ، و هاندم جان تسلیم نمود روبرو گرفت :

— آفرین توم ! خوب نشان گرفتی !

— بلی ! گاه گاه همچنین نشانه‌های نافع گرفته می‌توانم !

درین اثنا میان انبوه خلایق يك شور ماشوری برپا شد زیرا دانستند که جانور هوایی برای تقدیس و مبارک‌بادی فی‌بلکه برای هجوم آمده است ، و چون جسد ییروح منغان را بر زمین افتاده دیدند صداهای حدت و غضب شان بلند گردیده به تفنک زدن و تیر انداختن آغاز نهادند .

پرودانت و فیل ایوانس اگر چه يك حس عداوتکارانه در حق روبر و پیرورانیدند ولی به این فکر انسانی‌تکارانه اواز اشتراك ورزیدن خود داری نتوانستند ، و گفتند :

-- بلی ، بلی ! بسیار خوب کردید . بهمه حال اسیران را برهانیم !

روبور — بلی فکر منهم همینست !

همه نفری سفینه مسلح شده بر سطح سفینه برآمدند . دو تفنک سریع آتش بدست دو نفر سیاح نیز دادند و همه به آتش کردن آغاز نهادند . حتی طوپ کوچک سفینه را نیز از بالا پایان میل داده یکچند گله انداختند . وحشیان نیز از گله اندازی خود داری نمیکردند . ولی اکبر شان به خوف عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بحیرت افتاده باز کردن دستها و پایهای همدیگر خود شتاب می‌ورزیدند . جنک‌آوران از گله اندازی روگردان نمیشدند . حتی يك کاه بر پروانه آلباتروس خورده پروانه را بشکافت .

توم تور نر بغضب آمده به مخزن جبه خانه فرو آمد و بتدریج دوازده دینا میت را گرفته بالا برآمد . و بمجردیکه یکچند دانه آزار و وحشیان پرتاب نمود . و آنها بشدت در میان شان کفیده . و جب تلغیسات زیادی گردید تاب و توانایی مقابله برای شان باقی نمانده بسرعت فرار کردند . اسیران نیز همایی یافتند و کسی در پی آنها طبعاً افتاده نتوانستند .

اینست که روبرو به اینصورت نایده و منفعت آلبا تروس خود را در نظر پرو دانت و فیل ایوانس اثبات نمود که برای اینگونه کارهای انسانیتکارانه چقدر نافع و مفید است .

بعد از آن آلبا تروس ستریسانه به جوهر ا صعود نمود و بسرعت تمام از خانه قلعه افریقا برآمده بر بحر محیط اطلسی به هوا پیمانی آغاز نهاد .

باب سیزدهم

پرو دانت و فیل ایوانس بی آنکه بسر حر خئی در بابی گرفتار شوند از بحر محیط جسان بگذرند ؟

چیزیکه دور فیق از آن میت رسیدند بسر شان آمد . بل ، آلبا تروس بر بحر محیط برآمد . آیا آلبا تروس بکجا میرود ؟ در صاحبان سفینه اصلا اثر خوف و هراس پیدا نیست ! برو بحر در پیش آنها یکسانست هر کس در کمره ها خوابهای خوش خود را میکند ، و هیچگاه خوابهای ترسناک

هم نمی بینند .

اما این سیاحت البته در یک جایی نهایت خواهد یافت زیرا اگر یک آرام گاهی نداشته باشد برای بکار داشتن سفینه خود مواد لازم را از کجا تأمین کند ؟ و اینهم طبیعست که آن آرامگاه در جو هوایی بلکه در روی زمین باشد .

خوب ! مادام که این چنین آرامگاه ضروری دیده میشود آیا آن آرامگاه در کجا خواهد بود ؟

اینست که پرودانت و فیل ایوانس متصل با خود این سوالها را میکنند ، ولی والسفا که جواب دهنده نمی باشد ! پس فکر کنیم که اینگونه معماها این دو امریکائی آتشین مزاج مارا بچه درجه قهر و غضب می آورد ؟ آیه اگر به بعضی تشبیهات مجنونانه اقدام ورزند حق ندارند ؟

هرچه که هست ، حالا این ملاحظات را گذاشته به بینیم که سفینه در چه عالمست ؟ سفینه در دوازدهم ماه تموز بر بحر محیط اطلسی بکمال عظمت پویان بود . روز دیگر که شمس تابان از نقطه التصاق بحر و سما طلوع کرد با وجودیکه بسبب بلندی آلباتروس دایره رؤیت خیلی واسع بود باز هم هیچ خشکه از هیچ طرف معلوم نمیشد .

فریقونلن بچاره از کمره خود بیرون برآمده چون بحر ذخار را در زیر پای خود دید بی آنکه از بیم آویخته شدن دهن خود را بکشد لرزان

فرزان واپس بکمره خود بخیزد !

سطح بحر ها نیکه بر کره زمینست سه صد و هفتاد و چار میلیون و پنجاه و هفت هزار و نه صد و دو اوزده متر مربع میباشد . که بحر محیط اطلسی بقدر یک ربع این سطح را استیلا کرده است . و ازین یک بزرگی و وسعت این بحر را قیاس باید کرد .

درین جهت کره ارض که بین المدا رین گفته میشود همیشه اوقات یک جریان هوا موجود است که از صحرای کبیر افریقا بسوی خلیج (مکسیقا) متمایل در جریان دایمی میباشد . این جریان هوا گاهی از طرف غرب بسوی شرق ، و گاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تابستان دوام میورزد . آلبا تروس بسرعت متوسط که باز هم از سرعت هر رقم واپورها نیز تر است هوا پیمایی مینمود .

در سیزدهم ماه تموز از خط استوا مرور نمود ، و این مسئله از طرف رو بور به سیاحان خبر داده شد . پرو دانت از گذشتن خود از نصف کره شمالی به نصف کره جنوبی خیلی بقهر و غضب افتاد .

همه سفاین حریه ، و تجاریه و قتیکه از خط استوا می گذرند بعضی مراسم جشن و سروری اجرا میکنند که آلبا تروس این مراسم را اجرا نکرد . تنها فرانسوا تا پاژیک که سه آب سرد را بخبر بگردن فریقولن بریخت که فغانهای بیچاره را کشید . ولی بعوض آن یکچند ققد شراب

اعلای (رین) به او نو شانید که فریقوان ازین مراسم گذشتن خطاستوا خیلی ممنون شد .

در پانزدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس از مابین جزیره های (آسا نسیون) ، و (سنت هلن) سرور نمود و بجزیره سنت هلن زیاده تر تقرب نموده کوههای بلند سبز و خرم آنرا تماشا کرد .

اگر سفینه مهندس روبرو در ازمانی که ناپولیون بوناپارت درین جزیره محبوس بود موجود میبود ، بر خلاف همه تدابیر احتیاطیه که محافظ جزیره (هود سون لودو) در باب نگهداشتن ناپولیون بوناپارت در جزیره سنت هلن بکار میبرد رهایی دادن او خیلی آسان میگردد .

در شانزدهم و هفدهم ماه تموز در زمان غروب شمس جهان آرا خیلی عجیب یکه نظره بدیعه طبیعی مشاهده گردید که اگر در نزدیکیهای قطب جنوبی میبودند چنان گمان میشد که فجر شمالی یا نقطه قطب خواهد بود ! چونکه در وقتی که آفتاب غروب میکرد ضیای بسیار رنگارنگی از افق پیدا گردید که بفجر شمالی خیلی شباهت داشت .

و غیر ازین بسی مناظر طبیعی دیگر نیز گاه گاهی ظهور میکرد که انسان در پیش بدایع آن حیران میماند . در شب هجدهم ماه در حالتیکه قمر هنوز حال بد ریت خود را گم نکرده بود آنچنان يك هاله جسیم قوس قزحی بدیدار کرده بود که انسانرا حیرت میداد .

آیا این بدایع طبیعیہ علامت يك طوفان مدهشی نخواهد بود ؟ بواقعی
که همچنین هم شدہ . دزدربایک شورش بسیار مدهشی برپا بود . درمجدہم
تموز از مدار جدی مرور آلباتروس بوقوع آمد . روز دیگر يك بدیعہ
غریب دیگر بظہور آمد کہ کشتیبانان دریایی ازان خیلی میترسند .

در سطح دریا خیلی . وجہای شعلہ داری بکمال سرعت برہم دیگر ہمغلطید کہ
سرعت آن ہادر ساعتی زیادہ از شصت میل دیدہ میشود . وجہا خیلی خطہای
ضیادار درازی ہمیدان میآورد . چون شب ہم بود ضیای شدید موجہاتابہ
آلباتروس ہمیرسید .

سبب یکانہ این بدیعہ کہ در سطح دریا شاہدہ میشد الکتریک بود .
چونکہ در ہوا نیز الکتریک خیلی شخی پیدا کردہ بود . ہر گاہ کشتی
وواپوری درینوجہای الکتریک دار گرفتار می آمد از غرق شان ہیچ
باقی نمیاند . اما آلباتروس ازینوجہا ہیچ پروانداشت .

درین اثناء ایرۂ عرض چہل و ہفتم را سرور کرد . روز ہا درین جاہا
از ہفت ہشت ساعت زیادہ تر دراز نمیشد . بعد از وقت ظہر بیک ساعت آلبا
تروس برای پیدا کردن يك خطہ وافقی برای حرکت خود بقدر صد
قدم باندر تر از سطح آب فرو آمدہ بود کہ بنا گہان در میان دایرۂ دوران
يك (خرطوم) دریایی گرفتار آمد .

چنانچہ معلوم ارباب طبیعت شناسانست کہ خرطوم يك حادثہ بسیار

مدهشۀ طبیعت است که عبارت از يك گردباد ابر و آب بحر است که باهمديگر تاب خورده و آب بحر بدوران بسيار شدیدی از طرف ابرها بالا کشيده ميشود کستيهائيکه بخرطوم گرفتار آيندر هايي يافتن شان خیلی دشوار است . درينوقت بقدر بيست عدد خرطومهاي ابرهاي سياد بسوی سطح بحر دراز شده آب هاي بحر را بسدت خارق العاده مانند شعله جواله بدور آورده بکشش فوق العاده بالا میکشيد که آلباتروس درمیان آن گرفتار آمده بود . اما هزارشکر که حرکت دوريه خرطومها بعکس حرکت دوريه پروانه هاي عمودي آلباتروس بود . و گرنه پروانه ها از حرکت مانده سفينۀ طيار معطل و بيکار مانده غوطه خوار گرداب ادبار ميگرديد . مهندس بزرگی ومدهشۀ تهلکه رادرك نمود . زير پروانه ها تاثير نمیکرد ، و آلباتروس از خرطوم رهايی نمی يافت طایفه ها از شدت دوران خودداری نمیتوانستند و بهزار زحمت خودشانرا به کتاره ها محکم گرفته بودند .

مهندس فریاد برآورد که :

— برادران ! صبروری واعتدال دم بکار است .

براستی که اين دوچيز خیلی ضرور بود . فيل ايوانس و پرودانت حلقه هاي دروازه هارامحکم گرفته کم مانده بود که از سرچرخي دوران خرطوم بيهوش شده بدر يافتاده از دغدغه عالم زندگانی آلباتروس وارهند !

تنها نوم تورنر دلاور بنا بر اشارت مهندس از يك چيزی بدیگر چیز
چنگ زده خود را تابه نزدیک طوپ سفینه رسانیده بتوانست .

بلی چاره یگانه رهایی یافتن از خر طوم طوپ زد نست نوم تورنر
بسرعت تمام کارتوس را در طوپ بینداخت، و آتش داد هماندم خر طومها
از اهتزازات هوائی که از صدای طوپ پیش آمده بود ویران گردید،
و ابرهاییکه خر طومها را تشکیل داده بودند به آب تحویل یافته مانند آبها
ئی که از ناوه بریزد ریختن گرفت .

آلباتروس بمجر درهایی یافتن از خر طوم یکچند صدمترو بلند گردیده
مهندس پرسیده که :

— آیا در سفینه شکست و ریختی بهم رسیده خواهد بود ؟

نوم — فی . اما آنچنان يك صدمه بدی بود که اگر دیگر بار پیش شود
خیلی بد خواهد بود !

براستی که این واقعه خر طوم خیلی مدهش صدمه بود که اگر صلابت و
ممانت فوق العاده آلباتروس نمیبود پاره پاره میگردد . و اثری از آن پیدانمیشد .
سیاحت روی بحر محیط به اینگونه خارقهای طبیعیه مرور مینمود .
روزها هم روز بروز در کوتاهی بود . هوا نیز روز مره سردی پیدا میکرد .
پرودانت و فیل ایوانس نیز روز بروز به تنگ شده میرفتند . مهندس را
نیز خیلی کم دیده میتوانستند . زیرا مهندس اکثر اوقات خود را در کمره

خود به تعیین خط حرکت آلباتروس بسرمی آورد . و بر روی خریطه گذرگاه های خود را اشارت میکرد ، و تحولاتی را که بار و مترو و ترمو مترو و دیگر آلات رصدیه هوائیه دمبدم نشان میداد آنها را یگان قید و ثبت مینمود . و هر گونه وقوعاتیکه در اثنای سیر و سیاحت سفینه بوقوع می آمد در دفتر سیاحتنامه خود بقید می آورد .

سیاحان ما دایما بر سطح سفینه بر کنار کتاره تکیه زده و گوشها و پوز های خود شان را از خنک با کوش پچه های مخصوصی که در کمره شان برای روزهای سرما آماده شده بود بخوبی پچانیده بتماشا مشغول میشدند ، و بنظرهای متجسسانه خود شان خشکه را می پالیدند .

از یکطرف فریقولن را مأمور کرده بودند که در باب که بودن رو بور ، و بکجا رفتن آن از آشینز باشی . معلومات و حوادث گرفته خبر بیارد . حالا آنکه مانند موسیو فرانسو تا پائیک فرانسیس سنگین مغز ، بمانند فریقولن بوج مغز چسان معلومات صحیح و درست خواهد داد ؟

وقتیکه فریقولن از و می پرسید ، او گاه رو بور را رئیس سابق جمهوری امریکا ، و گاه یکی از جزایهای ژاپونیا ، و گاه یکی از نوابهای هندستان ، و گاه یکی از خانهای ترکستان برقم میداد و چون از جای رفتن آن سوال میکرد میگفت :

-- افندی ما بکره قر میرود . اگر در انجا قابل سکونت یکجایی بیابد

ساکن میشود! خوب چه میگوی فریقولن! آیاتو هم بامامی آیی؟

فریقولن اینسخن را راست دانسته بشدت گفت:

— نی نی، از برای خدا من نمیروم!

تایاز — چرا؟ چرا؟ ترادرانجا بایکدختری از ساکنه های قمر عروسی

میکنیم، چه میشود، درانجا یک عرق اسود باز میکنید!

فریقولن چون اینگونه حوادث را برای افندئی خود میآورد پرودانت

میدانست که در حق روبرو چیزی نخواهد آموخت. واز انرو فکر انتقام

رازباده ترقوت میداد. حتی یکروز بر فیک خود گفت:

— حالا فافع شدید که فرار کردن ازین سفینه منجوسه ممکن نیست؟

فیل — بلی، پرودانت! هیچ ممکن نیست.

پرو — اما انسان دایما ر حیات خود مالکست، آن حیات چون به اسارت

بگذرد فدا کردن آن لازمست!

— بسیار درست میگوئید! اگر فدای جان کردن لازم باشد هیچ درنگ

نباید کرد.

— بلی برادر هیچ درنگ لازم نیست! آلبا تروس قریبست که بحر

محیط اطلسی را طی نماید. آیا بعد از ان باز بحر محیط کبیر خواهد بر آمد یا

بسوی قطب جنوبی رهسپار خواهد شد؟ و الحاصل همه عمر خود را در

جوهر خواهد گذرانید که اینچنین زندگانی بدر دماند خورد. لهذا انتقام

باید گرفت سفینه را با سفینه نشینان آن محو و هلاک باید کرد !
 — های های ! خود را نیز باید با آنها هلاک کرد ، و عالم را از خیریها
 رهایی باید داد !

اینست که ایندو رفیق از قهر بسیار به ایندر جه هار سیده اند که برای
 انتقام بمحو کردن وجود خود نیز ایستاده اند ! تصور محو ساختن آلبا
 تروس را نیز چندان مشکل نمی یابند ، چونکه تنها بیک تقریبی خود
 را به مخزن جبه خانه رسانیدن ، و یکدودیه میتی بدست آوردن برای این
 کار کافی دیده میشود !

اما هزار شکر که فریقوان ازین تصور آگاه نیست ، و گرنه هیچ شبهه
 نیست که افندی خود را بدست بدهد !

در بیست و سوم ماه تموز از طرف غرب جنوبی زمین پدیدار گردید •
 این خشکه آبنای (ماجلاان) بود که نقطه انتهای امریکای جنوبی است •
 در نیموسم درینظر فها که بیشتر از پنجاهمین درجه عرضت شب تا به هجده
 ساعت ممتد میشود • حرارت نیز از صفر شش درجه فرو میآید • اگر
 ششماه پیشتر میبود درینسر زمینها روزها بقدر شانزده هفده ساعت
 دراز میشد • زمینها نیز سبز و خرم بنظر میآمد •

امروز در اثنای غروب شمس یک تالاب بسیار لطیفی که بایشه ها محاط بود
 در گذرگاه آلبا تروس تصادف نمود • که بصدها هزار مرغان هر رقمی

مرور و اطراف آن در پرواز بودند آلبا تروس چراغهای الکتریک خود را روشن نمود. هزاران مرغان خوش گوشت آبی بر سطح سفینه خود را انداختند که به اینصورت شکار بسیاری بچنگ آلبا تروس میان افتاده تا یک مدت مدیدی برای طعمه‌های رنگارنگ بدست فرانسوا تاپاژ آشنیز باشی کار پیدا شد.

بعد از آنکه آبنای ماجلانی و آبنای (باکر) را مرور نمود آلبا تروس بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نهاد. بعدها جزیره (تاوارن) را گذر کرد. و الحاصل بعد از آنکه از ساحل داهومی تابه اینجا هفت هزار و پنجصد کیلومتر و مسافه را طی نمود و همه جزایر ماجلانی را به پیمود، دماغه مشهور (هون) را نیز گذشته یکسر بسوی جنوب بهوا پیمایی آغاز نهاد!

————— ۲۲۲۲۲۳۳۴۴۴۴ —————

— باب چاردهم —

مهندس روبر باز در جایک کار خیر اندیشه اجرا مینماید ؟

————— ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ —————

فردا که بیست و چارم تموز بود از دایره پنجا و چارم عرض آلبا تروس خیلی بیش رفته بود که این دایره در نصف کره شمالی مقابل دایره ایست که از (ادیمبورغ) که در (اسقوجیا) واقعست گذشته است. بیست و چارم تموز در نصف کره شمالی بیست و چارم کانون نایست در نصف کره جنوبی. لهنداتر و مترو دایره در جهه حرارت را از صفر پایا نتر نشان میداد!

روبور مجبور بود که کمره های سفینه را به الکتریک گرم نماید . و چون سفینه دایما بسوی جنوب پیش میرو و در فته رفته روزها هم کوتاه شده میرو و روشنی کمتر شده تاریکی بیشتر میشود .

در سفینه لباسهای زمستانی که برای سیاحت قطب بکار آید از اقسام بسیار اعلام وجود بود که هر دو رفیق خود را خوب پوشانیده هر روز بر سطح سفینه میرامدند ، و در باب چاره فرار . و وسایط اخذ انتقام را یها میزدند .

آدمی بر روبرو . بعد از گفتگو شیکه در طو مبو قتب و پرو دانت کرده خیلی کم با آنها دید و او ادید میکند ، و هیچ مکالمه با آنها رد و بدل نمیکند . دایما با تو م نور زم مکالمه های دور و دراز اجرا میکند یکچند بار و ترو را بدقت تمام معاینه کردند . و از وضع شان چنان معلوم میشد که بعضی علاتهای نور ا جستجو میکنند . دیگر اینکه دفتر اجزا و ساله های لازمه ماشین . و خوراک طایفه ها و لوازمات داخلیه سفینه را تنظیم میدهند . درینوقت در زیر آلبا تروس بحر بسیار جسیمیکه در مابین آسیا و امریکا واقعست موجود میباشد . آیا آلبا تروس بکجا میرود ؟ از طرز رفتارش چنان معلوم میشود که بطرف قطب جنوبی رهسپار است ! آیا درینموسم زمستان ، وظایفهای شهای بیایان سیاحت قطب چه ضرورت دارد ؟ حالآنکه از بعضی کارهاییکه روبرو و تو م نور در سفینه می بینند چنان

• معلوم میشود که بفکر بارگشتن افتاده باشند !

امروز در حالیکه میزان الهوا از بسیار مدتی بلند بود دفعه سقوط نمود که اینگونه سقوط بار و متروا گرچه برای سفاین بحریه خیلی اندیشه آور و تهلکه گستر یک • سئله ایست ، اما آلباتروس هیچ پرواندارد ! زیرا این سقوط بار و مترو بر سطح بحر محیط علامت طوفان بسیار مدهشی را نشان میدهد • ولی ماشین طیار و بور چه باك دارد !

از وقت ظهر یک ساعت گذشته بود که تو متور نر به • مهندس تقرب کرده گفت :
— مستر و بور ، درین طرف افق بر سطح بحر به بینید یک نقطه سیاهی • معلوم میشود ! آیا چه خواهد بود ؟

رو بور دور بین خود را با طرف دور داده به تدقیق آغاز نهاد ، پرو دانت ، و فیل ایوانس که بر طرف سر سفینه بودند نیز بهما طرف میدیدند • رو بور گفت :

— آن نقطه یک قایقیست ! حتی در میان آن آدم نیز هست !

توم — • مطلق قضا زده ها خواهند بود •

رو بور — بلی ، از وضع شان همچنین • مینماید که قضا زده باشند بلکه از کرسنگی و تشنه گئی بحال تلف رسیده باشند •

توم — آلباتروس ما چرا بمعاونت شان نشتابد ؟

رو بور هماندم به ما کینست اشارت کرد • سفینه طیاره آهسته آهسته

بسقوط آغاز نهاد . و چون بقدر صد و ترو بر سطح بحر نزدیکشد یکسر بسوی قایقی که دیده شده بود روان گردید .

و قتیکه آلباتروس نزدیکشد ، آلباتروسیان دیدند که در قایق پنج نفر بودند ، و غیر متحرک افتاده بودند ، یا آنکه هلاک شده بودند . یا آنکه از مانده کی و کرسنگی بیهوش افتاده اند .

آلباتروس چون بر سر قایق نزدیکشد فرو تر آمد . و سفینه نیز قایق را بخوبی مشاهده کرد . بر طرف دنبال قایق نام و عنوان سفینه که این قایق به آن منسوبست نوشته شده بود . چون بدقت نظر کردند دیدند که اسم سفینه (ژانته) و ارکشتیههای بندرگاه (نانت) فرانسه است .
لهذا معلوم گردید که قضا از دکان بیچاره فرا نسوی میباشند .
توم تورنر بصدای بلند :

-- هی !

گفته بر آنها آواز داد . در قایق نشینان هیچ حرکتی پیدا نشد و بوز گفت :
— بلکه نشیندند ! تفنک بیدازید .

تفنک زدند . صدای تفنک یکمدمتی بر سطح دریا عکس ادا کردید .
بصدای تفنک ، یکی از قایقی نشینان که از ضعف مانند تشریحی شده بود بکمال زحمت سر خود را بالا کرده انظار بیهوشانه خود را به اطراف عطف نمود . توم تورنر باز :

— هی !

گفته بانك زد !

قضا زده بچاره چون سر خود را بالا کرد آلبا تروس را بر سر خود مشا
 هده کرده در اول امر به خوف و دهشت افتاد. روبرو بزبان فرانسوی گفت :
 — مترسید . برای امداد شما آمده ایم . بگوئید که کیستید و چه حال
 بر شما پیش آمده ؟

— طایفه های کشتنی سه دیر که (ژانته) میباشیم که خود من کپتان
 دوم آن میباشم . سفینه ما غرق شد ، ما پنج نفر خود را باین قایق رهایی
 دادیم . یانزده روز است که در میان وجها غلطانیم . نه خوراک و نه نوشیدنی
 داریم . نزدیک بهلاکت میباشیم !

درین اثنا چهار قضا زده دیگر نیز آهسته آهسته به امید نجات حیات
 یافته از جای خود بر میخواستند . آنقدر ضعیف و بیرنگ بودند که از اموات
 فرق نداشتند . دستهای خود شانرا بیکو وضع نمودند و بالابر آوردند .

بنابر اشارت روبرو یک کوزه چرمینی را از آب پر کرده و بیک ریسمانی
 بسته به قیق آویختند . بچاره ها بیک هول و تلاشی که جگر انسانرا پاره
 یاره میکرد به کوزه چسپیده و آبرانشیده :

— نان ! نان !

گفته فریاد بر آوردند . هماندم در میان یک سبد نان و گوشت . و یک

شیشه شراب، و یکقدری قهوه و شیرینی آویختند احوال قضا از دکان بچاره شایان مرحمت بود؛ بچنان تهالك و آنها کی برسبد هجوم بردند. و خوردند و نوشیدند که مجسمه پنجه دادن حیات و ممات را در نظر آلتا و سیان جلوه گر ساختند.

بعد از آنکه یکقدری جان گرفتند پرسیدند که:
-- در کجا هستیم؟

— از سواحل شیلی و جزایر شوناس پنجاه میل دور تر هستید!
— تشکر میکنیم، اما این پنجاه میل مسافه را ما چسان طی خواهیم
توانست؟ باد هم نیست، بادبان ما هم پاره پاره شده، قوت پرکشی هم
نداریم! ...

— ما شمار را کشیده میبریم!

— شما کیستید؟

— ما مردمانیم که برای رهایی دادن شما یان آمده و به این واسطه خود را
بختیار می شماریم!

قایق نشینان بچاره بر دیگر سوال جسارت نتوانستند چونکه بگرداب
حیرت فرو رفتند که آیا اینچه گونه حال است؟ بنا بر اشارت مهندس روبرو
بطول صد قدم يك ریسمانی به قایق انداختند. قایق نشینان ریسمان را به
قایق خود به بستند. آلتا و روس یکسر بسوی شرق حرکت نمود. و قایق

را کشیده ببرد .

ساعت ده بود که خشکه پدیدار گردید . یعنی چراغهای دوار ساحل مشاهده شد . بعد از آنکه آلباتروس قضا از دکان بچاره را تا بعد خل جزایر شانوس ببرد توهم تورنر آواز داد که :

— ریسما را باز کنید !

قضا از دکان بچاره عرض تشکرات بسیاری کرده ریسما را باز کردند ، و این واقعه را یک خارقه آسمانی پنداشتند . آلباتروس نیز پس بر اهیکه داشت دوام ورزید .

برودات و فیل ایوانس با وجودیکه در حق آلباتروس و روبرو عداوت بسیار شدیدی میپروورانیدند باز هم درین مسئله به اعتراف کردن مجبور شدند که اینگونه کارهای انسانیتکارانه را بجز آلباتروس دیگر بالونها اجرا کرده نمیتواند .

در بحر و هوا لحظه بلحظه طوفان بسیار شدیدی پدیدار میگردد . از علاقهتائیکه بار و ترونشان میداد هیچ شبهه نماند که یک طوفان بسیار مهلک و مدهشی ظهور یابد . از نصف شب یکساعت گذشته بود که باد دهشت بیدار بکمال شدت و قوت وزیدن گرفت . ماشین طیاره مهندس روبرو بکمال زحمت بر روی باد راه میپیمود . و در ساعتی پنج شش میل قطع مسافه میتوانست . ولی بیشتر از آن ره پیمایی خارج دایره احتیاط بود .

طوفان رفته رفته شدت میکرد ، و بخوبی معلوم شد که (قاصرغه) نام طوفان گردباد است که گاه گاهی ظهور میکند ، و در بر و بحر خرابیهای بزرگی میرساند . این قاصرغه های معنی گردبادها را در بحر محیط اطلسی (هوارقان) ، و در بحر چین آنرا (طایفون) ، و در صحرای کبیر (سیمون) میداند که مالک حرکت دوریه دایمی و مدهش يك طوفان است .

رو بوجه احوال این گردباد مدهش بخوبی واقف است لهذا بر طبقات بسیار بلند هوا برآمده خود را از تهلكه محفوظ میتواند . و هم میبایست که بمجابگی این کار را اجر ابکند . چرا که هیچ وقت باقی نمانده . چرا که باد شدت خود را لحظه بلحظه می افزاید ، و گردباد مذکور یکسر بسوی قطب جنوبی دور کرده میرود که اگر یکبار آلباتروس بدایره دور آن بیفتد حکماً باید که خواه ناخواه بقطب جنوبی برود ، آنهم بشرطیکه سالم بماند . اینست که رو بوجه این مسئله ها را اندیشیده نوم تورنر را امر صعود عطا نمود . آلباتروس پروانه های افقی خود را بشدت هرچه تمامتر بدور آورده مائلاً صعود نمود . اما هنوز بقدر دو صد متر بالا شده بود که دفعته توقف نمود . و این توقف او را ن بود که به جریان بسیار شدتناک و رفشار هوا که از بالا یکسر بپایان میآمد ، مقابله نتوانست . یعنی نقطه استناد نیافته بتوقف مجبور گردید .

واپور هائیکه در نهادهای شدید الجریان میروند بسببی که آنها از میان

چرخهای پروانه های آن بشدت و سرعت در میگذرد. و برای دور پروانه نقطه استناد پیدا نمیشود چرخ از کار افتاده پس پس می رود ، اینست که آلبا تروس نیز درین وقت بهمین حال افتاده است .

اما روبرو باز هم مغلوب شدن را بر خود گوارانه پسندید . و هفته دو چار قطعه پروانه های عمودی خود را بیکبارگی قوت آخرین را عطا نمود اما او اسفا که به این گردباد شدید یک درختان را از ریشه میبرد . و دیوارها را از بن میفلطاند ، و ایوارها را از بندر به ساحل می اندازد ماشین پر قوت آلبا تروس تاب آور مقاومت نگردیده خواه ناخواه تابع جریان باد گردید . و دانست که بسمتی که خواهش خود او ست رفته نمیتواند . لهذا قوه پروانه ها را بطرفی که جریان دوریه باد در حرکت بود دور داده از مقابله و مجادله فارغ گردید نوم تور و روبرو به اشارت با هم سخن میگفتند . و همه مهارت و کار دانی خود شان را در باب اداره سکان آلبا تروس صرف میکردند .

حال خیلی دهشتناک بود ، ادنا غفات . و وجب هلاکت میگردد از همه بدتر که باد ظلم بنیاد بسرعت خارق العاده سفینه را بسوی قطب جنوب همیراند . حالا آنکه سمت قطب جنوبی درین موسم عبارت از يك انجماد و ظلمت است و روبرو هیچ آرزوی رفتن آن جهت را درین موسم ندارد .

در ماه تموز ، در نیجهت کره ارض شهابا بقدر نوزده و نیم ساعت دراز میشود . کره شمس که از حرارت و ضیا محروم است يك کمی براق پدیدار

شده باز غایب میشود ، اما در نفس نقطه قطب شب یکصد و هفتاد و نه روز تمام دوام میورزد . حالا آنکه از روش حال چنان معلوم میشود که آلبا تروس بهمه حال در ورطه این ظلمت و انجماد دائمی بیفتد .

در میان این تهلکه ها مهندس بکمال اعتدال دم امر ها میدهد . طایفه ها نیز مانند اجسام یک روح شان مهندس باشد به او امر او اطاعت میگردند . شدت طوفان نیز درین اثنا بدرجه رسیده بود که مهندس به کم کردن حرکات دوریه پروانه های آلبا تروس مجبور گردید زیرا اگر چنین نمیگرد هم بیم شکستن پروانه ها بود ، و هم استعمال کردن سکان محال میشد .

تمام روز طوفان باد دوام ورزید . دایره عرض هفتاد و پنجم را سراسر دور نمود . هر چه که بقطب نزدیکتر شده میرفت ظلمت نیز بیشتر شده میرفت . رفته رفته بحجز درخشنده گی سیارات ، و قمر دیگر هیچ روشنی پدیدار نماند که بسبب هلال بودن قمر اینسر زمینهای قطبیه را چنانچه از جمعیت بشریه تا به ایندم هیچکسی دیده نتوانسته است مهندس روبرو که بمجبوریت تا به آنجا رسیده نیز دیده نخواهد توانست .

هیچ شبهه نیست که آلبا تروس پیش از آنکه به نقطه قطبیه در اید از جهت ضربی قطعه لوئی فیلپ مرور کرده خواهد بود که انسا نها تا به ایندم از اینجا پیشتر رفته نتوانسته اند .

پرودانت و فیل ایوانس در تمام زمان طوفان از سطح سفینه فرو نیامدند .

خود را محکم بسته بودند. اما هزار افسوس که همه اینمواقعی که آلباتروس از آن میگذرد در میان چنان ظلمتی مستغرقست که دیدن آن ممکن نمیشود؛ يك كمی از نیم شب گذشته بود که فجر مخصوص قطب اطراف را روشن ساخت. شعاعهای آتشین خیره رنگ فجر جنوبی در نصف دایره سما مانند يك بادزن بسیار بزرگی که کشاده شده باشد پدیدار بود. نقطه های آخرین شعاعات الکتریکائی آن تا به بخم قطبئی جنوبی و چهار کوب در خشنده اطراف آن امتداد داشته بود.

این بدیعه طبیعی به ناقابل تصویر و تعریف يك لطافتی حاصل کرده بود. بواسطه ضیای لعل فام آن اطراف و اکناف که بیک لباس سفید یخها و برفها پوشیده شده بود یکقدری مشاهده گردید.

سوزن مقناطیس قطب نما که در سفینه بود بسبب نزد یکشدن نقطه قطب يك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا کرده بود که در خصوص تعیین خط حرکت يك فکر صحیح از آن حاصل نمیشد. بعد از کمی سوزن مقناطیس قطب نما آنقدر بسوی پایان میل نمود که روبرو محقق دانست که بر نقطه قطب واصل شده است. لهذا زاویه را که سوزن مقناطیسی نشان داده بود رو روبرو بقدت پیمایش کرده فریاد برآورد که :

— نقطه قطب جنوبی در زیر پای ماست !

روی زمین که بیک کسوه سفید بر فها و یخها پوشیده شده بود مشاهده

گردید. اما باز هم هیچ معلوم نشد که در زیر آن چه چیزها مخفی خواهد بود!
درین اثنا طوفان باد چنان دهشت آوریك شدتی پیدا کرده بود که در
هر لحظه بیم هلاک آلباتروسیان، و یازده پاره شدن آلباتروس محقق مینمود.
زیرا آلباتروس خود داری و ضبط عنان نمیتوانست. و کوههای مرتفع
منجمده در پیش روی آن برابر شدن. و صاعقه شدید وقوع یافتن. و
پارده یاره شدن در هر لحظه محتمل مینموده. علی الحسوس که سفینه چنانچه
در حرکت افقنی خود بر خود حکم کرده نمیتوانست همچنان بر بالا برآ
و بدین نیز موفق نمیشد.

حتی بعد از که یك تهاکک بسیار عظیم دیگری رونما گردید. چنانکه
در پیش روی آلباتروس بقدر صد کیلومتر و دورتر دو نقطه مرتفع ضیا
داری پدیدار گردیده بود که این دو نقطه ضیا اردو عدد کوه آتشفشان
(توره بوس) نام بود.

پرو دانت و فیل ایوانس از روش رفتار بی اختیارانه آلباتروس محقق
دانستند که آلباتروس مانند پروانه در شعاعهای آتش کوههای آتشفشان
بی پروبال شده در دهنه مجرای دوز خین آن احراق بالار خواهد شد.
اگر چه اینرا عین مقصد میدانستند ولی به این یك تأسف میگردند که کوه
آتشفشان چرا بر ایشان سبقت کند، و نگذارد که بدست خود انتقام خود
از روبرو بگیرند.

شعله های کوه آتشفشان ساعت بساعت در مقابل آلباتروس نزدیک میشد . سفینه هرا نقدر که کوشش میوزید راه خود را انحراف کرده نمیتوانست ، و یکسر بسوی آن بسرعت نزدیک میشد . راه را يك حایل بسیار بزرگ آتشی قطع مینمود . هر طرف بيك ضیای شدیدی روشن شده بود ، سپای مردمان سفینه نشین بشدت ضیای شعله هاتابناك گردیده يك رنگ خوفی کی پیدا کرده بود . هر کس بلا حرکت و بی صدا ، و نفس بسته ، منظر در آمدن آتشدان مدّش مانده بودند . و بغیر از لطف ربانی چاره نجات را ميقود میدیدند .

آلباتروس بقدر سی چهل متر و بشعله هانزدیک شده بود که لطف ربانی ظهور نمود . یعنی باد شات نهاد سبب نجات شان گردید چونکه در دقیقه که آلباتروس میخواست در میان شعله ها بریان شده در میان دهنة دهشة مجرب افتد . يك جریان شدتلك باد آمده شعله های دهشة را بسوی دامنة کوه هموار بخوابانید ! سفینه باینصورت بعد از آنکه بابسیاری از سنگپاره های معدنی که از دهنة وولقان بر و امی شد ، صاده نموده مجرای وولقان را گذر کرد !

بعد از یکساعت آتشیای وولقان از نظر نهان گردید . نهایت بساعت دو بود که دایرة دوریه کرد باد آلباتروس را باز بدرجۀ شصتمین عرض آورد . ولی در وقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد . آلباتروس باز بر

حرکات خود مالک مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز نهاد، تا آنکه خود را بمواقعی که باضیای شمس و نور بود رسانید. صبح ساعت هشت آفتاب طلوع کرده مردم سفینه را بضیای حیا بخشای خود مستغرق انوار حیات نمود.

آلباتروس بعد از آنکه از واقعه مد هشت خرطوم دماغه - (هورن) رهایی یافت بگرداب بلا اتساب قاصرغه گرفتار آمده در ظرف نوزده ساعت منطقه قطبی را عبور نموده باز بر روی بحر محیط کبیر آمده بود که در انشای این دوران مد هشت سفینه در هر دقیقه یک فرسخ قطع مسافه نموده است، و این سرعت دو چند سرعت حقیقی آلباتروس است.

امروز مهندس روبور خیلی اندوهگین دیده میشد، زیرا در انشای طوفان بلا نشان مدهش در پروانه های پش و پس سفینه بعضی خرابیها و نقصانهای پدید آمده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی نقصان پیدا کرده است. از همه بدتر اینکه اگر سفینه بهمین حال بماند و روبور تابه جزیره مجهوله که برای خود آرامگاه مقرر نموده سیده هم نمیتواند. زیرا اگر چاره تعمیر آن اندیشه نشود لحظه باحظه پروانه های عمودی که سبب یگانه رفتار آلباتروس است خرابتر شده میرود. لهذا سفینه را معلق داشته تعمیر کردن ضروری دیده میشود.

روزی دیگر که بیست و هفتم ماه تموز بود از دور یک خستکه پدیدار گردید.

بعد از کمی دانسته شد که این خشک‌یک جزیره می‌باشد . اما آیا هزارها جزیره که در بحر محیط افشاند شده است این کدام یکی از آنها خواهد بود ؟ با وجود آنهم رو بور بر توقف کردن در این جزیره قرار قطعی داد . باد نیز سراسر ایستاده شده بود . لهذا مانوره توقف کردن آسان می‌نمود . چونکه هیچ نباشد بسبب نبودن باد سفینه در جائیکه معلق ایستاده شود محکم می‌ماند .

سفینه چون بر کنار جزیره رسید یک ریسائی که بقدر یکصد و پنجاه قدم درازی داشت ، و بر نوک آن یک چنک بسیار گیرای لنگر جهازمانندی مربوط بود بشدت بر زمین پرتاب کرده چنک‌ها لنگر مذکور را بدرستی و محکمی بر زمین خلائیده آلبا تروس راه‌علق ایستاده کرد . پروانه‌های افقی طبعاً بر حرکت دوریه خود شان دوام می‌ورزید . و گر نه سفینه چسان معلق ایستاده شده می‌توانست ؟

اینست که آلبا تروس از وقتیکه از فیلا دلفیا حرکت کرده است این اول بار است که با خشک ارتباط نموده است .

— باب پانزدهم —

فریقون در جایك پیشقدمی عجیبی اجرا میکند ؟

در وقتیکه آلبا تروس هنوز بجزیره لنگر انداز ارتباط نشده بود که

جزیره را خیلی کوچک دیده بودند . آیا این جزیره بر کدام دایره طول ،
و کدام دایره عرض واقع شده است ؟ آیا در بحر محیط کبیر یا در بحر محیط
هندی میباشد ؟ اینست که این مسئله ها هنوز معلوم نیست . زیرا روبرو
هنوز ارتفاع نگرفته ، و تعیین موقع ننموده است !

مهندس انتظار بر آمدن آفتاب از ابرها برای ارتفاع گرفتن و تعیین موقع
نمودن نکشید . بامید آنکه تا بشام تعمیرات را با تمام رساند هماندم به امر
تعمیرات شروع نمود . پروانه های افقی که بر دیرکها بطور افقی دور میخو
رند و خدمت بالا بر آوردن سفینه را ایفا میکنند جمله سالم است . درینوقت
کمتر از نصف آنها بدور است که به آن سبب سفینه را معلق داشته است .

حالا آنکه پروانه های پیش و دنبال که خدمت راندن را میکنند از درجه
که روبرو گمان کرده بود بیشتر خسار زده شده اند . حالا لازم آمد که پروانه
های مذکور را از شافت بر آورده چرخهای دندانه دار آنها را تعمیر بکنند .
در اول امر در زیر نظارت روبرو و توهم تورنر طایفه ها به تعمیر پروانه
پیش رو آغاز نهادند .

در اثنای تعمیر پروان و فیل ایوانس بعد از آنکه بر سطح سفینه یکقد
بزی گردش کردند در طرف دنبال کشتی رفته نشستند .

فریقونن بحال خاطر جمعی و امنیت کامله میباشد . چون بقدر یکصد و
تجاه قدم خود را از روی زمین بالا می بیند نعمت بزرگی می شمارد .

تابوقتی که وقت عملیات تعیین موقع میرسید بر کار تعمیرات دوام ورزیده شد. هنگامیکه آفتاب جهانتاب بسمت الرأس رسید، مهندس رو بوز بکمال دقت عملیات تعیین موقع را اجرا کرده ثابت شد که سفینه در ۱۷۶ درجه و ۱۷ دقیقه طول شرقی، و ۴۳ درجه و ۳۷ دقیقه عرض جنوبی میباشد. و چون برین طول و عرض بر خریطه نظر کردند معلوم شد که این جزیره (ویف) نام جزیره کوچکیست که از توابع جزیره (شاتام) و از جهات جزایر مجموعه (برو غتون) است، این جزایر مجموعه در پانزده درجه جهت شرق جزایر (پو، و تو) واقعست که جزایر پو، و تونیز آخرین (زله) اند جدید) میباشد.

رو بوز، قوم نور نر را گفت:

— چون چینیست، ما را میگردید که از جزیره (س) چهل و شش درجه بسوی جنوب افتاده ایم.

— بلی، یعنی از آرامگاه خود دوهزار و هشتصد میل دور میباشیم که با این حساب اگر چه بسیار دور نیستیم ولی اگر باد مخالفی برخاسته و ما را دور کند به این مآکولات و لوازمات جزوئی که بدست داریم بسیار مشکلات خواهیم کشید.

— همچنین است که تو میگویی قوم! منم گمان میبرم که تابشام تعمیرات بک. و انرا تمام کرده حرکت بتوانیم. و تعمیر پروانه دیگر را در راه کامل کنیم.

— مستر روبور! آیا این دو امر یکانی و خدۀ تکرار آنرا چه خواهیم کرد؟
 گمان میبرم که اگر در جزیرهٔ (س) مهمان بشوند چندان زحمتی نخوا
 هند کشید!

اما آیا این جزیرهٔ (س) کجاست، و چسان جایست؟ خبر بدیهم که جزیرهٔ
 (س) در بحر محیط کبیر غایب شده یک جزیره ایست که مهندس روبور
 آنرا یافته. و به اصلاح فن جبر آنرا جزیرهٔ (س) نام نهاده است. از راه
 رفت و آمد همهٔ سفاین تجاریه و حریره برکنار افتاده است. خوش آب و خوش
 هوا سبز و خرم یک جزیره ایست که روبور آنرا برای خود قرار جا و آرامگاه
 مقرر کرده است آلباتروس وقتی که در سیاحت هوائیۀ خود مانده شود، و برا
 حت و تجدید ملزمتۀ خود محتاج شود در این جزیره آمده توقف میکند، و لوازم
 مات خود را کمال کرده تعمیرات و اصلاحات سفینۀ خود را بعمل میآورد و هم
 مهندس روبور این جزیره را بحال مکملیت فوق العادۀ در آورده است. کمکایت
 آنرا ازین یک قیاس باید کرد که مانند آلباتروس یک سفینۀ طیاری در آنجا
 ساخته شده است. در این جزیره مخفی مهندس روبور هرگونه تعمیرات
 ماشین طیار خود را بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواهد یک آلبا
 تروس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. زیرا در مگازهایی که در جز
 یره از طرف مهندس ساخته شده است هر نوع ماشینها، و آلات آهنین،
 تخته خوراک پوشاک نوشیدنی، اسباب و اجزای کیمیایی، و حکمی موجود

است . تمام جزیره بقدر پنجاه نفر نفوس دارد که همه آنها تابع مهندس رو بور ، و عمله و عونۀ آلبا تروس اند .

چند روز پیشتر که رو بور دماغه (هورن) را گردش کرده بسوی غرب رهسپار هنریت شده بود . مقصدش این بود که به آرام گاه خود یعنی جزیره (س) بیاید . اما طوفان شدید (قاصرغه) اورا میدان نداد ، و تا بقطب جنوبی اورا پویان نمود . اگر چه درینوقت بحزیره (س) نسبتاً نزدیکست ولی خرابی پروانه ها سیاحت اورا سخته دار ساخت ، و گر نه خیلی پیشتر بمنزل مقصود خود میرسید .

پس معلوم شد که رو بور بحزیره (س) میرود ، و برای رسیدن بحزیره مذکور لازم است که همه قوت خود را مالک شود . و مالک شدن قوت بر تکمیل شدن تعمیرات موقوفست که از انسبب مهندس و همه طایفه ها بجد و جهد تمام به تعمیرات مشغولند و بدیگر هیچ چیزی نمیردازند . اینست که درین اثنا که طایفه ها در طرف سرکشتی به تعمیرات مشغول بودند پرو دانت و فیل ایوانس نیز در طرف دنبال کشتی بیک مذاکره و مکالمه بسیار مهمی گرفتار بودند که ذکر آن در اینجا ضرور است . پرو دانت میگفت :

— حالا بگوئید فیل ایوانس ! آیا برای فدا کردن حیات خود حاضر هستید ؟

— بلی ، بلی حاضرم !

— باز خوب . ملاحظه کنیم ! آیا به این يك خوب دانسته اید که از روبرو
لطف و مروت انتظار کشیدن بیفایده است ؟

— بلی ، هیچ رهایی یافتن از چنگ این ظالم متصور نیست !
-- بسیار خوب ! چون چنینست من قرار دادم . آلباتروس میخوا
هد که امشب حرکت بکند ، منم کردنی خود را میخواهم بکنم ، یعنی
تیمگذارم که برود . پروبال مهندس بلند پرواز را می شکنیم ، سفینه او
را بر هوا میپرانیم !

— بلی ، بلی برانیم ! اما چیز يکه لازم داریم آیا حاضر است ؟
— بلی ، دیشب وقتی که طایفه هابرهایی دادن پروانه را از شافت مشغول
بودند به مخزن جبه خانه فرو آمده يك دانه گله دینامیت بدست آورده
توانسته ام .

— بسیار خوب ، بسیار اعلا ! هیچ صبر نکنیم ، بکار آغاز کنیم .
— فی بسیار عجله لازم نیست . باشید که شب بیاید . بکمره خود رفته بکار
آغاز میکنیم .

هر دو رفیق بر همین فکر قرار داده بنابر عادت هر وقت خود ساعت شش
طعام خوردند . بعد از دو ساعت چنانچه گویا بکمال راحت بخواب میروند
بخوابکا ههای خود رقتند .

به بینید که پرو دانت بنابر حس شدید انتقامی که در دل میپرو راند برای

بر هوا کردن سفینه را با سقینه نسیناش که خودشان هم در آن داخل هستند چه گونه ترتیبی را قرار داده است :

یکی از گله های دهشده که در و بور آنرا بر مرد مان داهومی انداخته بود بدست آورده . و یک قدری باروت نیز از همان جبهه خانه دزدیده به کمره خود آورده است . و بکمال احتیاط آنرا در زیر فراش خوابگاه خود پنهان کرده است .

فیل ایوانس گله دینامیت را معاینه کرد . دید که خیلی مکمل و برای بر هوا کردن و خراب ساختن يك قسمی از آلباتروس کافیست . اما مهم ترین کار های نیست که گله را در وقت وزمان معین باز درن یک چیز را بر پتانسی آن ، و با آنرا با آتش در دادن لازمست . اینست که پرو دانت این مسئله را در زیر نظر دقت گرفته یک قیامه درازی ساخت . و آنرا با باروتی که داشت معاینه نمود . و حساب آنرا خیلی درست کرد که به این حساب هر گاه بساعت سه و نیم را آتش بدهد دوسه ساعت بعد دینامیت آتش گرفته مطلوب حاصل میشود .

اینهمه کارهایی آنکه هیچ شبهه کسی را دعوت نکند تمام گردید . پرو دانت در حالیکه در کمره خود بجا ضر کردن قیامه و ربط دادن آنرا به دید . مت مشغول میباشد ، فیل ایوانس نیز به دیده بانی و کشک کشی بر سطح سفینه قدم میزد .

بساعت ده همه کارهای پرودانت سرانجام بافته فیل ایوانس بکمره فرو آمده رفیق خود را از کارش فارغ یافت .

روبور و رفیقانش تابشام هرآنقدر سعی و غیرتی که در باب تمام کردن کار پروانه و انداختن آن را بجایش سعی کردند کامیاب نشدند . لهذا روبور چنان قرار داد که یکچند ساعت عمله را از کار فارغ ساخته استراحت بدهد ، و کار نشاندن پروانه را بجایش بفردا بگذارد . زیرا برای اینکار بهمه حال بروشئی روز محتاجست .

اینست که فیل ایوانس و پرودانت ازین قرار روبور خبر ندارند . و چنانچه بروز از روبور شنیده بودند که به نیم شب حرکت میکنند بر همان فکر بودند ، و بر همان فکر نقشاً حرکت خود را تیار کرده بودند . و چنان بپنداشتند که سفینه از جزیره خود را باز کرده در هوای بسیار می باشد . حال آنکه سفینه هنوز بجزیره بار یسمان مربوط و همه سفینه نشینان به استراحت مشغول بودند . از نیم شب یکمقدری پیشتر پرودانت بکار آغاز نهاد . در زیر خوابگاهش یک درجی وجود بود . دینامیت را در میان درج مذکور وضع نمود . و فیل را از درج بیرون دراز کرد . ولی در زیر حلاف پنهان کرد تا آنکه بویش منتشر نشود .

پرو دانت بساعت نظر کرده گفت :

— وقت رسید !

اینرا گفته قتل را آتش داد و باز فیق خود یکبار سطح سفینه برآمده دروازه کمره خود شانرا خوب به بستند و در اول امر چون سکاندار را بجایش ندیدند و تاجیر شدند ، و بجایکی بخارج نظر کردند . فیل ایوانس بصدای خفه لرزان گفت :

— وای ! آلبارتوس در جای خود ایستاده است !

برودانت — لعنت ! حالا باید قتل را بزودی خاموش کنیم !

— نی ، خود را باید برهانیم !

— آیا خود را رها نیدن ؟

— بلی ، شب تاریکست ، از دیسمانی که سفینه را بجزیره مربوط داشته فرو آمدن چندان کار مشکلی نیست !

— راست گفتی فیل ایوانس ، از چاره که تصادف برای ما خود بخود پیش آورده استفاده کردن لازم است .

هر دور فیق بکار آغاز نهادند . در اول امر بکمره خود فرو آمده بکس قیمتدار خود شانرا که یکچند هزار فرانک نقد موجودشان دران بود بگردن آویختند . بعد از ان برای جستجوی فریقو لن بسوی سر سفینه روانه شدند .

ظلمت شب خیلی تیره بود ، در کمره ها بغیر از خرخره خواب نفریها دگر هیچ چیزی مخل سکوت و سکونت دید و شنیده نمیشد . به آهسته کی

تابه نزد کمره فریقولن آمدند .

بحیرت افتادند! زیرا کمره فریقولن باز ، و خود او را در آن نیافتند دیگر
طرفه از این جستجو کردند ، ولی هیچ اثری از وی نیافتند . فیل ایوانس
گفت : مبادا بیشتر از ما فرار کرده باشد !

— هر چه که باشد زیاده برین صبر کردن جائز نیست !

هماندم به نزد ریسمان آمدند ، اول پرو دانت بعد از آن فیل ایوانس خود
را از ریسمان در آویختند ، پایهای خودشان را بر ریسمان پچانیده و بدستهای
خود در ریسمان محکم گرفته لغزان لغزان تا بر زمین رسیدند .

از اینقدر مدت ها که از قدم نهادن روی خاک محروم بودند . و درینوقت
یکبار پای شان بر زمین رسید آنقدر يك ممنویت و مسروریتی برای شان
پیدا شد که تصویر آن قابل نیست !

در اثنائیکه میخواستند کنار جوی آب کوچک را گرفته بداخل جز
یره بروند در پیش روی شان يك آدم برآمد !
مگر این آدم فریقولن بود !

بلی ، فریقولن تنبل پبشتراز افندیان خود بفکر فرار افتاده بر زمین فرو
آمده است . و چون قدم خود را بر زمین غیر متحرک فشرده است اظهار
مسرت و شادمانی کرده است .

اما هیچ وقت باقی نمانده بود . باید که يك آن اولتریک ، لجأ و مأیایی برای

خودشان تدارك كنند . هنوز يكچند قدم دور نشده بودند كه در سفينه ها يهوى سفينه نشينان بلند شد . هيح شبهه نيست كه فرار كردن فرا ر يانرا خبر شدند .

درين اثنا ضياهاى الكترىك را بر جزيره انداختند . توم تور زفر ياد بر آورد كه :

— اينست فراريان !

بواقعيكه فرار يانراديدند . درين اثنا صدائى مهندس روبور بلند كه بر طايفه ها امر فرو آوردن سفينه را عطا مينمود . سفينه آهسته آهسته دور و حركت پروانه هاى خود را آرام کرده بفرو آمدن آغاز نهاد . فيل ايوانس فرياد داد :

-- مهندس روبور ! آيا ما را در يخزيه ميگذاريد كه آزاده باشيم ، و بريسنخن قسم بناوس ميخوريد ، تاما هم شمارا از يك نفعى آگاه بسازيم ؟

مقصد فيل ايوانس از ينسخن اين بود كه اگر روبور سوگندياد كند ، و ازيشان دست بردار شود ، اورا بر تهلكه ديناميت آگاه ساخته پيش از كفيدن آن جلوه گيرى آترافشارش كند . اما چون از طرف روبور بشدت :

— اصلا ! اصلا !

گفته شد، و حتی يك تفنگی هم انداخته شده کلمه آن بر شانه فیل ایوانس
 اصابت نموده زخمدارش گردانید، پرو دانت با کاردی که بدست داشت بر
 دیسمان حمله برده بیک کش ریسمان را اندرید .

آلباتروس که قوت پروانه های خود را است کرده بود، و لنگر خود را همه بر دیسمان انداخته بود، و باد هم در آن اثنا بشت همیوزید بمجرد بریده شدن دیسمان بچنان شدت بسوی شمال شرقی بر روی محور پویان گردید که در ظرف چند دقیقه سراسر از نظر سیاحان نمان گردید.

○ ❧ باب شانزدهم ❧ ○

❖ دینامیت چه نتیجه می بخشد ؟ ❖

مهندس روبور به نهایت درجه غضبناك گردیده بود. تابسیار جاها آلبا تروس را ضبط نتوانست. با دهم رفته رفته کسب شدت میکرد. بعد از کمی جزیره شاتام از نظر سقینه نشینان سراسر نهان گردید.

روبور گفت:

— وای خائنها! فرار کردیدها! اما از دست من رهایی نخواهید یافت! بعد از آنکه پروانه آلبا تروس را بسازم اول بسوی جزیره شاتام آمده شمارا بدست خواهم آورد! باز من میدانم وشما!

براستی که اگر روبرو عودت کند فراریهارا باز بدست آورده نمیتواند.
زیرا آنها از جزیره شاتام به آسانی و بزودی برآمده نمیتوانند. اولاً آیا

مردمان وحشی اینجیره بایشان چگونه معامله و رفتار خواهند کرد ؟
 گیرم که حسن سلوک ورزند . يك چند دینامیتی که روبرو برانهایند از دست
 حالشان چه خواهد شد ؟ اما جان مسئله اینجا است که اگر روبرو عودت
 بتواند ! پرو دانت از دینامیت خود خاطر جمعست که روبرو عودت نی .
 بلکه زندگانی هم نتواند !

مهندس روبرو دانست که غلبه جستن بر باد مطلق به کار کردن پروانه ها،
 و اتمام یافتن تعمیر آنها موقوفست لهذا گفت :

— توم ! چراغهای الکتریک را روشن کن . هر کس بکار آغاز کند !
 او امر روبرو در حال اجرا کردید ، توم تورنر وظایفه ها بکمال فعالیت
 بکار آغاز نهادند . ولی باد سفینه از پروانه محروم را بحال درنگ نمیداد .
 روبرو مجبور گردید که سفینه خود را بطبقات سفلی هوا فرو آورد ،
 تا باشد که باد در آنجا کمز باشد .

درین اثنا توم تورنر به مهندس تقرب نموده گفت :

— باد یک قدری کسب اعتدال نمود !

— آیا بارو ترو چه نشان میدهد ؟

— در بارو ترو تبدل نیست ، اما ابرهای پان شده می رود . چنان گمان

میشود که باران شدید ببارد !

— اما اگر بار دوما چه ضرر می رساند ! هماندم از ابرهای باران بلندتر

برآمده به تمام کردن کار خود مشغول میشویم! اصل کار تمام شدن تعمیرات است!
 — يك قسم كلئی تعمیرات به انجام رسیده است. خیلی کم کار مانده است!
 — تو! بمجردیکه پروانه را بجایش نهادیم اول کار ما همین باید بود که
 راه جزیره شاتام را پیش بگیریم، و آن فرار بهای خاین را بدست آریم!
 زیرا وجود آنها برای ما خیلی ضرر دارد.

— راستست. مهندس افندی! اگر آنها را نیاوریم البته چاره رفتن مملکت
 خود را نخواهیم یافت، و اسرار ما را به عالم فاش خواهند کرد.

— بلی تو! از همه بدتر اینکه، چشمهای عالم را بطرف ما بار کرده،
 در پی جستجوی ما خواهند افتاد. علی الخصوص که از جزیره (س) ما
 نیز آگاه شده اند!

— حقیقت که مسئله خیلی دشوار است! البته که سفاین متعدد امریکا
 آمده آن عالم پنهانی ما را ضبط و استیلا خواهند کرد.

در اثنائیکه این مکالمه هادر مابین مهندس و تو تورنر جریان می یافت،
 پروانه نیز کامل تعمیر شده بجایش نهاده شده بود. روبرو اشارت حرکت
 دادن پیلها را بداد. پروانه بدور آغاز نهاد آهسته آهسته سرعت اصلی
 آل باتروس باز عودت میکرد. روبرو سفینه را بیک سرعت وسطی بسوی
 جزیره شاتام برای گریز کردن فراریان دور داد. روبرو تو تورنر را
 مخاطب نموده گفت:

— چنان گمان میبرم که بعد از یک ساعت بجزیره شاتام برسیم .

— منم چنین میپندازم . مستر و بور !

— چقدر خوب میشود تو ! زیرا شب واصل شدن ما بجزیره خیلی بهتر است . فرار یهامارادور گمان کرده پنهان شده نمیتواند سفینه خود را در جزیره فرو می آریم ، و خود مادر پی آنها میبرایم ، و تا آنها را بدست نیاریم نمیگذاریم !

— اگر جنگ و جدال لازم آید ؟

-- مجادله میکنیم تو ! لهذا برای مجادله میباید که قوت مائما باشد .
حالا فکر پروانه دنباله هنوز کار میخواهد .
اینها گفته و طایفه هارا خطاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تاصبح کوشش ورزیدن لازم است !

طایفه هارا برای سعی و کوشش حاضر بودند . هر کس بسوی دنبال کشتی برفت حاضر شده بودند که درین اثنا بدماغ تو تورز یک بوی بسیار بدی برخورد ، نظردقت خود را بار کرد . دید که بوی از طرف کمره فرار یها رد و د کشنی نیاز پرانجره های کمره آنها میبراید . لهذا بتلاش افتاده گفت :

— این چیست ؟

— چیست تو ؟

— وای ، این بوی ودود را نمی بینید ؟

— بلی بلی ، از کمره آن خانه ها می براید ! چابک بدوید ! چابک بدوید !

دروازه را بشکنید !! ...

ولی تو و دیگر طایفه ها هنوز دو قدم پیش نرفته بودند که يك صدای بسیار مدهشی بلند گردید . بام و در و اطراف کمره هادر آن واحد پاره پاره و کدو و دشته بر هوا گردید ، و هنوز پاره های آن می پدید که يك قسم کائنی طرف دنبال سفینه به همراه يك قسم اعظم ماشین و پروانه ها از هم ریخته و پاشیده شده بدر یار میختمند . تنها طرف پیش روی سفینه بایکچند دیرك پروانه های افقی ، و يك عدد پروانه بزرگ عمودی که نواز کار فارغ شده بود باقی ماند . که آنهم بکمال شدت بسوی سطح بحربه افتادن و غرقه بحر فزاشدن از ارتفاع سه هزار متر پویان شده می آمد .

و بسببیکه پروانه بزرگ مانوله آن کسسته شده بود بدوران غیر اختیاری عظیمی افتاده بطور عمودی باقی مانده سفینه پاره پاره شده را که رو بور و هشت نفر عونه او بر یسمانهای کنار کتاره خود را محکم چسپانیده بودند و بر آن پاره باقی مانده بودند بسوی گرداب بحر همی کشید .

درینجا رو بور بار يك جرأت و اعتدال دمی نسانده بهر صورتیکه بود خود را تابه مانوله پروانه بزرگ برسانید ، و مانوله را بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب گردید . و به این سبب سقوط یک قدری خفت پیدا کرده

سفینه پاره یکقدری راست شده بعد از یکنیم دقیقه از آتش گرفتن دینامیت به آهسته گی بر روی آب بیفتاد .

— باب هفتم —

در فیلا دلفیا چه شد ؟ و چه خواهد شد ؟

در باهای سابق از شورش و هیجان فوق العاده که در کلب ولدن بطهور آمده بود بحث رانده بودیم . یعنی در ۱۳ ماه تموز و قوعاتیکه در کلب ولدن در مذاکره بالون جیسان بشش شد ، فردای آن در تمام (فیلا دلفیا) سبب هیجان بزرگی گردید .

هنوز صبح وقت بود که در زبان همه مردمان شهر فیلا دلفیا حکایت داخل شدن یک مرد اجنبی در دالان مذاکره کلب و تحقیر کردن او اعضای کلب را ، و مدح کردن ماشینهای ثقیل از هوا را ، و مجوش و خروش آوردن حاضرین را بر خود و دفعه از میان غایب شدن او جریان و دوران مینمود .

اما این هیجان ، و غلیان بسبب غایب شدن رئیس و سر کاتب کلب بدرجه رسید که تنهامردمان شهر فیلا دلفیا رانی بلکه تمام امریکا ، و بلکه افکار تمام برعتیق و جدید را زیر و بر نموده . زیرا ایندو شخص از مردمان بسیار مشهور و باکمال و ناموسکار فیلا دلفیا شده . میشوند . و هیچ عادت آنرا ندارند که در بیرون یعنی غیر از خانه خود در دیگر جا بنواهند ، و گیرم

که در دیگر جا بنوا بند بهمه حال خبر میدهند . حالا نکه در انشب که از کلب بر آمدند بهمه رفقای خود گفته بودند که بخانه خود میروند ، و فردا صبح برای فیصله کردن مسئله سکان بالون (غرهد) به کلب حاضر میشو ند ، و بر همین وعد از اعضای کلب وداع کرده بر آمده بودند .

دیگر اینک : هر گاه بگوئیم که دو رفیق بلکه برای يك کاری یا بنا بر ضرورتی بيك طرفی رفته باشند ، و درین نزدیکیها خواهند آمد . خوب ! اما بغایب شدن فریقولن چه بگوئیم ؟ آیا فریقولن چه شد ؟

نهایت سه . چهار . پنج ، شش روز گذشت ، هفته شد هفته دو هفته شد . . . خبر نیست . . . هیچ يك اشارتیکه اُرغایب شد کانرا نشان بدهد پیدا نشد !

حالا نکه در تمام محله های شهر بکمال دقت جستجو ها اجرا گردید ، سواحل دریا ، کشتیا ، کشتیا نها ، بندریها ، ایستیشن ها کوه هادره ها جنگلها همه کی تفحص و تجسس شد هیچ چیزی پیدا نشد ! نیست ! نیست ! نیست !

تنهادر میدانی جنکل (فرمون) یکجای زمین رامیده و ضمحل یاقند که شبهه ناک دیده میشود . حتی در کنار جنکل مذکور و نزدیک زمین کوفته شده بعضی آثار مجادله و منازعه نیز دیده میشود ! مبادا آنها بيك هجوم و تعرض رهنان گرفتار نیامده باشند ؟

اینهم ممکنست! لهذا از طرف اداره پولیس بکمال دقت و اعتنا به اجرای تحقیقات آغاز کرده شد. آبهای نهرها را پالیدند. گلهای زیر نهرها را کشیدند. علفهای کنارهای نهرها را درو کردند، اگرچه این عملیات بیفایده رفت زیرا نهرها به پاک کردن خیلی محتاج بود، و به این واسطه پاک شد ولی والسفا که در زیر آن نهرها بجز لوشها و کلهها از پرودانت و فیل ایوا نفس آری پیدا نشد.

بواسطه اخبارها، اعلا ننامه ها و اخطار نامه ها بهر طرف امریکا نشر گردید. مکافات ها و اکرامیه ها وعده شد. در کوچها اشتهاها چسپا نیده شد، پنجهزار دولار بجز آورنده گان آنها وعده شد! ولی والسفا که پنجهزار دولار در صندوق کاپ باقی ماند، و خبر آورنده آن پیدا نشد.

درین اثنا باز مسئله جسم مجهول هوایی که افکار مردمان دنیا را بهیجان آورده بود سر از نو بمیدان برآمد. زیراجسم مجهول در جهت های امریکای شمالی بار یکچند دفعه دیده شده بود! حتی درینبار شکل، و جسامت جسم مجهول بخوبی مشاهده شده بود.

در اول امر در اراضی (کانادا) یکروز پستر از غایب شدن ارکان کاپ آن جسم مجهول دیده شده بود. بعد از آن در جنکل (فاروست) در اثنا یک باقطار ریل سابقه، یکرد دیده شد. که بعد ازین مشاهده فرضیات

و تخمیناتی که در باب جسم مجهول در محافل علمیه و دوایر رصدیه دوران داشت زایل گردید و دانسته شد که این جسم از مخلوقات طبیعیه نبی بلکه يك سفینه طیار است که بنابر قاعده مسئله (از هوا سنگینتر) ساخته شده است .
 علی الخصوص که جسم مذکور چون بعد از چند روز از چین ، و بعد از آن از هندستان دیده شد . و بواسطه تلگرافها این خبر بهر طرف منتشر گردید سرعت فوق العاده آن نیز دانسته شد .

آیا این ماکینیسست دلاور خارق العاده که خواهد بود ؟ آیا از قوای طبیعیه کدام قوت را در زیر حکم آورده باشد که بواسطه آن سفینه روی هوای خود در این قوت و سرعت خارق العاده راعطا نموده است ؟ مبادا صاحب این ماشین طیار همان روبرو عیار نباشد که در کاپ ولدن آمده طر فدارئی ماشینهای از هوا ثقیلتر را نموده است ؟

اینست که این فکر ما نند برق در بسی دماغها خطور کرده غایب شدن رئیس و سر کاتب کاپ را با این ماشین طیار يك رابطه و مناسبت زیادی یافتند .
 علی الخصوص که در ششم ماه تموز از فرانس به نیورك يك تلگرافی آمد که به این تلگراف گمان و تخمین را بحقیقت و یقین تبدیل داد .

در این تلگراف نوشته کاغذیکه در میان يك قطئی نسواری که در پاریس یافت شده بود ، مندرج بود . قارئین گرام ما بخوبی خبر دارند که این کاغذ قطئی نسواری چیست . نوشته مذکور احوال رئیس و سر کاتب کاپ ولدن را

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بیچارگان را و بور دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت !
تلگرافیکه از پاریس آمده ، به کلب ولدن خطاب شده است ! بعد از ده
دقیقه همه مردم فیلا دلفیا بواسطه خطهای تلفون به این خبر آگاه شدند ، و
بعد از یک ساعت همه مردمان امریکا با خبر گردید .

حالا چه باید کرد ! پرودانت و فیل ایوانس و فریقون را از چنک رو
بور ظالم بچه صورت زهائی داده خواهد شد ؟ مگر معادل آلبا تروس بلکه
برتر از ویک سفینه طیارى تیار کرده بر هوا شوند ! حالا نکه ساکنان روی
زمین هنوز از اصول ساختن اینگونه ماشین طیار ، و چگونگی قوت و
سرعت او بیخبرند !

بعضی کسان باور نکردند ، و گفتند پاریسیان بامنازع کرده اند ، هنوز
ازین ناباورى يك كمى نگذشته بود که (نورماند) نام واپور فرانسوى که در
لیمان نیورک از فرانس آمده لنگر انداخت قطعى پرودانت را آورده باور
نکننده گان را باور کردن مجبور نمود . قطار راه آهن در همان شب قطى را
از نیورک به فیلا دلفیا رسانید .

بلى ، بلى ! قطى مال پرودانت است ! حتى در میان باور نکننده گان يكى
جیمس سیپ سبزه خوار بود که اگر در آن روز طعامهای مقوی خورده
نمی بود از حیرت بسیار کفهای پایش بهو میشد ! جناب جیمس سیپ

ازین قطی بارها بار از پرو دانت نسوار گرفته است . همه اعضای کلب قطی را بمجرد دیدن شناختند . زیرا بار بار این قطی را در دست پرو دانت دیده اند . خلاصه این قطی یک یادگار محبت عظیمی برای اعضای کلب ولدن شده در دالان مذاکره در یکجای مخصوص برای زیارت کردن شان گذاشته شد !

زیاده برین هیچ شبهه باقی نماند ! رئیس پرو دانت . و سرکاتب فیل ایوانس در جو هو ابدست و روبور اسیر هستند ، چاره رهایی دادن آنها نیز مفقود ! در فیلا دلفیا ازین رهگذر یک ماتم عمومی حکم فرما بود ، کمپنی شالاه نیاغرا بسبب ضایع شدن پرو دانت که حصه دار بسیار بزرگ آن کمپنی بود بقطع معاملات آغاز نهاده بدرجه اعلان افلاس رسید . فابریکه ساعت سازی فیل ایوانس نیز بسبب غیوبیت صاحب فابریکه امتعه موجوده خود را به قیمت کم فروختن گرفت .

والحاصل رفته رفته امید ها از عودت کردن رئیس و سرکاتب منقطع شده میرفت . زیرا بعد از پاریس سفینه طیار در هیچ طرف دیده نشد . همه ماه تموز بهمین نوال گذشت هیچ اثری در جو هو از ماشین طیار پدیدار نگردید . زیرا ما میدانیم که بعد از پاریس و روبور بچه جاهای مجهول پویان گردیده است !

ماه آگستوس نیز گذشت ! باز خبری و آری پیدا نشد ، مبادا بکدام نتیجه

و خیمه گرفتار نیامده باشد !

و الحاصل از ماه ایلول نیز بیست و هفت روز گذشت باز هیچ ! باز هیچ ! .
 سبحان الله ! انسانها چه عجب مخلوقیست ! فراوشی از ایجابات طبیعه
 بشر است . این مسئله نیز آهسته آهسته فراوش گردید !

اما این عجب است که در روز بیست و هشتم ایلول دفعه در فیلا دلفیا آوا
 زه شد که پرودانت ، وفیل ایوانس بخانه خود شان عودت کردند !
 بل بل ، گمشدگان پیدا شدند . حتی فریقولن نیز با آنهاست اولاً اعضا
 های کاپ . بعد از آن یاران ، و دوستان غایب شدند یکان یکان بسوی
 خانه نو آیندگان دویدند ! انواع نمایشها و شادمانیها اجرا کردند ، فریاد
 هار آوردند . هور را ها کشیدند ، بقرار عادت فیلا دلفیا برشانه های خود
 نایشان را برداشته شهر گشت کردند .

سبزه خوار جیمس ، که بخوردن کباب کاهوی خود مشغول بود طعام
 خود را گذاشته بخانه رئیس رفته بود ، ویلیام فورب که صاحب کارخانه
 از لته شکر سازی بود با دو دختر خود . میس مات و میس دول هم در انجا بود !
 پرودانت و وفیل ایوانس با آنقدر آدمها بمصافحه مجبور گردیدند که دستها
 یشان بدرآمد . در همان شب در کلب عقد اجتماع گردید . زیرا همه کس
 تشنه شنیدن سرگذشت ایشان بودند . و چنان بینداشتند که در کلب
 اول سخنی که رئیس بر زبان آرد متعلق سرگذشت غیبی بت سه ماهه شان

خواهد بود!

حالا آنکه هر دور فیق در دل خود برین قرار داده بودند که در ین باب هیچ چیزی نگویند. حتی فریقون که نخود در دهنش نم نمیکشد نیز التزام سکوت کرده بود.

اگرچه آنها همچنین قرار داده باشند، و بر کسی این راز را بنابر عنادیکه در باب طرفدار می (خفیفتر از هوا) دارند فاش کردن نخواهند، ولی ما میباید بدانیم که بعد از آنکه ایشا نرا در جزیره (شاتام) گذاشتیم چه کردند و چه شد؟

بعد از آنکه پرو دانت ریسمان آلباتروس را برید، و آلباتروس بی پروانه به جریان هوا تابعدشده بر هوا شد هر سه نفر فراری کنار جوی آب را گرفته بسوی داخل جزیره روانه شدند، و فکرشان این بود که با اها لئی بومئی جزیره تصادف کنند.

در ساحل غربی جزیره بیک قبیله برخورد دند که پنجاه نفر بودند، و بصید ماهی تعیش میکردند. مردم این قبیله وارد شدن آلباتروس، و ضیاهای الکتریکی اورا دیده بودند و از دور به او سجده ها کرده بودند. زیرا اورا یک معبود سماوی شناخته بودند؟

و چون آمدن این سه نفر را بسوی خود بدیدند به احترامهای فایقه، و عزت داریهای لایقه که در خورد مردمان از سما آینه کان باشد پیش آمدند، در بهترین کلبه های خود آنها را جای دادند، و انفس ترین طعا

مهای خود را در پیش شان آوردند .

برودانت و فیل ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در طبقات بلند هوائیه اجرا کرده و بعد از این نه از رو بورونه از آلباتروس اثر و نشانی بدنی نخواهد ماند !

حالا کار اینست که چاره عودت کردن امر یکار را باید جست ! همه ماه آگستوس را در جزیره (شاتام) بسر آوردند ، چونکه واسطه نقلیه نیا فتنه . فرارها بسببی که از يك محبس برآمده بدیگری داخل شدند خیلی مأیوس شدند . تنها فریقوان خیلی ممنون و مسرور بود !

تا آنکه در سوم ماه ایلول يك كشتی بزرگ بادی بجزیره شاتام وارد شد ، فراریها بعد از آنکه بمردم قبیله اکرام و انعام و افری نمود با صاحب سفینه ساخته در سفینه سوار شدند . و بجزیره [اوقلاند] آمدند . و از انجا دریکی از واپورهای کپنی (پاسیفیک) سوار شده بکمال راحت در بیستم ماه ایلول به (سانفرانسیسکو) واصل شدند ، و از انجا به قطار راه آهن سوار شده در بیست و هفتم ماه ایلول به (فیلادلفیا) واصل شدند !

اینست که فراریها از وقتیکه بجزیره (شاتام) افتاده ، و باز تا به فیلادلفیا رسیده اند همین وقوعات را گذشتانده اند درها نشب رئیس و سرکاتب بکمال دبدبه و دارات دردالان کاب بمحل مأموریتهای خود شان نشستند !

حالا آنکه هر دو رفیق فوق العاده ساکن و مستريح بودند و چنان معلوم

میشد که هیچ غیبو بت نکرده اند ، و هیچ چیزی بر سرشان نگذشته باشد . و دیروز از کلب برآمده امروز باز بوقت و میعاد همین خود بر محل آمد و ریت خویش آمده اند !

بعد از آنکه نمایشها ، و هوور راها از طرف هیئت کلب بر طرف گردید ، پرو دانب بصدای بسیار مستر یحانه گفت :

— رفیفان ، افندیان ! مذاکره باز شد !

صداهای شکرها ، و هوور راهای بسیاری بلند شد . زیرا اگر چه ابتدا شدن مذاکره چندان حال خارق العاده نیست ، ولی چون باز از طرف رئیس پرو دانت آن مذاکره باز میشود خیلی خارق العاده یک حالی شمرده میشود .

رئیس بعد از آنکه صداهای تحسینها ، و هوور راها فرونشست باز بسخن آغاز کرده گفت :

— در اجتماع آخرین ما مذاکره خیلی شدید شده بود [از هر طرف بشنوید ! بشنوید !] مذاکره ما متعلق مسئله پروانه بالون (غیه د) بود که آیا در پیش ربط شود یا بدنبال ؟ (از هر طرف علامتهای حیرت) حالا چاره اتفاق آراء طرفین را یافتیم که آن چاره عبارت از ربط دادن دو پروانه است بهر دو طرف . [از هر طرف سکوت ، حیرت !]

اینست که مذاکره به اینصورت جریان یافت !

همه اعضای کلب که برای شنیدن حوادث غیبوت شان ، و حکایت آلبا تروس منتظر بودند بسبب سکوت و جدیتی که در حال نو آمدگان پدیدار بود هیچکس جسارت بر سوال نتوانست نمود . در کلب يك سکون و سکوت عجیبی حکمفرما بود که تا بحال امثال آن دیده نشده بود : پرو دانت باز بسخن آغاز نهاده گفت :

— افندیان ! حالا نخستین کار ما ا کمال کردن (غوهده) است . زیرا بر جو هوا (غوهده) حکم کرده می تواند و بس ! افندیان ! مذا کره ما ختام یافت .

— باب هجدهم —

— آلبا تروس . و غوهده همدیگر خود را کجا می یابند ؟ —

بعد از هفتمه از جر یان این وقوعات که نقل کردیم ، یعنی هفتمه بعد از عودت کردن خارق العاده پرو دانت و فیل ایوانس بخانه های خود شان . در شهر فیلا دلفیایك شورش و هیجان عظیمی برپا شده بود ! این شورش و هیجان برای مسائل سیاسی با اجتماعات انتخابات رؤسا و مأمورین نبود ، بلکه عالم فیلا دلفیادرینبار برای بالون (غوهده) که از طرف کاپ ولدن ساخته شده ، و سیاحت آن در جو هوا مقرر است بحرکت و هیجان آمده اند . درین بالون (هاردری تندر) که نام او در اول کتاب ذکر شده بود با کنفرمه اون او بصفت ما کینیمست . و رئیس کلب جناب پرو دانت . و کاتب

اوفیل ایوانس بصفت سیاح و صاحبان بالون سوار میشوند .
 درین هفتم ماه سیاحان ماهنوز سرگذشت جویۀ خودشانرا بهیچ کس نقل
 و بیان نکرده اند . فریقولن دهن پاره نیز دهن خود را باز نکرده است .
 چنان گمان میرم که پرودانت و فیل ایوانس بسببی که از طرفداران بالو
 نه ای از هوا خفیفتر میباشد از آلباتروس که مسئلۀ از هوا سنگینتر را اثبات
 نموده بحث و بیان کردن نمیکخواهند .

بالون (غوهد) همه خواصی را که برای شرایط لازمه بالونها لازم باشد
 جامعت . و بر تمام بالونها یکتابه ایندم ساخته شده است . و حجتر و مافوقتر است .
 محفظۀ بالون غیر قابل نفوذ است ! تابۀ ابد در هوا مانده میتواند . این محفظه
 یعنی جسم آماسیدۀ که گاز خفیفتر از هوا آنرا می آماساند ، و بر هوا بالا میرازد
 بچنان محکمی و مضبوطی ساخته شده که يك حبه گاز را ضایع نمیکند ،
 بدرجۀ که هر گونه باد و باران مقاومت بتواند محکم و متین ساخته شده است .
 ماشین الکتریکی که پرودانت آنرا خریداری کرده . و در بالون وضع
 نموده قوت بسیاری به پروانه ها میتواند بدهد . شکل غوهد بسببیکه طو
 لانیست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنه بالونرا مکمل ساخته اند
 که در میان آن هر گونه آلات و ادوات . و لوازمات بالون پرانی گنجایش
 دارد . در طرف پیش و دنبال بدنه يك يك پروانه . و در آخر بالون يك
 سکان دارد . غازی که در درون محفظۀ بالون غوهد پر میشود از خفیفترین

غازهای، ولدالها، انتخاب شده بود.

و الحاصل در بیستم ماه نisan همه چیز بالون غوهده حاضر شده بود. بعد از آنکه بالون را در میدان جکل فرومون باغاز آسانیدند به پرانیدن آن آغاز کردند. خلاقیتی که در میدان مذکور جمع آمده اند حد و حساب ندارند. قطارهای راه آهن از هر طرف امریکا بسی از باب مراقب را در فیلا دلفیا گرد آورده بود. مردم خود فیلا دلفیا از زن و مرد، و خورد و بزرگ و پیر و جوان درین میدان جمع شده بودند. فابریکداران فابریکهای خود را، عطل نموده در میدان جنگل فرومون آمده بودند. صاحبان میخانه ها، غازه های خود را بسته با بحا خود را رسانیده بودند افسران عسکریه. ما، وورین، مائیکه، مخبرین جراید و الحاصل هر گونه خلاقیتی برای تماشای پرانیدن بالون (غوهده) که از ماها برای آن انتظار کشیده میشود گرد آمده اند.

صداهای هور را و تحسینها بفاک بر، میشد. علی الخصوص هنگامیکه پرودانت، وفیل ایوانس در بالون نمودار شدند فریادهای هور راهائیکه از خلاقیتی برآمد شنیدن داشت! ایذاهم بگوئیم که اکثر مردمان از دیدن بالون بیشتر بدیدن این دو نفر سیاح غایب شده از هوافرو آمده هوسکار میشد.

از ساعت ده یک ربع گذشته بود که یک طوپ زده شد. این طوپ

اشارت تمام شدن حاضرئی بالون بود ! غوهده منتظر اشارت بود ! ساعت یازده بازیك طوپ انداخته شد ! غره ده که باریسمانها بزمین مسبوط بود بقدر یازده مترو بلند شد و به اینصورت همه مردمان سیاحان را و سیاحان همه حاضران را بدیدند . پرو دانت و فیل ایوانس بنابر قصد اینکه مابدل بشمار بسوپیم دستهای خود شان را بردل خود گذاشتند بعد از آن دستهای راست خود شان را بسوی سما بالا کردند . و به این اشارت دانانند که غوهده بر جوهوا حاکم میشود .

بجواب این صد هاهزار دست بردل گذاشته شد . و صد هاهزار دست بسوی هوا بجنبش آمد !

بساعت یازده طوپ سومین انداخته شد . پرو دانت به آواز بلند فریاد بر آورد که :

— باز کنید ریسمانها را !

بیکبارگی ریسمانها باز شد . غوهده بکمال عطمت بلند شد . و یک استقامت عمودی گرفته بقدر دو صد و پنجاه متر و ارتفاع پیدا کرده توقف نمود . در انجبا بحرکت افقی آغاز نهاد . هر دو پروانه غوهده بحرکت آمد . بالون بسرعت ثابته دوازده مترو بسوی شرق به پیشرفتن آغاز نهاد .

از همه خلایق باز صداهای هور راها و تحسینها بلند گردید بالون بواسطه سکان خود هر گونه وضعیتهایی که دلش میخواست میگرفت . راست میر

فت بچپ و راست میگردد ، دایره دور میگردد .

اما واسفاه که در اثنای این تبحر به هاهیچ باد نیست تادیده شود که غوهدها بادچه میکند ؛ درین اثنا بالون بقدر چند صد متر و بر هوا بلند شد . حاضرین دانستند که مقصد پرو دانت و رفقای بالون نشین شان اینست که در طبقات بالائی هوا بلکه بادیابند . واسفاه که در آن روز هیچ باد پیدا نمیشد .

غوهده یک خط عمودی را گرفته تا چهار هزار متر و بلند شد . و مانند یک نقطه کوچکی معلوم میشد . گردنهای همه مردمان از بسیار بالا دیدن بدرد آمد !

درین اثنا از میان مردمان ندا های حیرت ، و تعجب بالاشد این ندا هارا صد ها هزار ندا های حیرت پاری کرد . نظر های همه مردمان در یک طرف افق بیک نقطه سیاهی ، عطف بماند . این نقطه در جهت شمالی پدیدار شده یکسر بسوی غوهده بکمال سرعت پیش میآمد ! و رفته رفته به غوهده نزدیک میشد ، و هر چه که نزدیک میشد بزرگی و جسامتش پدیدار میگردد . آلیک مرغ بسیار بزرگ است ؛ آلیک حجر سماویست ؟

خیر کار ازین گمانها بحقیقت کشید . جسم مذکور معلوم شد که چیست ! غوهده باز دانست که چیست و کیست ؛ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق بگریختن آغاز نهاد !

از زبان یکی از اعضای کاپ دفعه « آلباتروس ! آلباتروس ! » گفته یک

فریاد دهشتناکی برآمد ! همه حاضرین به این فریاد اشتراک ورزیدند !
 بواقعی که این جسم (آلباتروس) بود ! در میان آنهام روبور بود ! زیرا
 پروانه ها ، و شکل و هیئت آن تجسم نموده بود آلباتروس مانند يك عقاب
 تیز پروازی ، بر غوه صغوه و شال هجوم نمود ! هیچ شبهه نیست که آنرا
 پاره پاره خواهد کرد !

اما خیلی عجب است ! ما آلباتروس را بصدمه کفیدن دینامیت پرودانت
 پاره پاره شده بدر یافتن آنرا دیده بودیم ، پس چسبان شد که بارد رینو
 قوت ظهور نمود ؟

به بینید که چه طور شد :

بعد از آنکه مهندس روبور بکمال اعتدال دم مانوله پروانه پیش رو را
 بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب آمد . و باقی مانده سفینه خود را از
 سقوط مدهشته پرتاب شده رهایی داد ، سفینه پاره مانند جاله بر روی آب
 تماش نمود . یعنی مرغ مجروح در بحر بیفتاد اما پروانه های آن یکمدت
 مدیدی از غرق اورا محفوظ نمود ، روبور باطایفه های خود یکچند ساعت
 بر روی سفینه پاره خود که درینوقت حکم يك جاله مشکي را گرفته بود
 بماند . بعد از آن که نزدیک غوطه خور دن سفینه پاره رسید در زور قهرا
 برئی خود نشستند . و در حالتیکه حال شان بخرابی رسیده بود مظهر
 معاونت ربانیه شدند . یعنی بعد از طلوع شمس بيك چند ساعت قضا زد

کازیک کشتنی مشاهده کرده غیر از روبر و طایفه ها باقیانده پروانه ها و دیگر آلات و ادوات سفینه پاره را نیز جمع کرده در کشتنی خود جمع نمود .
از مرگ رهایی داد .

روبر خود را کپتان یک کشتی برقم داده از غرق شدن کشتی خود بخت راند ، و باینصورت هویت و ماهیت خود را پنهان نمود .

این کشتنی رها دهنده مهندس روبر (نو فریاند) نام سفینه سه دیرکه بادئی بود که به اوسترالیا میرفت . روبر یک قسم ثروت و جوته خو در از سفینه رها نیده توانسته بود . بکمال راحت تابه اوسترالیا رسیدند . بعد از چند روز یک کشتنی کوچک و آینی خریده یکسره راه جزیره (س) را گرفت . فکر یکانه مهندس اخذ انتقام بود که برای آنها یک آلباتروس دیگر ساختن لازمست . برای کسی که آلباتروس اول را ساخته باشد ساختن یک آلباتروس دوم چندان کار مشکلی نیست ؛ علی الخصوص ص که در جزیره (س) همه اسباب و آلات و لوازمات آن حتی فابریک آن آماده و تیار هم باشد !

خلاصه بعد از هشت ماه از آلباتروس اول یکمتر و سیرمتر ، و پرقوت تر یک آلباتروس دیگری برای سیر و جولان جو هوا آماده گردید و روبر ، وهان طایفه های اولین دران سوار شدند ، هر یک از آنها در دل های خود درباره پرودانت و فیل ایوانس بلکه در حق همه اهل کاپ و لدن یک

حس شدید انتقامی میروورانیدند .

آلباتروس در روز اول ماه نیسان از جزیره حرکت کرد در ابتدای سیاحت خود احتیاط تمام بکار برد که از هیچطرف دیده نشود . از آنرو دایم در میان ابرها قطع مسافه نمود ؛ بعد از آنکه در امریکای شمالی رسید بشهر فیلادلفیا آمده در جنکل فاروست در یک گوشه تنگ و تنهایی بنخزید . مهندس روبرو بکمال مهارتی که داشت بعضی دهقانها را سوال نمود ، و بکمال ممنونیت خبر گرفت که بالون غوه در بیست و نهم ماه نیسان باریس و سرکاتب کاپ ولدن بسیاحت هوا میبراید !

آیارای اخذ انتقام بهر ارینوسیله کجاست میآید ؟ و هم به اینوسیله بر همه عالم اثبات نمایند که اصل موفقت و کاهیبایی برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آماسیده !

اینست که به اینسببها نیکیه بیان گردید آلباتروس مانند عقاب تیز چنگی بر شکار خود هجوم می آورد !

بلی ، بلی هیچ شبهه نماند که آلباتروس را اول کسیکه شناخت و عالم را بولوله انداخت فریقولن بود . فریقولن درینبار بسیاحت هوایی افندی خود اشتراک نورزید . و در میان سیر بیمان به پهلوی یکی از اعضای کلب ایستاده بود . بمجردیکه آلباتروس را مانند یک نقطه سیاهی در افق دید بد شناخت و به کسی که در پهلوی او بود فهمانید که آلباتروس است .

غوه در گریختن سی میورزید . ولی میدانست که بهیچصورت از
چنگ آلتروس رهایی نخواهد یافت . باز هم بصورت عمودی بکمال شدت
بالا بر آمدن گرفت . چونکه دانست که اگر بسوی زمین فرو آید راه را
برو میگیرد . لہذا به امید آنکه بلکه آلتروس تابه نقطه های بسیار بلند
بالو آمده نتواند بمرتفعترین طبقات هوایه بالا بر آمدن گرفت !

اما آلتروس نیز بصعود آغاز نهاد ، حجم آلتروس نسبت به آماسیده گی
بیمتای غوه خیلی کوچکتر است . و چنان معلوم میشد که یک کشتی طور
میدوست که بر یک زره پوش بزرگ هجوم میبرد .

در صرف یکچند دقیقه بالون به ارتفاع پنجهزار متر و بالا بر آمد . آلتروس
نیز در دنبال آن بالاشد . و بر اطراف آن در یک دقیقه چند بار دور میکرد .
و این دایره های دوریه خود را رفته رفته کوچک میکرد . و چنان وامینمود
که بیک حمله محفظه غاز بالون را پاره پاره کند ، و در آن واحد بالون را محو نماید .
و پرو دانت و رفیقہ نش را از پنجهزار متر و ارتفاع بزمین انداخته پاره پاره کند .
د هشت تماشاگران رفته رفته ترزید میکرد ، سینه های شان به تنگی
میآمد . پایهایشان میلرزید . غوه بیدرق امر یکارا باز کرده بود ، رو
بور نیز بیدرق مخصوص خودش را بر افراشته بود . مردمان از پایان یک محاف
د به مدہشہ هوایی را که تا بحال امثال آن هیچ دیده و شنیده نشده سیر میکرد
دندامقوت هر دو محارب هیچ با هم مساوی نبود . آلتروس مانند کشتیهای

ز ره پوش بسیار مجرّمز. و غوهده چون کشتیهای چوبی بادبانی کلانی مینمود.
 غوهده برای رهایی یافتن از چنگ دشمن زیاده تر بالا برآمدن را آرزو کرد،
 همه نقلهای خود را انداخته بقدر هزار متر دیگر باز بیکبارگی بالا برآمد!
 غوهده مانند یک نقطه بسیار کوچکی از زمین معلوم میشد. آلباتروس نیز
 همه قوتهای خود را به پروانه های عمودی خود داده بالون را تعقیب نمود.
 دفعه از مردمان زمین صداها دهشت بلند شد زیرا دیدند که غوهده
 بسرعت بسوی زمین فرو میآید، و رفته رفته بچشمهای مردمان بزرگ
 شده میرود.

آلباتروس نیز با آن یکجاسا فرو میآید، و رفته رفته همه شکل پر هیبت
 عجیبش را بنظرها جلوه میدهد. مگر محفظه غاز غوهده در طبقات علویّه
 هوا بسبب کسب خفت نمودن هوا، و عدم کفایت تضییق خارجی کفیده،
 و غازها بشدت ازان فرار کردن گرفته، و از آنرو بسرعت و شدت بسقوط
 کردن آغاز نهاده است.

آلباتروس سرعت خود را بسرعت نزول غوهده برابر ساخته یکجاسا با او
 میفراید. در حالیکه از زمین بقدر هزار و دوصدمترو بلند بودند آلباتروس
 بکمال مهارت خود را به بدنه غوهده چسبانید. آیا غوهده را سراسر محو کرد
 دن میخواهد؟ نی، نی! معاونت کردن میخواهد!

آلباتروس آنقدر بمهارت تقرب کرد که ماکینست و ماون بالون غوهده

که نهلكه مرك را بسبب افتادن محقق دیده بودند بی اختیار به آلباتروس
دراوندند !

پرودانت ، وفیل ایوانس مرك را مر حج دانسته معاونت روبرو دارد
کردند . ولی طایفه های پر قوت آلباتروس رئیس و سرکاتب را بنور و جبر
گرفته به آلباتروس در آوردند .

بعد از آن آلباتروس غیر متحرک بایستاد . بانون چون سراسر بی غا
مانده بود بشدت سقوط نمود ، و مانند لاشه يك غلیواژ بزرگی بر شاخهای
درخت جنکلی فرو وون آویزان ماند !

در زمین يك سكوت و سکونت عظیمی حکم فرما بود . چنان پنداشتی
که در همه شان اثر حیات مفقود شده است . بسیار مردمان برای ندیدن این
منظره . دهشده چشمان خود شانرا به بستند .

هزار افسوس که پرودانت وفیل ایوانس باز اسیر روبرو شدند . آیا باز
آنها را در جو و هوا خواهد برد ؟ ما بکمال حیرت دیدند که آلباتروس بسوی
زمین فرو آمدن گرفت ! همه حاضرین برای جایدادن آلباتروس بيك
کناره کشیدند و يك وضع احترامی گرفته جا خالی کردند .

هیچان به آخر درجه رسیده بود آلباتروس از زمین بقدر دو صد مترو
بالتر از زمین آمده ایستاد !

در میان مردمان يك سكوت بسیار عمیقی حکم فرما بود . در میان این

سکوت ، دفعته صدای تیز پرتاثير مهندس روبرو بلند شده گفت :

— ای افندیان امریکایی ! رئیس کلب ولدن و باشکاتب او باز بدست

اقتدار من بیفتاد ، هرگاه ابدیاً ایشانرا در سفینه خود محبوس نگاهدارم

وظیفه متقابلة خود را ایفا کرده خواهم بود . لکن با وجود آنها من

ازین وظیفه خود صرف نظر نمودم ! مستر پرودانت ، فیل ایوانس !

آزادید !!!

رئیس کلب ولدن ، وفیل ایوانس و دو ماکینست هاندم بر زمین بجهیدند .

آلباتروس در حال بقدرده متروبالاشد ! باز در انجا توقف نموده و بر

سخن خود دوام ورزیده گفت :

— ای افندیان امریکایی ! تجربه کردم ، کامیاب آمدم ! محقق بدانید

که کامیابی و حکمرانی جو هو ا بدست ماشینهای طیار ثقیلتر از هواست ، نه

بالونهای شکم آما سیده خفیفتر از هوا ! ولی با وجود آنها حکم کردم که هیچ

چیزی . حتی ترقیات فنیہ نیز پیش از وقت و زمان معین و مقدر آن بوجود

آمد ! بنا برین میروم ، اسرار و خفایای خود را با خود میبرم و ازین

سرار درینوقت بهال انسانیّت خبر نمیدهم . زیرا تشبث بهو فست ، چو
 نکه مال موجوده هنوز بآ ندرجه نرسیده اند که از کارهای یجای نفس
 رستی خود پرهیز کرده تنها بفکر ترفئی فنون مشغول شوند ! پس هر
 می که اکساب فضیلت و معرفت یکانه ، مشغولیت عالم گردد . و ملل موجوده
 بدرجه فاضل و عاقل شوند که بجز کشف کردن حقایق فنیّه دیگر کار
 و مشغولیتی برای شان نماند آنوقت این اسرار من خود بخود بمیدان داهور
 خواهد برآمد !

امسدان امریکائی ! بس عرض سازم و ابرام میکسم الو داع !
 با ، ن خدا .

روبور مهندس . بعد ازین نطق خود هفتاد و چهار پروانه های ماشین
 طیار خود را یکبارگی بدور و حرکت آورده بکمال سرعت بالا برآمد ، و
 یکسر بسوی شرق روان شده از نظرها نمان کردید !

پرو دانت و قیل ایوانس و همه طرفداران مسئله خفیه تر از هوا خیلی
 محجوب و شرمسار شده بجز اینکه پسهای گردن خود را خاریده بخانه های

خود بروند، و عالم گرد آمده تماشا بین نعره های تحسین و آفرین خود
 راه ایشلاقهای تمسخر و استهزا در حق آنها تبدیل بدهد و دگر کاری
 باقی نماند.

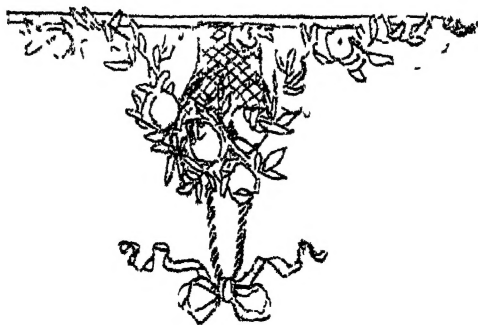
— ❦ —

— ❦ اشها ❦ —

(مترجم)

محمود طرزی

— ۵۵۵۵۵۵۵۵ —





۱۰۰ مارچین کتاب پښتو
 مدیر و سر محرر سراج الاحمد افغانه
 محمد طرزی